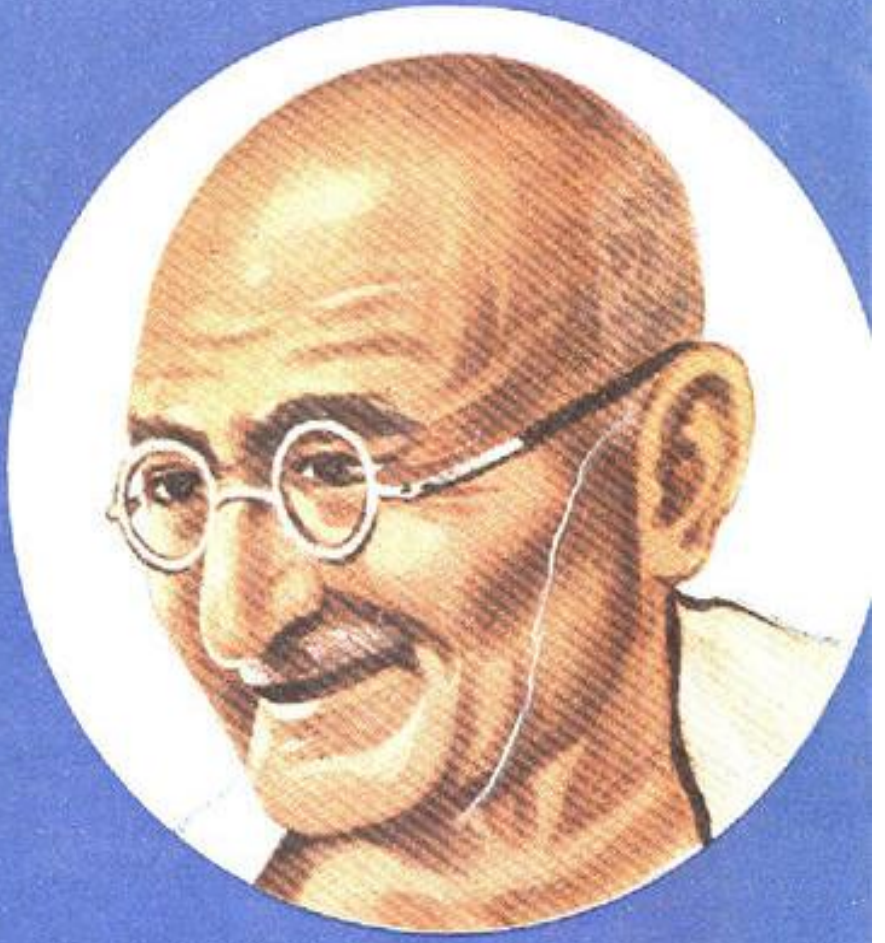


اثر:
م.ک. گاندی جی



اینست مذهب من

ترجمہ بقلم
باقر موسوی

اینست مذهب من

اثر:

مهاتما .ك . گاندی

ترجمه : باقر موسوی زنجانی



چاپ این کتاب در آبان‌ماه ۱۳۴۳ در چاپخانه علمی به پایان رسید
طرح روی جلد از «آئلیه هنری تجویدی» - چاپ لوکس
حق چاپ مخصوص مترجم است

نور مردان مشرق و مغرب گرفت
آسمانها سجده کردند از شگفت
آفتاب حق برآمد از حمل
زیرچادر رفت خورشید از خجل

موجهای تیز دریا های روح
هست صدچندان که بدطوفان نوح
زهد اندر کاشتن کوشیدنست
معرفت آن کشت را روئیدنست

«مولانا جلال الدین مولوی»

فہرست

مقدمہ مترجم	صفحہ	نہ
سر آغاز - از: «دی لانزادلفاستو» ایتالیائی	«	۱
اینست مذہب من		
جملات توضیحی	«	۲۷
ملاحظات مقدماتی	«	۳۱
۱- کنگرہ و اعضاء آن	«	۳۳
۲- تقسیم بنگال	«	۴۰
۳- اضطراب و نارضایتی	«	۴۲
۴- استقلال چیست؟	«	۴۶
۵- وضع انگلستان	«	۴۹

- ۶- تمدن صفحه ۵۶
- ۷- برای چه هند اشغال شد « ۵۹
- ۸- وضع هندوستان « ۶۳
- ۹- وضع هند تابع خطوط آهن است « ۶۷
- ۱۰- وضع هند تابع هندوان و مسلمانان است « ۷۲
- ۱۱- شرایط زندگی هند، و رجال قانون « ۷۹
- ۱۲- شرایط زندگی هند تابع پزشکان است « ۸۲
- ۱۳- تمدن حقیقی چیست؟ « ۸۸
- ۱۴- هند آزادی مجدد را چگونه تحصیل میکند « ۹۳
- ۱۵- ایتالیا و هندوستان « ۹۷
- ۱۶- قوه خشونت « ۱۰۲
- ۱۷- مقاومت منقی « ۱۱۱
- ۱۸- آموزش « ۱۲۴
- ۱۹- ماشین « ۱۳۳
- ۲۰- نتیجه و پایان « ۱۳۸

نامه‌های گاندی و تولستوی

- نامه گاندی به تولستوی - ۱ اکتبر ۱۹۰۹ « ۱۵۳
- جواب تولستوی « ۱۵۸
- از گاندی به تولستوی - ۱۰ نوامبر ۱۹۰۹ « ۱۵۹
- نامه دیگر از گاندی - ۴ آوریل ۱۹۱۰ « ۱۶۱
- جواب تولستوی « ۱۶۲

نامه دیگر تو استوی به گاندی - ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۰ صفحه ۱۶۳

نظریات منتخب

- ۱- خدا « ۱۷۳
- ۲- ملایمت و عدم خشونت « ۱۷۸
- ۳- فلسفه تاریخ « ۱۸۵
- ۴- تسلط حکومت « ۱۸۹
- ۵- انقلاب و تحول « ۱۹۱
- ۶- استقلال و آزادی « ۱۹۳
- ۷- روزنامه « ۱۹۵
- ۸- ساتیا گراها (مبارزه مسالمت آمیز) « ۱۹۶
- ۹- وظیفه رهبری « ۲۱۲
- ۱۰- مراحل پنجگانه « ۲۱۵
- ۱۱- حق استقلال سیاسی « ۲۱۷
- ۱۲- استقلال با خود خواهی سازگار نیست « ۲۱۹
- ۱۳- شرایط کار اخلاقی « ۲۲۰
- ۱۴- جوهر عدم خشونت و ملایمت « ۲۲۱
- ۱۵- حقوق اقلیت ها « ۲۲۵

مقدمه مترجم

اولین باری است که نگارنده از طریق ترجمه کتاب با مردم روشن زای و صاحب نظر ارتباط میگیرم. از اینرو یقین دارم که تحفه ای را که تقدیم خوانندگان میکنم اگر سراپا عیب و نقص نباشد لا اقل در بسیار موارد دارای نقص و نارسائی است. و بی اینکه انتظار این را داشته باشم که مردم کتاب خوان و صاحب نظر، گستاخی های مرا بادیده اغماض بنگرند انتظار دارم که با قلم موشکاف و ذهن وقاد ترجمه کتاب را مورد توجه قرار داده و با انتقاد بر آن نگارنده را در این راهی که آغاز نموده ام راهبری فرمایند.

امید است که سعادت آنرا داشته باشم که از انتقاد اساتید توشه ای اندوخته و اگر توفیق دست داد در آثار آینده ای که عرضه خواهم کرد آن را بکار بندم.

بنظر نگارنده کارنوشتن و ترجمه کاریست با ارزش و نمیتوان آن را وسیلهٔ بدست آوردن منافع مادی قرار داد. از اینرو نگارنده شخصاً از ترجمهٔ آثار بی‌ارزش و بازاری گریزانم. تصور میکنم در انتخاب کتابی که ترجمه کرده‌ام راه خطائی نپیموده‌ام، و به ترجمهٔ اثری دست زده‌ام که در کشور مامتأسفانه تا کنون عرضه نشده است.

نام نویسنده و خود کتاب گمنام نیست که احتیاج بمعرفی آن باشد در ایران همه نام گاندی را شنیده‌اند و آثاری نیز از وی ترجمه و در دسترس فارسی‌زبانان گذاشته شده است. لیکن تصور نمیکنم تا کنون کتابی در بحث از ایدهٔ نولوژی گاندی تألیف و یا تصنیف و یا ترجمه شده باشد. انتخاب کتاب از این لحاظ اهمیت دارد که نویسندهٔ آن شخص گاندی است و گاندی باروش مکالمه و مناظره نظیر آنچه افلاطون از زبان سقراط در کتابهایش عنوان کرده است از عقائد خود بحث میکند. بخصوص که گاندی در ۱۹۰۸ این کتاب را نوشته و در سال ۱۹۳۸ نیز که دوباره آنرا مورد مطالعه قرار داده است یکبار دیگر صحت مطالب گفته شده را تأیید نموده و بقول خود حاضر نبوده است که حتی يك كلمه و يا يك جمله آنرا پس گرفته و یا تغییر دهد.

عنوان کتاب «اینست مذهب من» است. و بوسیلهٔ چند نفر از اساتید دانشگاه بیروت بزبان عربی ترجمه گردیده و در سپتامبر ۱۹۵۹ در بیروت چاپ شده و نگارنده از زبان عربی بزبان فارسی ترجمه کرده‌ام و تا آنجا که مقدور بوده است سعی کرده‌ام کتاب جمله به جمله بفارسی درآید و برای اینکه امانت در ترجمه را رعایت کرده باشم، کمتر به سلاست جملات پای بند شده‌ام.

البته اصل کتاب علاوه از کتاب «اینست مذهب من» گاندی دارای ملحقاتی است از شخصیت های بنام نظیر تولستوی و سیمونوف و بونداریف درباره هند، و کتاب سرمایه و کار تولستوی بامقدمه امیل زولا، و داستان ایوان ابله تولستوی، که چون مربوط به نظریات گاندی نیست از ترجمه آن صرف نظر شده است و فقط مکاتبات بین گاندی و تولستوی و نظریات منتخب گاندی بقلم «نیرمال کومار پور» منشی مخصوص گاندی که چون مربوط به گاندی است و گاندی را بهتر می شناساند ترجمه و ضمیمه کتاب بخوانندگان تقدیم شده است.

هر گاه این کتاب پس از طبع و انتشار، مورد استقبال قرار گرفت. ممکنست در چاپ دوم ملحقات دیگر نیز که با اندازه خود کتاب است بآن ضمیمه گردد.

گاندی در دوم اکتبر ۱۸۶۹ متولد شد و در ۱۹۴۹ در سن هشتاد سالگی بدست یکی از هندوهای متعصب شهید گردید.

پدر گاندی که کابا نام داشت از جمله طبقات متوسط هند بود و مادرش زن مذهبی و دینداری بود، هیچگاه بدون دعا غذا نمیخورد و همیشه روزه دار بود، دارای شعور و قوه تعقل بسیار بود و از امور سیاسی زمان خود اطلاع داشت. گاندی در سنین کودکی بسیار کم هوش و کم حافظه بود و در دوره دبستان شاگرد متوسطی بود. پسری بود خجول و دیرجوش، جز مدرسه و خانه جای دیگر را نمی شناخت. تاب صحبت و مذاکره با کسی رانداشت و می ترسید که مورد تمسخر قرار گیرد.

به نمایش های خیمه شب بازی بسیار علاقمند بود و همین نمایش ها بود که روح و فکر او را منقلب ساخت و سر نوشت او را تعیین کرد. گاندی میگوید:

« تماشای نمایش چند نفر برهنه که نمایش سیاری بنام « هریش چندرا» میدادند مرا منقلب ساخت بطوریکه سعی کردم رموز و دقائق آنرا فرا گرفته و در منزل با بچه‌ها تقلید آنرا در بیاورم. بنخود می‌گفتم من چرا نباید مانند «هریش چندرا» راستگو و درست کردار باشم، اثر این نمایشنامه این شد که بمن الهام داد که تا عمر دارم بدنبال راستی بروم و از امتحانات سختی که هریش چندرا گذشت بگذرم. مروارید محبت، قلب انسان را پاکیز، می‌سازد. یک سر و دم مذهبی می‌گوید: «فقط کسانی که با نیروی محبت تنبیه شده‌اند از نیروی آن باخبرند.»

اگر گاندی در کودکی خجول و منزوی بود در بزرگی رشید و بی‌پروا بار آمد و بزرگترین شهامت اخلاقی را که عبارت از اعتراف بگناه و انتقاد از خویشتن است دارا شد، و رهبری ملت عظیمی را در راه آزادی بعهده گرفت.

با خاتمه جنگ دوم جهانی تقاضای ملت هند برای گرفتن حکومت خود مختاری اوج گرفت، پاسخ انگلیس‌ها باین تقاضا خیلی خشن و بی‌رحمانه بود: بموجب «قانون رولت» انگلیس‌ها به کشتار دسته‌جمعی هندیان در امر تیسار، جلیان، الا باغ دست زدند. ملت فاتحی ملت هند را بیاد تمسخر گرفته و بمبارزه دعوت میکرد. در این هنگام گاندی مشعل فروزان جنگ مقدس «سواراج» را در دست گرفت و پا خاست تا آنجا که انگلستان را از صحنه کشور هند بیرون راند و آزادی و استقلال را بر ملت هند هدیه کرد. از آن زمانی که انسان بر روی زمین پیدا شده نبوغ نیز همراهی بوده است.

در هر عصری از اعصار تاریخ بشر نوابغی بوجود آمده‌اند که در

تکامل فکر بشر آثار محو ناشدنی از خود بیادگار گذاشته اند .

ولیکن نوابغی که در فکر بشر منشاء تحول گردیده و در سیر بشر بسوی شاهرآه کمال چراغ هدایت فراراه انسان گذاشته اند بسیار معدودند .

انبیائی نظیر ابراهیم ، موسی ، عیسی ، محمد ، و پیشوایانی نظیر علی ابن ابی طالب و ائمه ، و حکمائی مانند سقراط ، افلاطون و ارسطو ، و مصلحینی نظیر کنفوسیوس ، بودا و گاندی انگشت شمارند .
چنین مردانی گرچه بتعداد اندکند ، لیکن آثاریکه از آنان بیادگار مانده است همچون گوهر شب افروزی برجین قرون و اعصار بشر میدرخشد و میلیونها نفر را در سیر بسوی مدارج انسانیت راهبری میکند .

بیشک گاندی یکی از آن مرواریدهای درخشانی است که بر فکر میلیونها نفر در طی اعصار و قرون نورافشانی خواهد کرد .

مردی که مبشر محبت و حقیقت است هرگز نمی میرد . طریق ملایمت و عدم خشونت و حقیقتی که گاندی به بشر ارائه میدهد ، شاهرآهی است که خطر گمراهی در آن وجود ندارد . نام گاندی گرچه در سراسر جهان بلند آوازه است ، لیکن کمتر کسی هست که از کنه تعالیم وی با خبر است . اغلب مردم گاندی را در دیف نهرو و پاتل و کریشنامون ، و شاستری و سایر پیشوایان کنگره هند جز رهبران نهضت آزادی هند میدانند ، و معتقدند که روش مبارزه متقی گاندی طریقی بود که او سایر همکارانش جهت آزادی هند انتخاب کردند . گاندی بیش از اینکه رهبر آزادی ملت و یا کشوری باشد ، مصلحی است که جهت آزادی سراسر

دنیا در همه قرون و اعصار قیام کرده است. و بی اینکه داعیه نبوت و ارشاد داشته و کتاب و معجزه با خود همراه آورده باشد نسل بشر را بسوی حقیقت و محبت رهبری میکنند.

گانندی برای اینکه خود را شایسته این مقام سازد تهذیب اخلاق را نخست از خود شروع کرد. در کتاب خود بنام «تجربیات من با حقیقت» نقاط ضعف اخلاقی خود را در سنین کودکی و جوانی يك بيك فاش و برملا ساخت و پیش از اینکه کسی فرصت پیدا کند از گانندی انتقاد نماید خود خویشتن را مورد انتقاد قرار داد و با اصطلاح دامن تر خود را پیش خلق باز نپوشانید بلکه بر آفتاب افکند؛ گوشت خوردن، ویسکی نوشیدن، سیگار کشیدن و بالاخره با همسر خردسال خویش در ابتدای زناشوئی روابط جنسی افراطی داشتن را يك بيك باز گفت و نکوهش کرد. این حقیقت گوئی از وی مردی ساخت پاکیزه و راستگو، رنجبر، با محبت، با گذشت و صبور که تند باد زندگی مرفه تمدن عصری و جاه و منزلت پیشوائی تا آخرین لحظات زندگی نتوانست بنیان طهارت و ایمان وی را متزلزل سازد.

گانندی با سنشای چند سال اوائل عمر بقیه ایام عمر هشتاد ساله خود را در تحمل رنج و کوشش در درك ذات و حقیقت و بالاخره دیدن خدا از راه دیدن ذات مصروف نمود. در تجربیاتش بهیچوجه ادعا نکرد که گفته های وی تردید ناپذیر و اصل مسلم است. بلکه با فروتنی تمام میگفت که تجربیات من برای شخص خودم صحیح است، و هر کس مختار است طریق تجربه ای را جهت وصول به معرفت ذات و خدا برای خود انتخاب کند. بنظر گانندی حقیقت تنها در درستی گفتار نیست بلکه در درستی پندار است.

گاندی از جمله کسانی است که عاشق خداست و خدا را بصورت راستی و حقیقت می‌پرستد. گاندی می‌گفت «در جستجوی حقیقت حاضرم عزیزترین چیز حتی جان خود را فدا سازم» و بالاخره باین آرزوی خود رسید. گاندی در قضاوت نسبت بخویشتن تند و بی گذشت بود. و برای نیل به کمال و صفای روح جسم خود را پیوسته رنج می‌داد. در هر هفته یک روز روزه می‌گرفت، و یک روز سکوت مطلق می‌کرد، ایامی هم که روزه رومی شکست، بمقداری شیر بزا کتفا مینمود. هرگز لباس راحت نپوشید و در بستر راحت نخوابید.

از اموال دنیا جز یک عینک و دو جفت کفش چوبی و یک قاشق چوبی و یک لنگ که بالاخره در اثر شهادت بخون وی آلوده گردید و یک کاسه چوبی و یک ساعت جیبی و یک نمکدان و چندین جلد کتب مقدس ادیان مختلف چیزی نماند وخت.

در تظاهرات و میتینگهای مردم باتن برهنه پیشاپیش تظاهر کنندگان راه می‌افتاد تا اگر قرار باشد آسیبی برسد اول به بدن نحیف و برهنه او برسد.

گاندی آفتابی بود که از افق کشور هند طلوع کرد و به سراسر گیتی نور افشاند و بالاخره در سن هشتاد سالگی با تیریک هندی جاهل و متعصب در آستانه استقلال هند از پای درآمد.

سر آغاز

بقلم دی لانا دلفاستو

این کتاب کوچک بسیار ذی قیمت است . مایهٔ دهشت است که کشورهای غرب که اکثر کتابهای گاندی را انتشار داده اند این کتاب کوچک را که حاوی ریشهٔ مذهب گاندی است بطور کلی فراموش کرده اند . این کتاب در زیر لفافه‌ای از اسلوب بکر و منحصر بفرد و با جرئت کامل نوشته شده است ، دنیای غرب و سیاستمداران عصری هند با انتشار آن مایل نیستند. گاندی در این کتاب غرب را بتأیید تمدن شیطانی و سیاستمداران عصری هند را بقلب ماهیت استقلال و برده ساختن کشور در زیر نقاب آزادی هند متهم میسازد .

متأسفانه حملهٔ گاندی به تمدن غرب روشن و رسا نیست و دلائل وی از دلائل بعضی از متفکرین غرب نظیر « جینالو مبروزو » در کتاب : «جزیهٔ آلیت» و ژاک ایلول در کتاب : « تکنیک و مدار قرن » و یاسوسیال

دو سیسل در کتاب: «انسان مادر ابزار کار» و یا مباحث پل اسکور تسکو در تألیفات خود تحت عنوان: «دلائل من» و «یا جوج و ما جوج» ضعیفتر است.

معاصرین ما که ما یل بشنیدن هیچ چیز نیستند به ندرجات این کتاب بی اعتنا میباشند.

گانندی در این کتاب ما را با نیروی حقیقت که مشخص حیات اوست اقناع میکند.

یک طرف حیات گانندی ایمان و طرف دیگر آن انکار است. کسیکه بعدم خشونت مؤمن است ناچار بملاحظه این انزوا و زهد نیز معترف است.



گانندی فیاسوف یا عالم اجتماعی و یا مورخ نیست، و انتقاد وی از تمدن ما از اصول مذهبی و یا مطالعه ناشی نمی شود. ریشه انتقاد وی در تجربه شخصی و اعتقاد دینی است. و این اصل جهات و نقاط ضعف و قوت این انتقاد را تفسیر میکند.

تجربه گانندی از تخلق با خلاق طفولیت سرچشمه گرفته و از جذبه مقاومت ناپذیر و اعجاب او بمنبع خاطرات اولیه طفولیت ناشی می شود.

انگلیسی و تمدن جدید از زمان کودکی و دانش آموزی و دانشجوئی برای گانندی مظهر قدرت و آزادی و نمونه سخاوت و گذشت و خلوص و صفای فکر و جرئت باختراع و ابتکار و نمودار عقل و عدالت در اعمال و علم است، این کار بخشم و اعجاب و افکار ذات منتهی میگردد.

انسان وقتی بیاطن خود مراجعه میکند از دیدن خود در بندگی و غفلت محکوم به فقر و بیکاری در بین ملت برده و ذلیل شرمنده می شود . در کارهای زندگی خود را بقواعد رؤیایی مقید دیدن و زندانی عبارتهای سحر آمیز شدن و بر خلاف تمایل خود در حصار دیواری از معتقدات دینی و ترس و موانع روحی قرار گرفتن باعث خجالت است .

گانندی در طفولیت مرتکب سه فقره گناه شد :

نخست به معیت يك رفیق بد گوشت تناول کرد ،

سپس تو تون خریده و سیگار کشید ،

و بالاخره بخانه عشرت قدم گذاشت .

این گناهان دیگری در پی داشت ،

نخست برای مخفی ساختن گناه خود دروغ گفت ،

سپس برای تأمین مخارج عیاشی دزدی کرد ،

و بالاخره نا امید شده و دست بخود کشی زد .

لیکن ترس مانع از انجام خود کشی شد و بكمك خدا حقیقت او

را نجات داد .

گانندی کتباً همه این گناهان را نزد پدرش اعتراف کرده و بعد

ها در یادداشتهایش بنام « تجربیات من در حقیقت » اینموضوع را فاش

کرد .

در یادداشت ها علل این لغزش ها را توضیح نمیدهد شك نیست که

گناهکار از روی ضعف و تسلیم بگناه خود اعتراف میکند .

گانندی در گناه لذتی نیافت بلکه ظاهراً از آن در جستجوی قوت

و آزادی بر آمد . هر كودك هندو بصورت مبهم پیش خود میگوید که در

صورت قوی شدن و آزاد گشتن چگونه باید با مسائل ممنوع در مذهب هند و بمقام مقابله بر آید و خود را شبیه انگلیسی بزرگ سازد که هندی پست را کتک میزند و گوشت گاو میخورد.

گانندی در یادداشتهايش چگونگی سفر بانگلستان را شرح میدهد لیکن علت مسافرت خود را بیان نمیکند بلکه می نویسد که پدر و مادر و مشاورینش بآن جهت باو اجازه مسافرت بانگلستان دادند که در لندن دیپلم بگیرد و با موفقیت بشغل و کالت داد گستری پردازد.

پیش آهنگان طبقاتی گانندی بوی نصیحت کردند که از این مسافرت که بی گمان بروی خطر داشت و مخالف رسوم و آداب بود صرف نظر کند ولی گانندی در مقابل آنان مقاومت کرد و آنان در نتیجه گانندی را بویکوت کردند.

این گونه رفتار بریکتفر هندو محکومیت خطرناکی بود و کافی بود که زندگی معیشت او را زیر و رو کرده و صفای معیشت خانوادگی گانندی را برهم زند لیکن هندوی جوان باین مقاومتها اعتنائی نکرد و حل آنرا به برادر بزرگش واگذار نمود. باید گفت تمایلات باطنی قویتر از احساس رسیدن بمراتب عالییه است.

برخواننده سطحی مشاهده کراوات بستن و کلاه فرنگی بر سر گذاشتن و رقص بوکا کردن گانندی باعث خوشحالی است. لیکن این کارها بر گانندی هیچ افتخار و یا ننگی نداشت.

گانندی صمیمانه از خود می پرسید: سر قدرت و آزادی انگلیسیها در چه چیزی نهفته است؟ در مجموعه قوانین و کتاب اقتصاد سیاسی؟ و یا در فنجان قهوه و چای؟

گانندی هنگام مسافرت بپدرش تعهد سپرد که پا کدامن زیسته و بخوردن سبزی اکتفا کند.

ریشه قدرت گانندی در این کار نهفته است. خودداری از وی موجودی منزوی و محبوس در بهشت شهرهای بزرگ اروپا بوجود آورد که در میان نهضت متفکرین استعداد وی را بر وی بروز داد:

عدم خشونت، ابتکار و حشمتناکی که انگلستان را ناگزیر ساخت که از نصف امپراطوری خود صرف نظر کند.

در لحظه مسافرت علائمی از آن انقلابی بزرگ آینده در این بیگانه کم رو مشاهده نمی شد. گانندی بخاطر تعلیم و نه به منظور تقلید مجاهدت کرد که بازندگی انگلیسی خو بگیرد.

گانندی باین نتیجه رسید که درزندگی انگلیسی چیز تازه ای نیست تا شایسته یاد گرفتن باشد و چیزهایی که تازه بنظر میرسد فریب و خطا و پوچ است و باید آنرا دور ریخت.



نخستین چیزی که گانندی به محض ورود بانگلستان کشف کرد این بود که انگلیسیها نیز مانند سایر مردم هستند.

این شیطان مو بور (که در دست راستش تکه ای گوشت و در دست چپش جام ویسکی است) موجودی است زورگو و سروریست آزاد و مانند وی بشر است. آدم لطیف و نرم و خون سردی است که با بازیهای بچه گانه سرگرم است. معایب زیادی دارد و سزاوار رحم و شفقت است.

بین این موجود سفید پوست انسانی و بین آن امپراطوری و حشمتناک که مسلط بر دریاها و قاره هاست چه ارتباطی وجود دارد.

آیا رواست که معتقد شویم هر قدر تمدن عظمت پیدا میکند متمدن حقیر تر گردد؟

هندی تیره روز جمعیت های متراکم خیابانها را که پیوسته در وحشت و تکاپو بودند بنظر می آورد. آیا این عابرین نگران و مضطرب که بر چهره آنان علائم تشویش آشکار است و سر بزیر انداخته اند آیا اینان همان ملت آزاد و فاتح و سرورند؟

کلبه های متعفن منطقه «ایست آند»، دود غلیظ، سوت کارخانه های جهنمی، دگل های برافراشته چاهها و معادن که نور آفتاب هرگز بر آنها نمی تابد، آیا اینهاست مسکن ملت فاتح و آزاد و سرور؟

هیچ دشت پهناوری بمانند این پایتخت سیاه مه آلود چشم انسان را خیره نمیسازد. با اینهمه این شهر ازدهائی است که همه ثروت های جهان را در خود فرو میبرد.

در این شهر چه اندازه رفت و آمد مسافرت، اکتشاف، جنگ، خرابی، عظمت و ریسک وجود دارد، ساکنین اصلی آمریکا و استرالیا را این شهر تحت اطاعت خود کشید، این شهر است که میلیونها ملل افریقا را برده ساخته و هندوستان را که گنجینه ثروت بود به خرابی و گرسنگی کشاند. آیا همه این بلاها محصول پیروزی و منافع ساکنین این کلبه های تیره مه آلود است؟

مغلوبین در پیش چشم ما مجسمند لیکن فاتحین کجا هستند؟ مغلوبین، ما ملل رنگین، ما ملل جزایر و جنگلها و کوهها و شهرهای گنبد های طلائی، ما ملل وحشی که دور مار میرقصیم، ما ملل پارسا و حکیم و صلح جو که بدون هیچگونه امتیازی با یکدیگر بسر میبریم، ما هستیم که انواع

مصائب و بلا یارا فاتحین برای ما با رمغان آورده اند. در جنگ سر کوبمان کردند و در صلح فاسدمان ساختند. آنها که مقاومت کردند از بین رفتند و آنها که تسلیم شدند سر نوشت بدتری یافتند و روح خود را از دست دادند. فاتحین نه تنها ما را مطیع خود ساختند بلکه ما را فروختند، نه تنها ما را استثمار کردند بلکه ما را فریب داده و مسخره کردند. بخاطر منافع خود بکارمان واداشتند و در زیر پرچم خود بجنگمان کشاندند. ایمان ما را از بین بردند و ذهن ما را آماده قبول افکار خود ساختند، صنایع و حرف ما را منهدم کردند تا ما را در کالاهای بنجل خود غرقه سازند، ما را بحال خود وا گذاشتند تا با اعیاد و لباس و عادات و موسیقی خود سرگرم باشیم و منتهی آرزوی ما این باشد که خلعت سروری را بر اندام آنان پوشانده و در برابر هموعان خود بی تفاوت بمانیم.



فاتحین کجا هستند؟

وقتی بچهره مرتکبین این فجایع نظر می افکنیم شقاوت بیش از خباثت در آن متجلی است.

آنان از مللی که بیکارشان کردند بیشتر کار میکنند زیرا بدبختی آنان در ازدیاد احتیاجاتشان است.

آنها برده تر از مللی هستند که بفرمان آنان گردن نهاده اند. از بین رفتن توجیه در آنان شلاقی است که آنان را بسوی تصادف میراند، در منافع و حقوق خود هلاک و محدود و مقیدند، در تب رقابت می سوزند، به ابزارهای خود دوستی چسبیده و در عرابه های خود انباشته شده و در پیشانی آنان داغ درندگی، بندگی، یأس، و انقلاب بچشم می خورد.

من بردگان را می بینم لیکن سروران و سرور سروران کجا هستند؟ کیست که آزاد و مسلط است؟

آیا شما کارفرمایان بزرگ و بانکدارها و ملیونرها هستید که میگویند اموال شما از اموال قارون افزونست و نخوت و غرور شما از نخوت و غرور تیمورلنگ بیشتر؟

شما کجا هستید؟ چرا ما شما را نمی بینیم؟ شما که بادیگران فرقی ندارید، مانند همه لباس می پوشید و بیش از دیگران تواضع میکنید، در زیر تازیانه نامرئی بیش از دیگران خم می شوید، و بیش از دیگر مردم باغصه و اندوه معذب و باشتابزدگی دست بگریبانید، اموالی را که بتملك خود در آورده و یا منافی را که فردا بدست خواهید آورد شما را برده خود ساخته است.

آیا سیاستمداران، وزراء، فرمانروایان، شماها هستید؟
من که جز نقش دیوار و رشته‌هایی که آن نقشها را بحرکت درمی آورد چیز دیگری نمی بینم:
منافع، نظریات، کالاها.

شما هما‌نطور نمونه ملتید که نقش دیوار نمونه اشخاص است.
از جهالت اکثریت مردم و جنون هیاهو و انتخابات تصادفی چگونه حکمت و فضل و استقلال سروران سرچشمه میگیرد؟
مادام که فرمانروایان به محکومین حکومت دارند. حکومت مستقیم و قانونی بوجود نخواهد آمد.

سروران، رجال آزادی طلب، شما ثروتمندانی هستید که در این جهان وظیفه‌ای جز چشیدن نوشیدنی‌های گوارا ندارید، آیا غایت

مقصود دنیا شما گل‌های سرسبد اجتماع هستید .

اگر کسانی که زیاد کار میکنند آزادند پس آن‌هاییکه هیچ کاری انجام نمیدهند و در مقابل کوچکترین خواسته هایشان بسرعت انجام می‌شود آزادی ایشان چه مفهومی دارد . آن‌ها از تمایلات خود پیروی میکنند و از جهان تمتع دائمی می‌طلبند . پیروی از تمایلات و تولید لذت بدبختی می‌آورد . کسانیکه بدون احساس گرسنگی و تشنگی می‌خورند و مینوشند و از فرط راحتی بی‌هدف مسافرت میکنند و معتقدند که در هر جا سعادت‌مند خواهند زیست ، بمنظور تفریح مطالعه میکنند ، در کاباره‌ها می‌نوشند و در دانشگاه‌ها می‌رقصند بالاخره از این زندگی یک نواخت بستوه خواهند آمد و اتجار خواهند کرد ، زیرا زندگی برای آنان مفهومی ندارد و از این بدبختی راه‌گزینی جز خودکشی ندارند ، ادامه زندگی برای آنان خلأئی است که عدم و نیستی نام دارد .



گانندی در انگلستان کشف دیگری کرد : او هند را کشف کرد . هند در خاطر انگلیسها اثر بسیار گذاشته و آن‌ها را بطور غیر قابل مقاومت مجذوب خویش ساخته بود .

معمائی وجود دارد که باید مورد تأمل قرار گیرد . اکثر افراد در جامعه سطحی هستند و مسجور چیزهای تازه می‌شوند .

گانندی در لحظه‌ای که در انگلستان از کشتی پیاده شد از تکبر و خون سردی انگلیسها بیم داشت و می‌ترسید با وی مانند نجس‌ها و گناهکاران رفتار کنند لیکن بسرعت بر ترس خود فائق شد . اصالت او احترام مردم را بوی جلب کرد . نزدیکان گانندی تصور میکردند اینمرد

شرقی سحر و پیشگوئی از آینده را میداند .

مرتب از او از تناسخ ارواح و پیش گوئی از غیب پرسش میکردند . وی تلاش میکرد با عذر خواهی و فروتنی و با اعتراف بجهل ، خود را خلاص کند لیکن می دانست که مردم آماده اند جز جهالت وی همه چیز را تصدیق کنند .

در حقیقت گاندی از امور مذهبی جز مسائل جزئی چیزی نمیدانست او نمی خواست بچیزهایی که عقل آنرا اثبات نکرده و قلب به آن گواهی نمی دهد ایمان داشته باشد .

این بیگانگی شرقی از سرعت تصدیق غربی های غیر متدین حیرت می کرد او با همه قدرتی که در دید دنیای خارج داشت از تفسیر وقایع روحی عاجز بود .

گاندی با بعضی از انگلیسیها برخوردی که با دیگران فرق داشتند و تمایلات عاطفی به هند ابراز می داشتند . بعضی از آنها از شاگردان « ماکس موهر » بودند که از زبان سانسکریت و فهم متون آن صحبت می کردند . بعضی دیگر پیرو فاسفه لاهوتی بودند که مجموعه ای از همه مذاهب بخصوص مذهب برهمنی است . مذهبی که از تکالیف و عبادات بدور ولیکن بمعجزه و افسانه اعتقاد داشت .

گاندی بخاطر اندوختن دانش سخنان هر دو طرف را شنید ؛ دسته اول در اولین مرحله تلقین عقائد خود بگاندی شکست خوردند و دسته دوم هم از جلب گاندی به مذهب خویش نومید شدند .

لیکن هر دو دسته بر گردن گاندی حقی گذاشتند . گاندی ترجمه انگلیسی فیدو و اوپانیشاد را از آنان فرا گرفت با این تفاوت که نه مانند

دسته اول احتیاج پیدا کرد که این قواعد را بیست سه ال مطالعه کند و نه مانند دسته دوم با مطالعه طواهر اعجاز آمیز و مجبور بایمان آوردن به آن بشود .

گانندی فیدو و اوپانیشاد را خوانند و متأثر و مؤمن شد . او فهمید که رسوم هندوئی از ظلمت و اشتباه بدور است و اگر انسان باصل آن مراجعه کند مانند امور بدیهی روشنائی بر وی تجلی خواهد کرد .
این رسوم در تعالیم سه گانه زیر خلاصه میشد :

۱- در دنیا فقط يك حقیقت وجود دارد و آن شناسائی ذات است .

۲- هر کس خود را شناخت خدا و دنیا و دیگران را شناخته است . هر کس خود را شناسد هیچ چیز را شناخته است .

۳- در دنیا فقط يك نیرو و يك آزادی و يك عدالت وجود دارد و آن نیروی حکومت بر خویشتن است .

۴- هر کس بر خود مسلط شود بر دنیا مسلط شده است . در دنیا فقط يك نیکی وجود دارد و آن دوست داشتن دیگران مانند دوست داشتن خویشتن است . بعبارت دیگر دیگران را مانند خود انگاریم باقی مسائل تصور و هم وعدم است .



گانندی در سیمای تمدن غرب که از زمان کودکی بآن بر خورده و در آن جز تیرگی و تناقض ندیده بود با مطالعه این دو کتاب درخشندگی و نور دید . سوالاتی که فعلا بر او مطرح بود جواب روشن آن در اعماق گذشته میدرخشید .

تمدن جدید که نصوص قدیم را لغو کرده است ناگزیر است بدبختی‌های ناگهانی خود را بامقیاس خود اندازه‌گیری کند .

غربی برای آن مستحق دریافت لقب خدائی زمین است که همه امکانات و موهبت‌های زمینی را مالک است . او بکارهای بزرگی قادر است که ملل دیگر آنرا در قدرت خدا میدانند . لیکن غربی از يك چیز عا جز است و آن تأمل در باطن خویش است و تنها این موضوع برای اثبات پوچی درخندگی کاذب تمدن جدید کافی است .

بدون تردید غربیها با هوش‌ترین مخلوق روی زمینند و شك نیست که غربیها فقیرترین مردم روی زمین از حیث آشنائی بحکمتند . همه مردان بزرگی که غرب آنها را سرمشق خویش ساخته‌دیوانگان نابغهای هستند که سزاوار حجرتند . تمدن غرب سراسر آکنده از جنون و نبوغ است .

تمدن غربی اگر غربیها را مبتلا بخوردن مشروب و توجه باعمال جنسی نموده است بخاطر اینست که غربی بجای خویشتن جوئی در پی نسیان و هدر ساختن خویشتن است . اغلب کارهای بزرگ و قهرمانی و حتی اعمال نیک غربی فراموشی و بیهودگی است . قوه عملی او براکتشاف و اختراع و تهیه وسائل جنگی ناشی از فرار غربی از خویشتن است نه قدرت و تسلط استثنائی وی بر خود .

ماشینهای سریع و پرسر و صدا و قابل انفجار غرب که از نان و سعادت و آرامش بآن بیشتر دلبستگی دارد جز بخاطر انجام حوائج مستمر و حساس او نیست .

غربیها اگر میتوانستند پنج دقیقه با خود فکر کنند میدانستند که

سرعت و سائل حمل و نقل جز تشویش و حادثه و تأخیر بیار نمی آورد و صرفه جوئی در زمان برای آنان فراهم نمیسازد. استدلال نزد کسانی که پراکندگی و کشمکش بوجود آورده اند بی ارزش است.

ترس از تنهایی و سکوت و توسل به پول غربی را از شنیدن ندای باطن خود عاجز ساخته و انگیزه فعالیت مداوم او همین ها است.

محرک وی در فتح جهان، ناتوانی او در حکومت بخویشتن است. بهمین علت غربی پدید آورنده آشوب و فساد در سراسر دنیا است.

وسعت و صحت علوم طبیعی نتیجه دید دائمی و متمرکز مکان و خلاء موجود بین اشیاء است.

علوم طبیعی از موجودیت ذاتی اشیاء و طریق و هدف آن چیزی نمیداند و نمیتواند اشیاء را رهبری کند و آنرا در خارج از ذات در خلاء خارجی تصور کند.

غربی از هوش خود سوءاستفاده میکند، خدای خود را فراموش کرده است این جمله گناه غرب را رسوا ساخته است، این گناه گناه غیر قابل بخشش، گناه بر ضد روح است و از افراط در توجه بمادیات و اشتغال بمنافع مادی سرچشمه میگیرد.

غربی به شکافتن اتم دست میزند که مخالف پرستش خدا و حیات ابدیست. هنوز از سال ۱۸۸۹ زمان زیادی نگذشته است؛ سالی که ملکه ویکتوریا باتفاق همسرش سوار قطار و از میان جمعیت میگذشتند، آنها با برداشتن کلاه به تهنیت مردم پاسخ میدادند و مردم نیز بنوبه به پادشاه و ملکه درود فرستاده و باهم فریاد «به پیش» میکشیدند، صدای شعرای بزرگ و مردم صاحب نظر آن عصر با صدای آنان در می آمیخت. در این

هنگام تنها يك جوان شرقی بود که به آینده دور نظر دوخته و درخشش قرون آینده، قرن بیستم و بیست و یکم را از دور میدید. او معتقد بود که :
 « باید انتظار کشید تا تمدن غرب بتنهائی خود در قبال خویش حکم صادر کند . »



پس از اندک مدتی گاندی در انگلستان سوّمین و آخرین کشف خود را کرد و آن انجیل بود .
 مطالعه گاندی در کتاب های « فیدا » و « رامنا » صفات شجاعت در لطف و قوت در پاکی و فضیلت در آزادی و قانون در کمک الهی و خود - شناسی در دوست داشتن و محبت لایتناهی را در روی تکمیل کرد .
 انوار سعادت روح و عفت و پاکی و صفای قلب هنگامی در قلب انسان می تابد که انسان مدام آنها را بخاطر بیاورد .
 « وقتی انسان روح خود را از دست بدهد فتح دنیا بچه در داو می خورد »
 این جمله بدبختی عظمت دنیای غرب را بنحو روشن بیان میکند .
 انجیل یعنی : بشارت نیک ، بشارت بکسانی که تمدن آنان را درهم شکسته است ، بشارتی که پایان محکومیت تمدن غرب را اعلام میکند .
 کسانی که انجیل بآنان تعلیم داده است که در جهان مبشر حقیقت و محبت و صلح باشند خودشان در جستجوی طلا و برده بهر طرف دو اند .
 بجای اینکه مطابق تعالیم انجیل در مملکت خداوند در جستجوی بخشش و عدالت باشند برای تبرئه سیئات خود از حربه مذهب استفاده میکنند .

و بجای نشر کلام الهی بر سر ملتها بمب میریزند .

انجیل بآنان یاد داده است که اگر سیلی بر صورت راست آنها نواخته شد صورت چپ خود را برای خوردن سیلی دیگر بگردانند. در فن سر کوبی دشمن از آسمان و از راه های دور مپارت پیدا کرده اند. فنی که بد آن وسیله شکست ناپذیر شده اند. آنها علاوه از فنون جنگ را به های پیر از انجیل با خود همراه دارند تا کسانی را که از چنگال و سائل جنگی آنان جان بدر برده اند با حر به انجیل باطاعت وادارند.

میگویند: هر که شمشیر میکشد سر انجام با شمشیر کشته می شود» حکم محکومیت سروری دنیای غرب قبلاً صادر شده است. عذاب الهی را انسان با خباثت ذاتی خود بر خویشان فراهم میسازد. عذاب الهی زنجیری است که انسان خودش ساخته است. هر کس بدست خود ابرار قتل خود را میسازد.

از مدت ها پیش تمدنهای کهن به تمدن جدید اخطار نموده اند: برج بابل بخاطر آن منهدم گردید تا اتحاد ملل دنیای قدیم را جشن بگیرد. مملکت بابل که در آن سعادت و شرف با پول معاوضه میشد سزاوار انقراض بود. بابل منقرض شد تا سرزمین بابل کشور پاکیزگان گردد.



نواحی قوت و بصیرت نافذ و پیش بینی گانندی در درك كتاب فوق بود. هنگامیکه گانندی میگوید: «ماشین در حد ذات خود بد است و شناختن آن کافیهست که انسان خود را از شر آن خلاص کند» بر عصر خود که عصر پیشرفت بود حتی بر عصر ماسبقیت میگیرد.

و هنگامیکه میگوید: «ماشین بیانی از حالت معصیت است» خود را بتلاش در حساب سود و زیان نیکی و بدی نمی اندازد، او بکنه موضوع

توجه دارد و بدها را می بیند که از هوش خود سوء استفاده کرده و خدای خود را فراموش کرده اند، «زندگی خود را تباه کرده و بدست خود و وسائل مرگ خود را میسازند»، آنان منتظر آن نیستند تا به بینند ماشین چگونه سازندگان آنرا در هم میریزد و منتظر نمی مانند تا بمب بکلی همه آنرا در هم بپاشد.

ماشین بدون داشتن حیات اعمال حیاتی انجام میدهد و برضد احساس است. مصرف کنندگان محصول آن بجای بحث از طرق خلاصی از آن بیش از پیش خود را در ظلمات ماشینیسیم غوطه ور می سازند. تنها محرك ماشینیسیم پیدا کردن «کار» و «صرفه جوئی در وقت» است در صورتیکه بنظر گاندی ماشین نه و فور کار و نه صرفه جوئی در وقت هیچکدام را فراهم نمیسازد. بلکه محصول آن انباشته شدن منافع است - منفعت برضد محبت - و از آن این نتیجه را میگیرد که منفعت انسان را بسوی مرگ رهبری میکند.



اکنون بنقاط ضعف نظریات گاندی می پردازیم:

بنظر من نقاط ضعف بیانات گاندی حمله او علیه پارلمان انگلیس، و کلای داد گستری، پزشکان و معلمین است. بعقیده گاندی:

پارلمان انگلیس هفتصد سال است که بخرابی انگلستان میکوشد، هیچ مؤسسه ای بیش از پارلمان باعث از بین رفتن غرب نیست.

دیکتاتورهای خونخوار هیچگاه زحمت از بین بردن پارلمانی را که مذاکرات آن مسخره و یاوه گوئی است بخود نمیدهند.

و کلای داد گستری، قضات و معلمین غالباً مستحق دستمزد و سزاوار

احترامند و چون مردانی شریف و باهوش و فداکار این مشاغل را فقط بخاطر انجام خدمت قبول کرده اند.

بنا بر این اگر گاندی بجای آنان به بیکارگان طفیلی حمله میکرد موفق تر بود. مثلاً به سپاهیان که انسانیت از آنان جز بیحاصلی هیچ انتظاری ندارد و یا به محترمین و قماربازان و رباخواران که از طریق افلاس مردم ثروت می اندوزند و یا سیاستمداران که بخاطر عظمت فتنه و رسوائی و جرم راه می اندازند، بازرگانان اسلحه و مشروب و سیگار که سوداگران مرگ و جنون و انهدامند و بالاخره فروشندگان و سائل سرگرمی و کسانی که در جامعه با وسائل قانونی بتخریب جاه همیپردازند. لیکن چنانچه در قضاوت خود درباره نظریات گاندی نسبت بو کلا، پزشکان و معلمین جنبه دیگر موضوع و جنبه عالی آنرا در نظر نگیریم عادلانه رفتار نکرده ایم.

گاندی جنبه های ضعف را همواره مورد حمله قرار میدهد. بنظر او مشاغل نظیر وکالت و قضاوت و طبابت و معلمی و وظائف مقدس و ربانی است و نباید آنرا شغل و پیشه قرار داد و از آن طریق مال اندوخت، کارهای مقدس را پیشه ساختن برای افراد شریف شرافتمندانه نیست.

گاندی از تجربیات خود در بین این سه وظیفه صحبت میکند. گاندی بیست سال تمام وکالت کرد و کوشش کرد مانند یک وکیل دروغ نگوید و اسراری را بروز ندهد، ممارست در این وظیفه شغل و سرنوشت آینده او را معین ساخت.

بنظر گاندی وظیفه قاضی احترام از دعوی است. خدمتی که قاضی باید انجام دهد عبارتست از سازش بین طرفین و دفاع از بیگانگان در دادگاه

زبان قاضی باید در خدمت حقیقت باشد نه در خدمت عجزه .

قاضی در حقیقت باید حکیم و حکمتش در دادن اندرز و حل دعوی باشد نه اینکه منحصرأ تقسیم غیر-ر ارادی چند سال حبس و یا طناب دار را وظیفه خود قرار دهد .

گانندی در این مورد آن اندازه که با روح قانون گذاری غرب - که فرق زیادی با قانون گذاری موسی و مانو دارد - معارضه میکند با نقص انسان معارضه نمیکند. بنظر گانندی غیر ارادی بودن قضاوت محرک اصلی جلب منافع است .

شدت عمل گانندی زندگی شغلی او را زیر و رو نکرد بلکه باعث رستگاری وی شد. تلخی شکست گانندی را شاکی ساخت. اگر دفتر کار خود را تعطیل کرد از ناامیدی نبود بلکه میخواست مدافع ملت خود باشد. گانندی در این راه نشستن بر روی صندلی متهمین و پشت میله های زندان را بر مسند و کالت و قضاوت ترجیح داد .

گانندی در زندگی پزشکی محبت و احترام به طبیعت و شفقت به رنجدیدگان شد. بنظر گانندی طب کلاسیک غرب و حشتناک و قساوت - آمیز است . گانندی سعی کرد با بخطر انداختن حیات خود از قید آن آزاد شود . گانندی حکایت میکند چگونه پسرش را با ادوایی که خود ساخت معالجه نمود و همسر مشرف بموتش را از بیمارستان بیرون آورد و شفا بخشید . گانندی به بذل توجه دائمی نسبت باقرباء و بخصوص کشاورزان معروف بود و قبل از هر چیز خود را «کلید سلامتی» یافت این مرد لاغر اندام از زمان تولد تا سن هشتاد سالگی که کشته شد بدین صورت زندگی کرد .

گانندی در صفحات کتاب خود از بیمارستانها بنام «قرحه بیماری» نام میبرد لیکن خودش در «سیکا گرام» بیمارستانی تأسیس کرد.

بنظر گانندی «طبيب، مريض را فقط از بیماری شفا می بخشد لیکن علتی که بیمار را به مرض عادت میدهد نمیداند، طبيب از ریشه بیماری بحث میکند که جز در موارد استثنائی در بقیه موارد اشتباه و گمراهی و جهل است. آیا ریشه بیماری در پر خوردن و قادر نبودن بتنفس است؟ یا پوشیدن لباس و عدم رعایت نظافت یا خیال کردنست؟ درخشم آتشین است؟ یا تنبلی و خمودگی فاسد کننده؟ یا بخل و حسد مسموم کننده؟

عادت طبيب کاذب و مزدور توسط به لوله امتحان و کشف نتایج بیماری و دفع موانع است. طبيب باینصورت امکان میدهد که رنج کشیده بیش از پیش در زندگی نکبت بار خویش غوطه ور شود.

طبيب حقیقی کسی است که برادر رنجورش را بسوی طهارت و حکمت هدایت کند.

بحث گانندی در خصوص آموزش و پرورش فهمش آسانست، انسان ابتدا خیال میکند که گانندی میخواهد مردم در نادانی بماند لیکن او ترجیح میدهد که بگذارند مردم بدنبال رسوم و آداب قدیم خود بروند تا در تشویش و تخدیر حواس افتاده و خصوصیات اخلاقی خود را بخاطر فرا گرفتن آموزش بیگانه از دست بدهند.

گانندی مخالف تسلط تمدن بر فطرت کودکی است و نه بر تربیت. برای فهم بیشتر موضوع باید بدانیم که گانندی از تمام معلمین آگاهتر و پیشروتر و مطلعتر است. دلیل آن تأسیس آموزشگاه «سیکا گرام» بوسیله گانندی است. لیکن وی طرفدار آموزشی است که تنها بحدود دوره تحصیل

اكتفا نكرده بلكه در تمام دوره زندگي ادامه داشته باشد .



اکنون می‌پردازیم بحمله گاندی پارلمان .

سلطه پارلمانی بهتر از سلطه ایست که در آن پارلمان وجود ندارد .

گاندی این موضوع را موکداً ذکر می‌کند .

پارلمان انگلستان بهترین پارلمانهای دنیاست . گاندی با این هم مخالف نیست ، چون این پارلمان قدیمی و مشهور مورد تقلید دنیاست و از همه پارلمانها بهتر است ، از اینرو اتهاماتی که بر این پارلمان وارد است اهمیت دارد .

در اینجا (مبادی ابدی دموکراسی لیبرالی) همانظوری که غرب جدید تصویری کند مورد اتهام است .

و کلای ملت نماینده اراده ملتند و در صورتی که از طرف ملت بنمایندگی انتخاب نشده اند قیام آنان بانجام وظائف نمایندگی ملت بی‌مورد است .

گاندی احیاناً و بطور صریح در مقالات خود از استقلال رهبر صحبت می‌کند . رهبر بخاطر ملت ایجاد شده است و نباید فرمانبردار توده‌ها باشد و عنان اختیار خود را بدست آنان بسپارد تا هر کجا که می‌خواهند او را بکشند ، رهبر بر نامه خود را با موافقت باطنی خود تنظیم و تعقیب میکند و نه بر حسب تمایل اکثریت ، رهبر از اینکه در نظریات خود متفرد بماند نمی‌ترسد ، او بتنهائی درباره تصمیمات خود اندیشیده و بتنهائی آن تصمیمات را اتخاذ کرده است بدون اینکه اسرار خود را حتی به نزدیکترین کسانش فاش کرده باشد .

رهبران پس از اتخاذ تصمیم ناگهان روزی بفعالیت پرداخته و مانند يك فرمانده جنگی و سرور مطلق ملت را بدنبال تصمیمات خود میکشانند .

مفهوم گاندى از تسلط رهبر، تسلط پدرانۀ متكى بر سلطه است و تنها لقبى را كه بارغبث حاضر است قبول كند لقب پدرى است .

رهبرى كه ليرال است و نميخواهد اجراى او امرش با قدرت توأم باشد و طرفدار عدم خشونت است وقتى ديد مردم بدنبال او نمى آيند خود به تنهائى جلو مى افتد و اگر ضرورت ايجاد كند خود را کنار كشيده و منتظر مى ايستد . وقتى ديد ديگران منحرف شدند خود را بجاي منحرفين مجازات ميكند . چنين رهبرى قادر است بملتش همانطوريكه بخود فرمان ميدهد فرمان دهد ، دموكرات باشد يعنى به « ندای ملت » ايمان عميق داشته باشد . اين ندای الهى است . چنين رهبرى ميداند كه بازندگى فقيرانه‌اى كه در ميان فقرا دارد اين نداى واسطه از خود او برخاسته است .

چنين رهبرى بهتر از هر سوسياليست و بمانند يك فرد دموكرات نظريۀ تحول را پذيرفته و هر نوع امتياز خصوصى را رد مى كند . بين او و فقرا امتيازى نيست بلكه در همان منزلى سكونت ميكند كه فقرا سكونت دارند و مالك همان اندازه وسائل است كه فقرا مالكند و با اين طرز رفتار گفته تورات را تحقق مى بخشد كه گفته است : « هر كس دوست دارد از ميان مردم اول همه باشد بهتر است خود را خدمتگذار و آخر همه بداند . » شايد احتمال شنيدن مذاكرات مجلس ، در مورد مردى كه قلبش از شعله محبت فروزان است در اطراف جنگ و صلح و زندگى ملل گرسنه

وفقیرو دیدن مراسم اخذ رأی که جز خدعه و فریب و تزویر دستگاہهای انتخاباتی، قانونگذاری، اجرائی، اداری و دولتی نیست برای همه میسر نباشد لیکن همه این امور مطالبی است که بامها تما تصادم دارد.

گانندی بدون هیچگونه احساس ناراحتی به ترن سوار می‌شد، نه بعنوان اینکه وجود ترن بروی ناراحت کننده نبود بلکه میدانست که باید وجود آنرا مادامی که قدرت و آزادی رهائی از آنرا بدست نیآورده است تحمل کند.

لیکن «فینوبیا» که وارث گانندی است پای خود را یک قدم از گانندی جلو تر گذاشته و هیچگاه سوار قطار نمی‌شد زیرا تصمیم داشت که از «دستگاہهای صوری دموکراسی» استفاده ننماید.

هر دو اینها دموکراسی ایبرالی را در نقشه‌های خود وارد کرده و بمیزان وسیعی از آن استفاده کردند. زیرا بر هر کسی لازم است که بزبان عصر خود سخن گوید تا سخنانش از جانب مردم مسموع افتد. برای احترام از سوء تفاهم مکرر باید بمعنای غیرمأنوس دموکراسی لیبرالی که این دو تقریباً آن قائلند اشاره کنم.

آنها به بلاغت خطبا و مذاهب کامل جذب نشدند. فینوبیا در سال ۱۹۵۷ گفت:

«من بسازمان‌ها ایمان نداشته و بآنها اعتنائی ندارم: سازمانهای مزبور گرچه دبیر و دفتر و دستک دارند لیکن روح ندارند. من از انسان بحث می‌کنم، انسانی که قلبش آکنده از محبت است.»

هر کس که مایل است در آثار گانندی در باره استقلال تعمق کند ضرورت دارد بین کتاب‌های «هند سواراج» و «استقلال هند» گانندی

با کتاب «سواراج شاستر» فینوبیا مقایسه کند. کلمه سواراج بمعنای عدم
 آمادگی نیست بلکه معنای مشتق آن «مملکت ذات» است.
 حکومت بنفس، مبدء آزادی است و مسئله را از پله اجتماعی به پله
 روحی ارتقاء میدهد.

آزادی سیاسی و استقلال ملی خیالی و منقعی هستند اما سروری هر
 فرد در وجدان باطنی خود او هست که تنها حقیقت است.
 ملکوت آسمانها از سازمانهای عقیده‌ای بعید است.
 گفته شده است ملکوت آسمانها اراده همه جانبه و آرامش ماشینی
 نیست، ملکوت آسمانها منظومه عقائد نیست بلکه زندگی است.
 ملکوت آسمانها نظیر بزرگ خانواده است.
 ملکوت آسمانها خمیر مایه ایست که ماده سه برابر خود را آماده
 پخت میسازد.

ملکوت آسمانها زمان حال است همانطوریکه آینده است.
 ملکوت آسمانها حقیقت زندگی است.
 ملکوت آسمانها در قلب تو است.



این بود مزایا و نقایص کتاب گاندی که بعقیده خود شرح دادم.
 چنین بود مسائل عظیم و شریفی که در نقاط ضعف آن نهفته بود.
 آیا میخواهید از مزایا و زیبائیهای موجود در آن صحبت کنم؟
 در صفحات کتاب هدفها و وسائلی موجود است که مانند بذرو
 درخت است صفحاتی از تاریخ و جنگها و جرائم جنگ وجود دارد که
 مانند لایحه‌ای مجرای عادی اشیاء را قطع میکند، در این کتاب از عصیان

مدنی و پیش‌بینی اینکه بشر خود را مجبور باطاعت از قوانین ظالمانه نمی‌بیند بحث شده است و بالاخره در فصل هفدهم آن عدم خشونت و شجاعت مورد بحث قرار گرفته است .

فهم این مسائل تمرینات نظامی یا آشنائی به کشتی ژاپنی لازم ندارد، تنها حکومت بر خویشان در آن ضرورت دارد .

مردی که حکومت بر خویشان را شناخت مانند سلطان جنگل‌ها آزاد است و نگاهش صف دشمن را می‌شکافد .

شما را در همین جا ترك ميگويم زیرا زیاد صحبت کردم و از این پر حرفی عذر میخواهم .

دی لانزادلفاستو

آین است مذهب من

جملات توضیحی

بسیار خوشوقتم ، این تألیف کوچک ، که متن اصلی آن بزبان کجراتی نوشته شده است ، بدین وسعت ، مورد استقبال قرار میگیرد .

این موضوع حکایت طولانی دارد. این کتاب ابتدا در ستون‌های روزنامه «ایندیان اوپنین» در آفریقای جنوبی منتشر شد، من این کتاب را در راه مراجعت از لندن با فریقای جنوبی نوشتم ، تا بدینوسیله باعمال خشونت آمیز که در آن موقع در هندوستان و آفریقای جنوبی گسترش یافته بود اعتراض کرده باشم . در لندن با آنارشویست‌های معروف هند ملاقات کردم ، جرئت و جسارت آنان مرا متوحش ساخت ، بخطای آنان در وجه همتی که برای خود انتخاب کرده بودند پی بردم . احساس کردم « خشونت » بیماری را که هند گرفتار آنست دوا نمیکند ، و تمدنی نظیر تمدن هند بحمايت سلاح تازه و فعالی نیازمند است .

از نهضت ساتیا گراها (عدم خشونت) در افریقای جنوبی بیش از سالی نگذشته بود لیکن نهضت چنان تحولی یافته بود که ناگزیرم از آن سخنی بمیان آورم. مطالبی که در اینخصوص نوشتم و انتشار آن مطالب در «کراس»، موجب شد که این مطالب تا حدی در هند نیز مورد توجه قرار گیرد.

دولت بمبئی از انتشار کتاب جلوگیری کرد. درواکنش این عمل مجبور شدم ترجمه کتاب را منتشر سازم، زیرا معتقد بودم که وظیفه دارم دوستان انگلیسی خود را بمحتویات این کتاب آگاه سازم. مطالب کتاب بقدری ساده است که هر کودک قادر به تشخیص صحت آنست.

در این کتاب دوستی جای دشمنی و گذشت جای خشونت بکاررفته است، و قوای نفسانی در مقابل قوای بدنی قرار گرفته است. بطوریکه حاضر نیستم حتی يك جمله یا يك کلمه از مطالب کتاب را پس بگیرم مگر اینکه بخاطر رعایت احترام و دوستی یکی از دوستان باشد. مطالب کتاب ضربت خورد کننده‌ای بر پیکر تمدن جدید است.

من این کتاب را در سال ۱۹۰۸ نوشته‌ام و از آنروز ببعد عقیده من بصحت مطالب این کتاب راسختر شده است. اگر هند مصمم است علیه تمدن جدید مبارزه کند مطالب این کتاب بروی سودمند خواهد بود.

خوانندگان نباید چنین تصور کنند که استقلال کامل مورد بحث من در حال حاضر در هند قابل تحقق است، من میدانم که هنوز هند آماده قبول آن نیست، من اصرار در اینمورد را بیهوده میدانم. من در این کتاب نظر خود را بیان میکنم.

من شخصاً برای نیل به چنین استقلالی که توصیف کرده‌ام فعالیت میکنم، در عین حال فعالیت من بدون تردید با استقلال کامل پارلمانی که خواست مردم هنداست نیز معطوف میگردد.

من نمیخواهم خطوط آهن برچیده شده و بیمارستانها بسته شود، لیکن باید بگویم که محو طبیعی این قبیل مؤسسات از صحنه اجتماع باعث خوشوقتی من است.

دلیل ارزش تمدن، وجود خطوط آهن و بیمارستانها نیست، این مؤسسات شرعاً اجتناب ناپذیری است، که بر عظمت کشور نمی‌افزاید. نمیخواهم محاکم قضائی را از بین ببرم، لیکن وقوع چنین حادثه مورد اشتیاق من است.

بی‌میل نیستم که کارخانه‌ها و ماشین‌آلات را از بین ببرم، لیکن چنین اقدامی روح مستغنی و ساده‌ای لازم دارد که در جامعه کنونی موجود نیست.

تنها قسمتی از برنامه من که در حال حاضر قابل اجراست همان برنامه «عدم خشونت» است که متأسفانه شرح آن در حوصله روح و فکر این کتاب نگنجد. چنین روحی اگر موجود می‌بوده‌اند یک روزه با استقلال میرسید. اگر هند مانند یک عنصر فعالی روح دوستی را در مذاهب خود بنیاد می‌نهاد و در سیاست خود مدخلیت میداد استقلال از آسمان بر وی نازل می‌شد، لیکن با کمال تأسف احساس میکنم که از این ماجری بسیار دوریم.

غرض من از نوشتن این حواشی اینست که می‌بینم بعضی‌ها از مطالب کتاب من جهت بیان نارسائی نهضت کنونی استفاده مینمایند.

در بعضی از نوشته‌ها خواندم که می‌نویسند من دو طرفه بازی میکنم، و از وضع آشفته کنونی جهت امتحانات مذهبی بحساب استقلال هند استفاده میکنم. میتوانم بسادگی جواب بدهم: «ساتیا گراها» (عدم خشونت) بکلی فوق این تصوراتست. نه چیزی را برعکس جلوه میدهد و نه چیزی را مخفی میسازد. بعضی از طـرق زندگی موسوم به: «هند سوراچ» بمرحله عمل درآمده است لیکن همه آن تئوریه‌ها قابل انطباق نیست.

بسیار نکوهیده است که مردم را بسوی قطعاتی از نوشته‌های من سوق داد که هیچ علاقه و رابطه‌ای بامشکلات کنونی مملکت ندارد.

یوندا نندیا ۱۹۲۱ م . ک . گاندی

ملاحظات مقدماتی

اگر امکان داشت که این کتاب را از نو بنویسم شاید بعضی از اصطلاحات آنرا تغییر میدادم ، لیکن در اثر تجربه سی سال اخیر زندگی موجبی نمی بینم که در جهان بینی خود تجدید نظر کنم . خوانندگان باید درك کنند این نوشته در حقیقت مذاکره ایست که با اشخاص نموده ام . بعضی از آنان از آنارشیست های معروف بودند ، همچنین باید درك کنند که توضیح این مبانی استقلال مانع از سقوط معنوی هندیان مقیم افریقای جنوبی گردیده است .

واضح است خوانندگان مختارند دلایل مرا بعنوان نظریات يك دوست عزیز تلقی نمایند که متأسفانه دیگر در قید حیات نیست و اعتقاد پیدا کنند که مطالب این کتاب اثر فکر يك دیوانه است .

سیگانون - ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۸
م . ك . سمندی

-۱-

کنگره و اعضای آن

خواننده - در اینموقع که در سراسر هند تمایل بگرفتن استقلال آشکار شده است ، چنین بنظر میرسد که کلیه هم وطنان ، آرزوی رسیدن باستقلال را با شور و شوق فراوان در دل می پروراند ، و وجود عین همین روحیه در افریقای جنوبی نیز آشکار است . هندیان جهت تحصیل بعضی از حقوق ملی به جنب و جوش افتاده اند . آیا میتوانی عتیده خود را در این باب بر من بیان داری ؟

گماندی - سؤال را صحیح مطرح کردی ، لیکن جواب دادن به آن آسان نیست . هدفهای حقیقی متعدد است : نخست درك حالت روحی ملت و بیان آنست ، سپس تشخیص بعضی از عواطف امید بخش ملت است و بعد

بیان بدون ترس و واہمہ عیوب موجود در بین مردم است .

پاسخ سؤالات تو متضمن جواب دادن به این سه موضوع است ،
سزاوار است کہ تا حدی اجازہ دہیم ارادہ ملت عـرض اندام کند ،
بموازات اینکه بعضی عواطف را باید تشویق کرد معایب را باید آشکار
ساخت سؤالاتی مطرح میکنی کہ مجبورم بآن جواب بدهم .

خواننده - آیا فکر میکنی تمایل به تحصیل استقلال در قالب ما
رسوخ کرده است ؟

گاندی - این تمایل وجود دارد و کنگرہ ملی را بوجود آورد .
استفادہ از کلمہ « ملی » دلیل وجود این تمایل است .

خواننده - ہند جدید مثل اینست کہ هنوز « کنگرہ » را نمی شناسد
و آنرا ابزاری میدانند کہ وظیفہ اش قانونی ساختن حکومت انگلستان
بر ہند است .

گاندی - این نظر صحیح نیست . اگر « تیلاک » پیر مرد بزرگ
ہند زمینہ را فراہم نہی ساخت جوانان ما حتی قادر نبودند از استقلال
صحبت کنند . چطور میتوانم نوشته های « م . ہیوم » را فراموش کنم
کہ بچہ کیفیت ما را بتلاش در راہ رسیدن بہدفعہای کنگرہ و ادار ساخت ؟
« سرویلیام ویدربون » تمام قوای جسمی و فکری و مالی خود را در
راہ رسیدن باین هدف صرف کرد . نوشته های او هنوز ہم ارزش دارد .

استاد « کو کھیل » وجود خود را با فقر تصفیہ نمود و هنوز ہم در
حال فقر بسر میبرد و بیست سال از عمر خود را صرف آمادگی مملکت
کرد .

قاضی « بودوردان طیب جی » یکی از آن کسانیست کہ زمینہ کسب

استقلال از راه کنگره را فراهم ساخته است .

در بنگال و پنجاب و مدرس و در میان اعضای کنگره مردانی از
هندیها و انگلیسیها وجود دارند که هند را دوست دارند .

خواننده - کافی است . از م - موضوع سؤال بسیار دور و منحرف
شده . عقیده تو را در خصوص استقلال پرسیدم و تو از بیگانگان بمن
صحبت کردی ، من نمیخواهم صحبت انگلیسیها را بشنوم ، و تو داری از
آنها بمن صحبت میکنی ، مادامیکه چنین وضعی موجود است ، تفاهم
نمی توانیم پیدا کنیم . من از تو مصرأ میخواهم از موضوع استقلال هند
صحبت کنی ، مسائل دیگر برای من اهمیت ندارد .

گماندی - خیلی عجولی ، من نمیتوانم اختیارم را بدست تو بدهم ،
کمی صبر کن تصور میکنم جوابی که میخواهی بدست خواهی آورد ،
مثلی است معروف میگویند « درخت يك روزه درخت نشده است » بریدن
صحبت من در مورد کسانی که طالب سعادت هندند دلیل آنست که استقلال
هند برای تو مهم نیست و آنرا صعب الحصول میداننی ، اگر همه مثل تو
فکر بکنند هیچ پیشرفت نخواهیم کرد . بحرفهای من درست فکر کن .

خواننده - چنین بنظرم میرسد که تو در حاشیه سؤال توضیح
میدهی ، کسانی که بنظر تو حسن نیت بهنددارند مورد حسن ظن من نیستند ،
چرا وقتی از آنان صحبت میکنم خود را به نشیندن میزننی . کسانی را که
« پدر ملت » نام مینهی چه کار کرده اند که مستحق چنین تعریفی شده اند؟
میگوئی دولت انگلستان جانب عدالت را گرفته است و ما باید
با آنان همکاری کنیم؟

گماندی - ابتدا با کمال ادب میگویم که برای ما خجالت آوراست

که از مرد بزرگ خود با بی‌احترامی یاد کنیم. کارهای او را نگاه کن، تمام زندگی خود را وقف خدمت بهند کرده است، ما مدیون او هستیم، او بود که بما یاد داد انگلیسها چگونه با ما رفتار میکنند، چه مانعی دارد که امروز او بملت انگلیس اعتماد بکند؟ آیا باید از احترام به پدر ملت چشم پوشیم؟ غرور جوانان ما را براه خطا میکشاند! آیا مسلم است که درك ما بیش از اوست؟ بحساب آوردن مجمعی که او جهت پیشرفت ما بوجود آورده است دلیل دوراندیشی و حکمت است.

هنگامیکه دوره کودکی را پشت سر گذاشته و به مرحله جوانی وارد می‌شویم که در دکان خود را نباید تحقیر کنیم بلکه باید آنان را با خوشروئی بپذیریم، هر موقع که استادی بمن چیزی آموخت و دانش خود را جهت ارتقاء سطح معرفت من مورد استفاده قرار داد از احترام بآن خودداری نمیکنم. چنین است وضع پیرمرد بزرگ ما. باید دانست که هم او بود که ما را بملیت خویشتن متوجه ساخت.

خواننده - مطلب را خوب تفهیم کردی که چگونه باید پدر ملت «م. دادا بهای» احساس احترام در باطن خود پرورش دهیم. بدون وجود او و نظائر او روحیه‌ای که امروز داریم هرگز وجود نداشت لیکن چگونه میتوانیم نظیر این احساس را در مورد «پروفسور کو کهپیل» داشته باشیم؟ او خود را دوست بزرگ انگلستان میداند و معتقد است که ما باید چیزهای زیادی از او یاد بگیریم، او بما میگوید پیش از آنکه از استقلال صحبت کنیم باید از تجربیات سیاسی حکیمانۀ وی استفاده کنیم، واقعاً از خواندن متن سخنرانیهای وی ملول شده‌ام.

گاندی - برای آن ملول شده‌ای که صبر نداری. مانند اینکه

باشخاص عجول از کندي کار پدرانشان صحبت بکنیم، پدرانی که عیب آنها اینست که مانند جوانان چابک نیستند. این قبیل اشخاص پدرانشان خیلی کم احترام قائلند.

«پروفسور کو کهیل» مانند پدر است. چرا باید با ما همگام بشود؟ کشوری که طالب استقلال است شایسته نیست که نیاکان خود را مورد تحقیر قرار دهد. اگر به بزرگان احترام نگذاریم صلاحیت هیچ چیزی را نداریم. افکار پخته است که قادر است بر خود تسلط یا بدنه طبایع تند. کسانی مانند کو کهیل که برای بافرهنگ ساختن مات هندزندگی خود را وقف نموده اند بسیارند. من معتقد نیستم که پروفسور کو کهیل از جهات و نظرات خاصی بهند خدمت میکند، او آنچنان صمیمی است که بهنگام ضرورت حاضر است جان خود را نیز فدای هند سازد، از هیچ کس ولو در هر مقامی باشد تملق نمیگوید لیکن معتقد است که حقیقت میگوید. بهمین علت ما مدیون او هستیم.

خواننده - مقصود اینست که در همه چیز از او تبعیت کنیم؟

گماندی - هرگز! چنین چیزی نگفتم. اگر احساس مخالفتی داریم اسناد بزرگوار نصیحت میکند که بجای اینکه از او تبعیت کنیم از احساس خود پیروی کنیم. نباید کارهای او را ندیده بگیریم و باید اعتراف کنیم که او خیلی از ما بزرگتر است چیزهایی که ما میتوانیم بخاطر هند انجام دهیم در قبال کارهایی که او انجام داده است هیچ است. روزنامه های متعددی از او بی ادبانه یاد میکنند، باید باین مقالات پاسخ داد. مردانی نظیر پروفسور کو کهیل را باید رکنی از ارکان استقلال هند بشماریم. این بسیار زشت است که معتقد باشیم تنها نظر ما درست است و آنهائیکه

مثل ما فکر نمیکنند دشمن مملکت هستند.

خواننده - اندکی به نظر تو واقف شدم لیکن باید روی آن تأمل کرد. این نظر را من در مورد «م. هیوم» و «سرویلیام ویدربون» نمیتوانم قبول بکنم.

گاندی - این ترتیب در مورد انگلیسها و هندیها هر دو صادق است. من موافق نیستم که همه انگلیسیها را بد بدانیم. ما طالب عدالت هستیم و باید در قبال دیگران منصف باشیم. سرویلیام بدی هند را نمیخواهد اگر انصاف داریم باید بگوئیم که هر چه پیشتر میریم می بینیم که هند با گامهای سربعی بسوی آزادی رهسپار است. برعکس اگر با انگلیسیها مانند دشمن رفتار کنیم استقلال هند را بعقب انداخته ایم. اگر انصاف داشته باشیم میتوانیم از پشتیبانی انگلیسیها استفاده کنیم.

خواننده - همه این حرفها پیش من بی منطق است. پشتیبانی از انگلستان و استقلال دو عنصر ضد همدند. چگونه انگلیسیها راضی با استقلال ما هستند؟ من نمیخواهم توهم اکنون باین اعتراض پاسخ بدهی زیرا این پاسخ احتیاج باندیشه و فکر دارد. شاید این موضوع برای تو هنگامیکه کیفیت رسیدن با استقلال را بر من شرح میدهی بهتر قابل فهم باشد سخنی که از کمک انگلستان بمیان آوردی برآستی مرا برضد تو برانگیخت خواهش میکنم دیگر در این باب سخن نگوئیم.

گاندی - این موضوع مورد تمایل من هم میباشد، زیرا خشم تو برای من اهمیت دارد. بهتر است انسان از چیزی شروع کند که بر خلاف میل قلبی اوست. برای من ضرورت دارد که تورا با حوصله و تأمل از سابقه ذهنی قشری بودن احکام جزمی آزاد سازم.

جوانانده - ارزشی جمله‌اخیس تو را می‌فهمم تو من تیشو یوق متنگی
 که آنچه می‌فهمم بنگویم لیکن هنوز بعضی چیزها بر من منبرم است. من
 نمی‌فهمم کنگره اساس استقلال ما را در چه چیزی پایه گذاشته است؟
 این مطالب را با هم جستجو کنیم. کنگره * اشخاص

مختلفی را از تمام نواحی هند جمع کرده و آنان را به مفهوم حقیقی ملت
 واقف ساخته است، چیزی که موجب جنبش دوی دولت نیست. کنگره پیوسته
 اصرا می‌کند که ملت مستقیماً ناظر دخل و خرج کشور باشد، همچنین
 میخواهد که هندوستان دولت مستقلی نظیر دولت کاتاکا داشته باشد. ام از

اینکه این موضوع را بخوانیم یا نه اهمیت ویژه‌ای در من جمله برستم تا این
 حد اطلاع حاصل می‌شود. البته در اینجا موضوعات دیگر نیز این
 طرح و وظیفه من اینست که این موضوع را برای تو بیان کنم. کنگره
 ما را آماده می‌کند استقلال اعطاء کرده است. انکار این افتخار نه تنها دلیل

عدم اقرار با ما بلکه باعث خود استیلا و رسیدن به آزادی
 کشور را بشماریم. کنگره را بخوانیم، کنگره را بخوانیم، کنگره را بخوانیم
 شمردن مانع از استفاده ما از این سازمانست.

* کنگره نام ما را می‌داند که از طرف ما می‌داند و هندوستان است
 و بس در آس و نوازی بعضی انقلابی انقلابی و امر و نه حارب حارب هندوستان
 بشمار می‌دهد.

-۲-

تقسیم بنگال

خواننده - بر حسب رویه‌های که در طرح سؤال اتخاذ نمودی واضح شد که کنگره پایه استقلال کامل هند است، لیکن قبول می‌کند که پایه اصلی آن نیست، پس این پایه اصلی در کجاست؟

گاندی - هسته هر چیزی همواره پوشیده است و در زیر زمین فعالیت می‌کند. هسته‌ها تغییر می‌یابند و از آنها جز درختی تناور چیزی بر جای نمی‌ماند. کنگره دارای چنین وضعی است آنچه را که تو پایه واقعی می‌شماری به بعد از تقسیم بنگال که به وسیله «لرد گرزون» انجام گرفت مربوط است. اهالی بنگال هنگام تقسیم آن ایالت سعی کردند که با لرد گرزون که گوشش بحرفهای آنان بدهکار نبود مباحثه کنند

بعلت نخوتی که بر سر صاحب قدرت مستولی است گرزون معتقد بود که هندیها جز حرف زدن از هر کار دیگری عاجزند بهمین علت آنان را تحقیر و برخلاف تمایل افکار عمومی بنگال را تقسیم کرد. آنروز را باید در حقیقت روز تقسیم امپراطوری انگلستان نام نهاد. منظورم این نیست که هسته تعدیات دیگری که بهند شد کمتر از حادثه تقسیم بود مثلاً مالیاتی که برای نمک وضع شد و سایر مظالمی که انگلیسیها بعداً مرتکب شدند کمتر از آن نبود. لیکن ملت جهت مخالفت و جلو گیری از تقسیم آمادگی داشت. آنزمانها نزد هندیها احساسات عالی یافت میشد، اکثر رهبران بنگالی آماده هر گونه فداکاری بوده و به نیروی خود پی برده بودند. بنا بر این خاموش کردن طغیان مؤثر و کافی نبود. بزودی بنگال مجدداً متحد میشد و از تقسیم آن فقط حرفی باقی می ماند لیکن در دسر و مشکلات در هیولای امپراطوری انگلیس ریشه دوانده و روز بروز افزایش می یافت. اکنون هند سر از خواب برداشته و احتمال خواب کردن مجدد آن بسیار کم است. تقاضای تقسیم بعینه تقاضای استقلال است، رهبران بنگال باین نکته واقفند لیکن مقامات انگلیسی هنوز در اشتباهند بهمین علت تقسیم را حفظ میکنند، لیکن تدریجاً ملت تجسم می یابد.

ملت در یکروز ایجاد نمی شود، و سالها وقت لازم است تا

ملتی تجلی نمایند.

خواننده - بعقیده تو این تقسیم چه نتیجه میدهد؟

گاندی - وظیفه ما تا کنون این بوده است که بشخص پادشاه

انگلیس مراجعه کنیم و از او اصلاح این وضع را مطالبه کنیم زیرا یا باید

به تقسیم کردن نهب و یا عریضه شکوائیه بفرستیم و تغییر وضع را بخواهیم نتیجه آنکه مردم فهمیده اند که متن عریضه باید محکم و قرص باشد و وظیفه آنان اینست که خود را برای تحمل زندان و شکنجه آماده سازند. این حالت فکری نتیجه اساسی تقسیم است. این حالت هم اکنون در مقالات روزنامه‌ها ظاهر شده است، مطالبی که سابقاً مردم جز در گوشه از آن صحبت نمی‌کردند اکنون علناً نوشته و گفته می‌شود. در این موقع برای نخستین بار «سوادیشی» استقلال اقتصادی بخود جامعه عمل می‌پوشد، کلیه اشخاصی که از رؤیت يك نفر انگلیسی وحشت و فرار می‌کردند هیچ ترسی از آنان ندارند حتی از مجادله با آنان و رفتن بزندان بیم ندارند. بعضی از بهترین جوانان هند تبعید شده‌اند. این موضوعات دامنه وسیع گرفته است. چنین است تحول روحیه جدید که در بنگال ظهور کرده و دامنه آن در شمال به پنجاب و در جنوب تا دماغه کوموران امتداد یافته است.

خواننده - آیا نتایج بارز دیگر بشکل خاص بنظر تو نمی‌رسد؟

گماندی - همانطوریکه تقسیم بنگال جهت امپراطوری بریتانیا در دسر ایجاد کرده است هندوستان نیز از آسیب آن برکنار نمانده است. حوادث مهم همواره نتایج مهم بیار می‌آورد. رهبران ما به دو دسته تقسیم شده‌اند. اعتدالیون و افراطیون یا حزب کندروها و حزب تندروها. بعضی‌ها اعتدالیون را حزب ترسوها و افراطیون را حزب جسورها نام داده‌اند لیکن هر کس این موضوع را از نقطه نظر شخصی خود می‌نگرد. چیزی که هست هر يك از این دو دسته دسته دیگر را دشمن میدانند و از آنان بیم دارد.

در کنگره «سورات» میان این دو دسته کشمکش در گرفت . بنظر من این دسته بندیها برای کشور هند خطرناکست و معتقدم که چنین جریانی قابل دوام نیست زیرا موضوع باستقامت و یا فساد رهبران بستگی دارد .

-۳-

اضطراب و نارضایتی

خواننده - تو تقسیم را یکی از علل بیداری مملکت می‌شماری؟
آیا نتایجی که از آن بدست می‌آید خوبست!

فاندى - انسان وقتی از خواب بیدار شد تکانی بخود میدهد و خمیازه می‌کشد، لیکن بیداری و برخاستن کامل مستلزم وقت است. تقسیم نیز چنین است، با همه اینکه تکانی به مملکت داده است لیکن بطور کلی کشور را از خواب بیدار نساخته است. ما در حال خمیازه و چرتیم. يك چنین حالی مانند حالت قبل از بیداری کامل از خواب ضروری و طبیعی است، محافظت از يك چنین تحر کسی کمک میکند که از این مرحله بگذریم. وقتی انسان از خواب بیدار شد همیشه در حال رخوت نمی‌ماند

بلکه بر حسب وضع مزاجی با سرعت متفاوت سر حال می آید. چنین است وضع مادر نهضت فعلی که باعث مسرت نمیشود.

خواننده - شکل دیگر تحرك کدامست؟

فاندى - تحرك در حقیقت بر وزحالت نارضایتی است. در خلال

اولین دوره کنگره مردم از نارضایتی صحبت نمی‌کردند «م. هیوم» همواره میگفت که برای هند واقف شدن بحالت نارضایتی مهم است این نارضایتی فعلا مفید است، زیرا انسان مادامیکه از وضع خود راضی باشد و ازار کردن او بتغییر زندگی امکان ندارد و بهمین جهت هر اصلاحی مسبوق بناراحتی از وضع است. مسائلی را که دوست داریم مطرح نمیکنیم. خواندن کتب از طرف بعضی از هندیها و انگلیسیها در نزد ما نارضایتی تولید کرد. این نارضایتی با اضطراب و جنبش منجر شد که نتیجه آن کشته شدن و زندانی گشتن و تبعید عدهای بود. نارضایتی همچنان ادامه خواهد یافت، اوضاع باید هم همینطور باشد. اینها علائم خوبی است ولیکن ممکنست بعواقب وخیمی نیز منجر بشود.

-۴-

استقلال چیست؟

خواننده - اکنون فهمیدم چگونه کنگره از هند ملتی بوجود آورده و چگونه آنها را بیدار و هشیار ساخته است، نارضایتی چگونه توسعه یافت و اضطراب سراسر کشور را فرا گرفت می ترسم بطریقه تو این جمله را نتوانسته باشم بیان نمایم.

گاندی - شاید ما هم فعلا همینطور نتوانیم آن معنا را افاده کنیم. من و تو و همه هندیها در نیل به استقلال عجله میکنیم لیکن بدون تردید معنی استقلال را می فهمیم، ما زیاد می شنویم که میگویند باید انگلیسی ها را از هند اخراج کرد لیکن هیچ کس علت طرد آنان را نمی فهمد. از تو می پرسم، آیا معتقدی در صورتیکه آنچه را که طالبیم نائل شدیم اخراج

انگلیس‌ها ضرورت دارد ؟

خواننده - من چیزی جز اینکه انگلیسها کشور ما را ترك كنند نمیخواهم، اگر ترتیبی داده شود که آنها در عین ترك هندوستان در این کشور باقی بمانند من ایرادی در اینکار نمی بینم.

گاندی - در این جا تا بلوز بیانی را مجسم ساختی. در حقیقت این کمال مطلوبی است که میخواهید. شما طالب قوانین انگلستان دون و خود انگلیس‌ها هستید، میخواهید. در حالیکه پادشاه نباشید خوی پلنگی داشته باشید. فی الواقع میخواهید هندوستان را انگلیسی سازید و وقتی انگلیسی شد دیگر نام او هندوستان نیست بلکه انگلستان است استقلال باین صورت را من نمیخواهم.

خواننده - بنو گفتم استقلال را بچه شکلی می فهمم و طالب آنم، اگر چیزهائی که یاد گرفته ایم ارزش داشته باشد، اگر تألیفات اسپنسر و میل و دیگران اهمیت دارد، اگر پارلمان انگلستان پدر پارلمانهاست در این صورت من معتقدم که باید بملت انگلستان اقتدا نمود، و تا آنجائی باید رفت که وجود بیگانه را در کشور خود تحمل کنیم، میخواهد این بیگانه انگلیسی باشد یا غیر انگلیسی، همانطوریکه خود آن انجام میدهند. کارهائی که انگلیسها در کشور ما کرده اند در هیچ کشور دیگری نکرده اند، لذا از جانب ما داخل نمودن بعضی از سازمانها و تشکیلات انگلیسی هوشیاری شمرده می شود. مایلیم بدانم عقیده تو در این باره چیست ؟

گاندی - باید صبر نمود. تو نقطه نظر مرا بتدریج که در سؤال

و جواب پیش می‌رویم می‌فهمی . بنظر من طبیعت حقیقی استقلال سخت‌تر از آنست که بنظر تو میرسد . باینجهت فعلا باین اکتفا میکنم بتو ثابت کنم چیزی را که انگلیس‌ها استقلال می‌نامند در حقیقت استقلال نیست .

وضع انگلستان

خواننده - از ملاحظات تو نتیجه میگیریم که دولت انگلستان جز با ندرک تغییری راضی نمی شود، بنا بر این شایسته نیست از آنها اقتدا کنیم.

گاندی - هر طور میخواهی نتیجه بگیر. وضع فعلی انگلستان موجب ترحم است. من از خدا می طلبم که هند هیچگاه چنان وضعی پیدا نکند چیزی را که پدر پارلمانها می شماریم نظیر شخص عقیم و بد کاریست. این دو کلمه مسرت بخش نیست لیکن وضع را بخوبی بیان میکند. پارلمان، بر حسب اقرار خودش، هیچ کار خوبی انجام نداده است؛ باین جهت او را با شخص عقیم تشبیه میکنم. وضع طبیعی چنین پارلمانی ایجاب

میکند مادامیکه از خارج فشاری بآن وارد نشود هیچ کاری انجام ندهد. او از این جهت بدکاره است که از طرف وزیرانی که در فاصله‌های منظم تغییر می‌بایند تحت مراقبت است. امروز آقای «اسکیت» است فردا ممکنست آقای «بالفور» باشد.

خواننده - تو مسخره میکنی. وقتی که پارلمان از طرف ملت انتخاب شد باید تحت فشار ملت، کار کند. این طبیعی است. پس کلمه «عقیم» را نمیتوان در اینمورد بکار برد.

گاندی - اشتباه میکنی. از نزدیک جستجو کنیم. بدو بهترین مردان آنهایی هستند که ملت انتخاب میکند. و وقتی آنان بدون مقرری انجام وظیفه مینمایند ممکنست فرض کرد که آنان جز بخاطر مصالح عمومی کار نمیکنند. انتخاب کنندگان روشنفکرند و نمیتوان گفت در انتخاب خود اشتباه میکنند، یک چنین پارلمانی احتیاج به تحریک از طریق عرایض و وسائل فشار دیگر ندارد. اعمال آن تا آن حد عمیق است که نتایج آن روز بروز زیادتر دیده می‌شود، لیکن در حقیقت بنظر اکثریت، اعضای پارلمان خود خواهند، و هر یک از آنان جز در بارهٔ مصلحت شخصی و کوچک خود فکر نمیکنند. انگیزهٔ کار آنها ترس است، کاریکه امروز انجام میدهند ممکنست فردا از آن عدول کنند. هیچ کاری را که پارلمان آغاز کرده است عاقبتش قابل پیش بینی نیست، حتی اگر مهمترین مسائل روز بر نامهٔ کار آنها باشد ما میتوانیم نمایندگان مجلس را در حالیکه بصدای‌های خود لم داده اند ببینیم، و یا احیاناً در فواصل جلسات رفت و آمد آنها را بنگریم، که باعث خشم تماشاچیانست.

کار لایل پارلمان را «گنجینهٔ رفت و آمد جهان» نام نهاده است.

هر کدام از آنها بی مطالعه بتفع حزب خود رأی میدهند، زیرا امر موسوم به دیسپلین آنها را مجبور باین کار میکند. و اگر یکی از آنها استثنائاً رأی مستقلی بدهد متمرّد شناخته می شود.

اگر ممکن بود همه این پولهای دور ریخته شده وساعتهای هدر شده را به شخص با ارزشی بدهند سطح انگلستان بمراتب از وضع فعلی بالاتر بوده پارلمان خون مرده ملت است. این قضاوت من نیست بلکه نظر عده ای از متفکران بزرگ انگلستانست. در این او اخیریکی از نمایندگان گفت: « مسیحی حقیقی هیچوقت نماینده مجلس نمی شود » و دیگری گفت: « پارلمان بچه صغیری است که هفتصد سال عمر او را رشید و بالغ نساخته » پس میتوانیم سؤال کنیم چه وقت بالغ خواهد شد؟

خواننده - این موضوع جای تأمل است. تو تصور میکنی مطالبی را که میگوئی من قبلاً قبول کرده ام. لیکن تو نظریات تازه ای نیز، تازه تر از آنچه من مثال زدم، عرضه میداری. آیا میتوانی کامه « بدکار » را بر من بیان کنی؟

گاندی - طبیعی است تو در این وهله نمیتوانی نظریات مرا قبول کنی؟

هنگامیکه اراده کردم مطالبی را که در اطراف این موضوع نوشته شده است بخوانم، اطلاع مختصر پیدا خواهی کرد که پارلمان رئیس حقیقی ندارد و با احتیاط تحت اداره نخست وزیران رهبری می شود، بلکه پارلمان خودش را مانند زن بدکار در اختیار نخست وزیران میگذارد. و اما نخست وزیر بیشتر گرفتار دولت خودش است تا منافع پارلمان. تمام نیروی او صرف پیروزی حزب خویش است و علاقمند نیست بدانند پارلمان

خوب یا بد کار میکند اکثر نخست وزیران پارلمان را تنها در راه منافع حزب خود میچرخانند. خوب در این موارد فکر نکن.

خواننده - خلاصه کلام اینکه رجالی را که تا کنون با شرف و وطن پرست میدانستم مورد حمله قرار میدهی!

گماندی - تأمل کن. همینطور است. من بطور کلی مطلبی علیه نخست وزیران ندارم، لیکن مشاهدات من مانع از اینست که آنان را وطن پرست حقیقی بشناسم. بصورت اجمالی ممکنست گفت که آنها شریفند زیرا رشوه نمیگیرند، لیکن آنان تأثیراتی را حس میکنند که زیر کانه است. آنها با لقب شرافت خود مردم را فاسد میکنند تا بمقاصد خود برسند، بنا بر این تردید ندارم که آنها شرافت حقیقی و وجدان بیدار ندارند.

خواننده - نظر تو را در خصوص پارلمان فهمیدم، دوست دارم عقیده تو را در خصوص ملت و دولتی که دارد بدانم.

گماندی - برای رأی دهندگان انگلیسی روزنامه کتاب مقدسی است. فرد انگلیسی بطور غیر مستقیم از روزنامه الهام میگیرد، يك واقعه با طرق مختلفی از نظر روزنامه‌های متعدد تفسیر می‌شود و بستگی به نظریه حزب بی دارد که این روزنامه وابسته بآنست. يك فرد ممکنست بنظر يك روزنامه شریف و بنظر روزنامه دیگری بی شرف باشد. پس فکر ملتی که روزنامه‌های آن چنین رویه‌ای دارند چگونه خواهد بود؟

خواننده - بدون تردید میدانستم که اینطور خواهی گفت.

گماندی - مردم اکثراً تغییر عقیده میدهند. میگویند هر هفت سال بهفت سال نظر مردم عوض می‌شود. نظر مردم ما نندرقاصك ساعت هیچوقت

ثابت نیست . معمولاً مردم از خطیبی تبعیت میکنند که بهتر نطق کند، و یا از رجل سیاسی پیروی مینمایند که بهتر متینگ بدهد . چنین است وضع ملت و پارلمان لیکن انگلیسها امتیاز دیگری دارند ، آنها مانع از این میگردند که کشورشان تباه شود ، اگر کسی با انگلستان سوء قصد کند چشمهایش را در می آورند ، این بآن معنی نیست که انگلیسها فضائی دارند که باید بآنها اقتدا کرد . اگر هند با انگلیسها در افتد بیشك آنها هند را خراب خواهند کرد ، من باینموضوع کاملاً عقیده دارم .

خواننده - چرا انگلستان چنین حالی را دارد ؟

گماندی - این حالت اشتباه و خطای خاص مات انگلیس نیست ، بلکه مربوط به تمدن جدید است که از مدنیت جز نامی ندارد ، خرابی و انحطاط کشورهای اروپائی روز بروز بیشتر می شود .

- ۶ -

تمدن

خواننده - ممکنست پرسم مقصود تو از کلمه تمدن چیست؟
فانیدی - مسئله آن نیست که من از این کلمه قصد میکنم. عده‌ای از نویسندگان انگلیسی نام بدون استحقاقی را که کامه «تمدن» بخود گرفته است رد میکنند. در اطراف آن تألیفات زیادی بحث کرده اند و جمعیت هائی جهت مداوای امراض ممالکی که علت آن تمدنست تشکیل شده است.

یکی از نویسندگان بزرگ انگلیس کتابی زیر عنوان: «تمدن، علل ودوای آن» نوشته و تمدن را بیماری دانسته است.
خواننده - برای چه ما از همه این مسائل بی اطلاعیم؟

تو حتی بحالت تمدن منتقل شده اند. در گذشته کارهای کشاورزی درستی کمتر انجام می‌گرفتند و بیشتر با ابزارهای دستی و ابزارهای ساده انجام می‌گرفتند. امروزه با استفاده از ابزارهای مدرن و ماشین‌آلات، کارهای کشاورزی و صنعتی بسیار آسان‌تر شده است. این تغییرات در تمدن، به دلیل پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی است.

تفاوت تمدن با فرهنگ در چیست؟
 فرهنگ مجموعه‌ای از آداب و عادات، آیین‌ها و ارزش‌هاست که در یک جامعه شکل می‌گیرد. تمدن به مجموعه‌ای از دستاوردهای علمی، فنی و هنری اشاره دارد که در طول تاریخ بشریت ایجاد شده است. تمدن به معنای پیشرفت و توسعه است.

تفاوت تمدن با فرهنگ در چیست؟
 فرهنگ مجموعه‌ای از آداب و عادات، آیین‌ها و ارزش‌هاست که در یک جامعه شکل می‌گیرد. تمدن به مجموعه‌ای از دستاوردهای علمی، فنی و هنری اشاره دارد که در طول تاریخ بشریت ایجاد شده است. تمدن به معنای پیشرفت و توسعه است.

تفاوت تمدن با فرهنگ در چیست؟
 فرهنگ مجموعه‌ای از آداب و عادات، آیین‌ها و ارزش‌هاست که در یک جامعه شکل می‌گیرد. تمدن به مجموعه‌ای از دستاوردهای علمی، فنی و هنری اشاره دارد که در طول تاریخ بشریت ایجاد شده است. تمدن به معنای پیشرفت و توسعه است.

بود. اکنون یکتفر بنهایی قادر است اراضی وسیعی را بوسیله تراکتور شخم بزند و ثروت بیکرانی بیاندوزد، اینرا تمدن میدانیم. در گذشته فقط بعضی اشخاص میتوانستند کتب با ارزشی تألیف کنند؛ اکنون همه میتوانند بنویسند و بخوانند و مطالبی انتشار دهند و افکار مردم را مسموم سازند. در گذشته مردم با ارا به سفر میکردند؛ امروز با هواپیما مسافرت میکنند و در یک روز میلیونها کیلومتر آنطرف دنیا میروند، همه اینها تمدن نام دارد مردم با سرعت زیاد میتوانند ظرف چند ساعت بهمه نقاط دنیا بروند. و بدست و پای خود احتیاج ندارند، دگمه ای را فشار میدهند لباسشان دم دستشان حاضر می شود، دگمه دیگری را میزنند روزنامه شان حاضر می شود و با دگمه سوم اتومبیلشان حاضر است، همه این کارها رادستگاهها انجام میدهند. در گذشته وقتی بشر میخواست با دشمن بجنگد رو بروی او ایستاده و مستقیماً می جنگید، اما امروز یک نفر قادر است با مسلسل هزاران نفر رادرو کند. در گذشته مردم وقتی که در هوای آزاد کار میکردند هر چند ساعتی که مایل بودند درس کار خود می ماندند، امروز هزاران کارگر کارخانه ها و معادن در شرایطی کار میکنند که وضع آنها بمراتب از حیوانات بدتر است، آنان را بکارهای خطرناکی گمارده اند که زندگی آنان هر آن در معرض خطر است و نتیجه کارشان تحصیل منافع بر میلیاردرها است. در گذشته مردم برده نیروی جسمی بودند و امروز برده سرمایه و سرمایه داران هستند. در زمان ما امراضی پیدا شده است که در گذشته تصور آن راهم نمیشد کرد و باید ارتشی از پزشکان جهت پیدا کردن درمان آن مطالعه کنند و بیمارستانهای متعددی تاسیس نمایند. در گذشته ارسال نامه مخارج زیادی داشت و قاصد خاصی نامه ها را میرساند امروز هر کس

میتوانند در اندک زمانی با نامه بدیگران تهنیت گفته یا اهانت کند. در گذشته مردم بادوسه قرص نان که بدست خود می پختند زندگی میکردند. اکنون هر دو ساعتی غذا میخورند و عده ای از فرط خوردن فرصت کار کردن ندارند. اینست نتیجه تمدن، بر این گفته چه می توان افزود؟

تألیفات زیادی گفته های مرا تأیید میکند، اینها نتیجه حقیقی تمدن است. هر کس عکس این را بگوید اشتباه میکند. این تمدن با اخلاق و مذهب توجیهی ندارد، مریدان تمدن با کمال آرامش خیال اعلام میکنند که وظیفه شان تعلیم مذهب نیست. عده زیادی از آنها معتقدند مذهب عقیده باطلی است، و بعضی دیگر خود را در زیر پرده مذهب مخفی ساخته و صحبت از اخلاق میکنند. بیست سال تجربه به بمن یاد داد که اخلاق کسب شده با اخلاق واقعی فاصله زیاد دارد، بطوریکه هر کودکی قادر است آنرا تشخیص دهد. در مسائلی که توصیف کردم موردی یافت نمیشود که مفید با اخلاق باشد. تمدنی که از آسایش مادی بحث میکند در این صحنه سخت شکست پذیر است.

چنین است تمدن لا مذهبی و تسلط وی بر اروپائیان که بنظر ما بصورت مجانبین جلوه میکنند. آنان نه نیروی جسمی دارند و نه شجاعت. برای قوی نشان دادن خود بمسکرات متوسل می شوند. از سعادت انزوا طلبی رنج میکشند بخاطر اندک دستمزدی پانصد هزار انگلیسی در شرایط دشواری در کارخانه ها و معادن کار میکنند. همه این اوضاع رقت بار نتیجه سیستم پارلمانی است. این تمدن در وضعی قرار گرفته است که باید با صبر و حوصله منتظر سقوط خود بخودی آن باشیم. بر حسب تعالیم محمد ص پیغمبر اسلام این تمدن تمدن شیطانی است. و اما هندوان تمدن را دوران

سیاد نام نهاده اند. من نمیتوانم از مفهوم حقیقی این مطالب بگذرم. این تمدن از نیروی حقیقی ملت انگلیس تغذیه میکند و باید از آن گریخت. پارلمان در حد ذات خود رمز بندگی است، اگر توهم فکر بکنی همین نظر را پیدا کرده و از ملامت انگلیسها خود داری خواهی کرد. آنها در حقیقت مستوجب شفقتند، ملت انگلیس ملت بینائی است بهمین علت من معتقدم که او خواهد دانست چگونه خود را از این بیماری نجات بخشد. ملت انگلیس فعال و مترقی و طرز تفکرش موافق اخلاق طبیعی است و حتماً خوش قلب است. بهمین جهت من قلباً باین ملت احترام قائلم. تمدن بیماری غیر قابل علاجی نیست، نباید فراموش کرد که ملت انگلیس فعلاً باین درد مبتلا است.

-۷-

برای چه هند اشغال شد

خواننده - از تمدن زیاد صحبت کردی و مرا بفکر واداشتی .
اکنون نمیدانم چه چیزهایی را باید، و چه چیزهایی را نباید فرا گرفت
لیکن ناگهان سؤالی بنظرم رسید: اگر تمدن بیماری است و انگلیسها
فعلاً مبتلا باین دردند پس چگونه توانستند هند را اشغال کرده و آنرا
نگاه دارند؟

مآندی - جواب دادن باین سؤال مشکل نیست. قبلاً طبیعت استقلال
حقیقی را مطالعه میکنیم زیرا میدانم باین سؤال باید جواب داد . اول
سؤالی را که قبلاً طرح کرده ام بیان میکنم .
انگلیسها بر هند مسلط نشدند بلکه ما هند را با انگلیسها بخشیدیم .

آنها با همه قدرت خود نمیتوانستند در هندوستان بمانند بلکه ما آنها را نگاه داشتیم، این نکات بهم مربوط است انگلیسها ابتدا بمنظور تجارت وارد هند شدند. شرکت بهادر ادرست بخاطر بیاور. چه کسی این شرکت را موفق ساخت؟ شرکت بهادر در آن موقع قصد تسلط بر هند نداشت. چه کسی کارمندان شرکت را رهبری کرد؟ چه کسی آنها را با دادن پول اغوا کرد؟ چه کسی کالاهای آنها را خریداری کرد؟ تاریخ شهادت میدهد که همه این کارها را ما انجام دادیم. بامید اینکه زود تر ثروتمند بشویم کارکنان شرکت را با آغوش باز استقبال و با آنان کمک کردیم. فرض کن اگر من معتاد بمشروب باشم و کسی بمن مشروب بفروشد آیا او را باید ملامت کرد؟ آیا ملامت کردن فروشنده اعتیاد مرا از بین میبرد؟ و اگر آن فروشنده را برانم فروشنده دیگری جای آنرا نخواهد گرفت؟ کسیکه لایق خدمت بهند است باید باساس مسئله توجه کند. اگر در اثر پر خوری سوء هاضمه پیدا کنم با مذمت غذایی که خورده ام سوء هاضمه من بر طرف نمی شود. پزشک حقیقی کسی است که علل مرض را پیدا کند. اگر بخواهید هند را حقیقتاً از بیماری برهانید باید ریشه حقیقی بیماری را بیابید.

خواننده - تو حق داری. بنظرم جهت رسیدن به نتیجه بدلائل زیاد احتیاج نداری، من برای شناختن نظریات دیگر تو بی تابم، زیرا موضوعی که بحث میکنم از مهمترین موضوعاتست. بهمین علت من دنبال تو خواهم آمد و تا جایی که تردید برآیم دست ندهد ترا متوقف نخواهم ساخت.

گماندی - با همه حماسه سرائی، میترسم در آینده باهم اختلاف نظر

پیدا کنیم. من جز در مواردیکه مرا متوقف میسازی با تو بحث نخواهم کرد. در گذشته دیدیم چگونه بازرگانان انگلیسی بوسیلهٔ مادر هند مستقر شدند. وقتی بین راجه‌های ما کشمکش شروع شد از کمک‌های شرکت بهادر که در امور جنگی و بازرگانی بصیرت داشت و خود را مقید به هیچ اساس اخلاقی نمیدانست استفاده نمودند. تنها هدف شرکت از دیادامکانات بازرگانی و استفاده مالی بیشتر بود، کمک به راجه‌ها را با میل پذیرفت و پایگاه جدیدی بنا نهاد، در حملهٔ خود ارتشی بکار برد که ما نیز بکار می‌بردیم آیا بی‌هوده نیست بخاطر کاریکه ما خودمان بر سر خودمان آوردیم با انگلیسها بجنگیم؟ در آن موقع مسلمانها و هندوان بچاقو کشی معروف بودند، و این فرصت مناسبی برای شرکت بود؟ ما بودیم که امکان توسعهٔ تسلط کمپانی را بر هند فراهم ساختیم صحیح اینست که بگویم ما هندوستان را با انگلیسها دادیم بجای اینکه بگویم انگلیسها بودند که هندوستان را اشغال کردند.

بعضی از انگلیسها میگویند با قدرت اسلحه بر هند مسلط شدند، و با قدرت اسلحه آنرا حفظ میکنند. هر دو اینها اشتباه است. میگویند ناپلئون انگلیسها را مسخره می‌کرد و میگفت انگلیسها سوداگر و دکان دارند. این بهترین توصیف از انگلیسهاست انگلیسها مستملکات خود را فقط بخاطر هدفهای تجارتنه نگه میدارند، و ارتش و نیروی دریائی خود را جز بخاطر حمایت معاملات و دادوستد خود نگه نداشته‌اند، وقتی نگاهداری ترانسوال بر آنها فایده‌ای نداشت کلادستون فهمید که نگهداری آن بر انگلستان لازم نیست. هنگامیکه این کشور مرکز مبادلات گردید مقاومت او در مقابل این عمل بجنگ منجر شد و آقای چمبرلین بزودی

فهمید که انگلستان حق سروری بر گردن ترانسوال دارد .

نقل میکنند يك نفر ترانسوالی از گرو گرو نخست وزیر وقت پرسید در کره ماه معدن طلا هست؟ گرو گرو جواب داد بعید است زیرا اگر معدن طلا در ماه بود کره ماه ضمیمه انگلستان میشد . یاد آوری این نکته که سرمایه خدای انگلیس هاست بجل مسائل زیادی کمک میکند . باین ترتیب ما هستیم که انگلیسها را در کشور بخاطر مصالح و منافع خصوصی خود نگاه داشته ایم . ما تجارت و هوشیاری آنان را در غارت اموالمان ارزش میگذاریم . ملامت آنان نتیجه اش جز تحکیم سلطه آنان نیست . عداوتی که بین خود ما موجود است وضع آنان را در هند تحکیم بخشیده است . اگر بیانات گذشته را قبول داری شواهدی بدست می آوری که انگلیسها ابتدا بمنظور و داعیه تجارت وارد هند شدند و بهمین جهت در هند ماندند و ما در انجام این منظور بآنها کمک کردیم و اسلحه و مهمات آنان هیچ فایده ای در اینکار نداشت .

یاد آور می شوم که هم اکنون انگلیسها معاهده ای با ژاپن بمنظور تجارت بسته اند و پرچم انگلستان را در آنجا برافراشته اند ، اگر در تجارت موفق شدند بازار گانشان بر سراسر کشور ژاپن گسترش خواهد یافت . آنها اگر بتوانند ما یلند تمام دنیا را بازار وسیع خود قرار دهند و کالاهای خود را در آن بفروشند . درست است که آنها باین آرزو نخواهند رسید لیکن تردیدی نیست ، که این امر ناشی از اشتباه آنها نیست زیرا آنها حاضرند همه کارها را بخاطر رسیدن به هدف انجام بدهند .

-۸-

وضع هندوستان

خواننده - اکنون فهمیدم انگلیسها چگونه هند را نگاه داشته اند
میخواهم از نظر تودر وضع کشورمان مطلع شوم .

گاندی - وضع تأسف آوری است . هر قدر در این خصوص فکر میکنم
چشمانم پر از اشک شده و گلویم خشک میشود . شك دارم آنچه احساس
میکنم با اندازه کافی روشن باشد . بعقیده من هندوستان بوسیله انگلیسها
سرکوب نشد بلکه سرکوب تمدن جدید گردیده است ، و در زیر گامهای
بلند تمدن پایمال گشته است .

هنوز وسیله رهایی از آن موجود است لیکن این رهایی روز بروز
مشکل ترمی شود . مذاهب نزد من گرامی است ، قبل از هر چیز عزادارم

که هند دارد لامذهب میگردد. من از مذهب هند و بیش از مذاهب اسلام یا زردشتی صحبت نمیکنم! بلکه در مذهبی فکر میکنم که متضمن همه این مذاهب است: ما داریم از خدا رو گردان می شویم.

خواننده - بچه صورتی؟

گاندی - ما را متهم میکنند که ملت تنبلی هستیم. میگویند ارو پائیمان فعال و باشاهمتند. این اتهام را قبلاً قبول کرده ام لیکن میخواهیم در آینده طریق موجودیت خودمان را تغییر دهیم. هندوان، مسلمانان و زردشتیان و مسیحیان و سایر مذاهب بمایاد دادند که در مسائلی که مربوط با آدمیان و قوانین دنیاست متقی و در مسائل مربوط به بحث از خدا فعال باشیم، وظیفه است که بر مطامع مادی خود حدی قائل بشویم، مطامع ما تنها از لحاظ مذهبی محدود باین نباشد بلکه همه فعالیت ما باید متوجه این جهت باشد.

خواننده - مثل اینکه تو مرده مذهبی را تشویق میکنی. این گونه صحبت ها خیلی هارا در گذشته با شتاب انداخته است.

گاندی - تو مذهب را ناحق متهم میکنی. چنین استنباط می شود که در این جا از مذاهب چشم پوشیده اند هر جا که روشنائی هست تاریکی هم هست. لیکن من تأکید میکنم چشم پوشی از جهان بمراتب بدتر از چشم پوشی از مذهب است که در آن تقلبات تمدن جدید وجود ندارد.

خواننده - چطور این خبر را تأکید میکنی؟ بنام مذهب میلیونها نفر هندو و مسلمان کشته می شوند، بنام مذهب مسیحی ها با مسیحی هامی جنگند، هزاران بیگناه کشته، سوخته و شکنجه می بینند در حقیقت همداینها بمراتب بدتر از اعمالی است که تمدن انجام داده است.

گاندی - معذاک می بینم که تحمل این مصائب آسانتر از تحمل مصائب

تمدن است همه مردم میدانند مصائبی که از آن صحبت کردی با همه اینکه بنام مذهب انجام می شود جزئی از مذهب نیست. باینجهت این مصائب دنباله ندارد، این مظالم، مادامیکه در جهان مردم جاهل و زود باور و جو د دارد باقی خواهد بود اما تمدن همیشه از خود قر با نیانی بر جای گذاشته است: مردم با آن هم آهنگ شده و با تش آن مانند فتیله شمع میسوزند. آنپاهمگی از مذهب دورند. و از فوائد این جهان نصیبشان اندکی بیش نیست. تمدن بطرف مامی آید و در همان حال خون ما را میریزد. وقتی تمام نتایج آن برای تورو شن شد خواهی دید که خرافات مذهبی با خرافات تمدن جدید قابل مقایسه نیست.

من مدافع خرافات مذهبی نیستم و باید با کلیه قوا با آن مبارزه کرد از راه کوچک شمردن مذهب باین نتیجه نخواهیم رسید بلکه بعکس با معرفت بارزش مذهب و تصفیة آن امکان خواهیم یافت.

خواننده - باین ترتیب تأکید میکنی که صلاح با انگلستان هیچ

فایده ای ندارد؟

گاندی - اگر تو صلحی می بینی من مطلقاً چیزی نمی بینم.

خواننده - تروری را که قبائل «توگ» و «بامداری» و «بپیل»^۱

بوجود آوردند تویی اهمیت می شماری؟

گاندی - اگر کمی فکر کنی می بینی این ترورچندان وحشتناک

نبود. اگر وحشتناک بود ملل دیگر قبل از رسیدن انگلیس ها آنرا سرکوب می ساختند به علاوه در زمان ما از صلاح جز نامی باقی نمانده است زیرا از ما مردمانی راحت طلب و ترسو بیار آورده است. من ادعا نمیکنم که انگلیسها

(۱) قبائلی از نجس های همد که بعنوان مذهب و شرافت مرتکب کشتار می شدند.

طبیعت بامداریها و بهیلها را تغییر دادند. بهمین جهت تحمل خطر بامداری بهتر از قبول حمایت انگلستانست. تحت الحما یگی انگلیسها از ما مردمانی خشی بوجود آورده است. من ترجیح میدهم که با تیر قبائل بهیل کشته شوم تا حمایت تحقیر آمیزی را بپذیرم. هندوستان بیش از اینکه تحت الحما یه بشود کشور با ارزشی بود. «ما کولی» وقتی گفت هندیها مردمان ترسوئی هستند نادانی خود را بر وزداد هندیها مستحق چنین نامی نیستند. ترسوها نیکه در مملکت کوهستانی صعب العبور که پر از حیوانات درنده است زندگی میکنند بدون تردید از شدت ترس باید تلف شوند. آیا قراء ما را دیده‌ای؟ میتوانم بگویم دهقانان ما بدون واهمه در مزارع خود بسر میبرند، تو و انگلیسها نمیتوانید این را نادیده بگیرید. قوی کسی است که ترس را نمی‌شناسد، نه کسی است که دارای عضلات نیرومند و هیكل درشت است. شما نید که طالب استقلال هند هستید. بهیلها و بامداریها و تو گوها هموطنان ما هستند. وظیفه‌ای که بعهده من و تو گذاشته شده اینست که آنان را بسوی تقاضاهای خودمان جلب و قانع سازیم. مادامیکه از برادران خود می‌ترسیم نمیتوانیم بهدفعهای خود برسیم.

- ۹ -

وضع هند تابع خطوط آهن است

خواننده - تو صبر مرا که از فکر وجود صلاح در هندوستان برخاسته
از بین بردی .

گاندی - من از جنبه مذهبی مسئله نظر خود را گفتم لیکن وقتی از
فقر هندوستان بتو صحبت کنم شاید نظر مرا بپذیری، زیرا چیزی را که من
و تو تصور میکردیم که برای هند مفید است هنوز هم بقوت خود باقی است .

خواننده - موضوع چیست ؟

گاندی - قانون دانان و پزشکان و سازندگان راههای آهن ،
کشور را فقیر ساختند بطوریکه در لحظه ضروری از خواب خود بیدار نشده
و خطر انهدام کلی دارد .

خواننده - من مطلقاً نمیتوانم با تو موافق باشم زیرا تو مؤسساتی را که ما صالح میدانیم مورد تعرض قرار داده‌ای .

گاندی - باید صبر کرد . برای تو مشکل است که بباطن حقیقی بدی تمدن واقف شوی . همانطوریکه بیماریهای ریوی نه تنها بظاهر قیافه بیمار دگرگونی نمیدهد بلکه بر عکس بر چهره بیمار رنگ زیبایی میبخشد و بنظر میرسد که همه دستگاہهای تنفسی بیمار بخوبی کار میکند . تمدن نیز بیماری از این نوع است که بشدت باید از آن پرهیز کرد .

خواننده - بسیار خوب ، سخنان تو را در اطراف راههای آهن بدقت گوش میدهم .

گاندی - سہاست بیان کنم که انگلیس ها بدون وجود راههای آهن نمیتوانستند ما را روز بمرکز حکومت کنند . راههای آهن به انتشار مرض طاعون در هند کمک کردند . بدون وجود راه آهن مردم قادر نبودند که از جایی بجائی دیگر نقل مکان کرده و وسیله انتقال میکرب بیماری گردند .

در گذشته بصورت طبیعی تفرقه وجود داشت . همانطوریکه راههای آهن تراکم قحطی را از بین برد و وسائل کشتی مردم را قادر بفروش غلات خود ببالا ترین قیمت جهت حمل بنقاط قحطی زده نمود ، و سهل المنفعه بودن غلات از صاحبان غله مردم تنبلی بوجود آورد که بنوبه در تشدید قحطی مؤثر بود . راههای آهن نیز جنبه زشت طبیعت انسانی را بروز داد . اشرار به تحقق آرزوهای خود با سرعت بیشتری امکان یافتند احترام اماکن مقدسه از بین رفت ؛ در گذشته مردم بامشقت زیاد به زیارت اماکن مقدسه می رفتند ، بهمین جهت فقط مؤمنین حقیقی باین مسافر تہامیر رفتند . لیکن امروزه

ریا کاران و حقه بازان نیز برای انجام مقاصد پلید خود زیارت آن اماکن می روند .

خواننده - بیان مغرضانه ای کردی . صلحاء نیز مانند اشقیاء می توانند اماکن مقدسه را زیارت کنند . چرا نباید حتی الامکان از منافع خطوط آهن استفاده کرد ؟

گماندی - مرد نیکو کار با پای پیاده مسافرت می کند و علاقه زیادی براه آهن ندارد . کسانی که طالب خیرند عجزول نیستند آنها می دانند که برای جلب مردم بعمل خیر زمان لازمست اما بدی زمان لازم ندارد و در یک آن بدی می توان کرد .

برای ساختن یک خانه فرصتی لازمست که برای خرابی آن مطلقاً ضروری نیست . باین ترتیب خطوط آهن جز با شاعه شر کمک نمی کند . ممکنست مردم در مورد اینکه خطوط آهن قحطی ایجاد می کند اختلاف نظر پیدا کنند لیکن نمی توانند شك نمایند که راههای آهن بدی و شر ایجاد می کند^۱ .

خواننده - فرض کنیم وضع از اینقرار است ، تمام مفاسد خطوط آهن در قبال اینکه خطوط آهن به توسعه احساس ملی کمک می کند هیچ است .
گماندی - فکر نمی کنم این صحیح باشد ما با انگلیسها یاد دادیم که در اصل ملت واحد نیستیم . قرنها باید بگذرد تا ما بتوانیم متحد شویم . پیش

۱ - چیزی که اجمالا روشن است و اهمیت دارد اینست : که وسائل سرعت ارتباط و انتقال عمومی در زندگی عجله ایجاد میکند . این موضوع روشن است لیکن کسی نیست بپرسد چرا در کشوری که وسائل ارتباط سریع موجود است وقت زیاد تلف میشود و همه مردم تأخیر می کنند و از نداشتن فرصت شکایت دارند .

از اینکه انگلیسها بهند وارد شوند ما يك کشور بودیم، از يك مرکز الهام می گرفتیم و يك جور زندگی می کردیم. انگلیسها کشور ما را تقسیم کردند.

خواننده - این موضوع محتاج به توضیح است.

گاندی - ما يك ملت هستیم من ادعا نمی کنم که هیچ فرقی بین ما نیست، واقعیت اینست که کسانی که بر کشور ما حکومت میکنند سراسر هند را پای پیاده و یا بوسیلهٔ راههای گاو کش طی میکنند، زبان مملکت را یاد می گیرند و بهیچکس با دیدهٔ احترام نمی نگرند. نیاکان ما هنگامی که «سیتوباندا» را در جنوب و «جاگات» را در شرق و «هاردوار» را در شمال بنا نهادند قصدشان ساختن زیارتگاه نبود؟ اعتراف میکنم که آنان عقل سلیم داشتند و می دانستند که عبادت خدا را در خانه هم می توان بجا آورد. آنها بما یاد دادند که کسانی که قلبشان آکنده از مقاومت است هندوستان را طبعاً يك کشور می دیدند و بهمین علت تأکید میکردند که در هند فقط باید يك ملت وجود داشته باشد.

در رسیدن باین هدف در نواحی مختلف هند اما کن مقدسه بر پا کردند و در قلب مردم چراغ بینائی وطن را بر افروختند، بطوریکه نظیر آن در هیچ جای دنیا دیده نشده بود.

ما هندیان يك شخص هستیم، همانطوریکه من و تو و شخص ثالث انگلیسی نیستیم که خود را بر تر و معتبر تر از ما می دانند ما فقط خیال میکنیم کشور متعددی هستیم. این تفرقه و تمایز پس از احداث خطوط آهن پیدا شد. شما مختارید بگوئید که خطوط آهن از بین بر ندهد تمایز است.

خواننده - ناگهان سؤالی بنظرم رسید، تو هند قبل از اسلام را

توصیف کردی لیکن اکنون در کشور ما مسلمانان ، مسیحیان ، فارسیان هستند، چگونه ممکنست آنها يك ملت باشند؟ هندوها و مسلمانان از قدیم الایام دشمن یکدیگرند . مسلمانان در هنگام عبادت بسوی قبله متوجه میشو ند در حالیکه هندوان رو بشرق عبادت میکنند، مسلمانان هندوان را بت پرست می دانند، هندوان گاورا می پرستند، در صورتیکه مسلمانان گاو را ذبح میکنند. هندوان معتقدند که باید از کشتار گاو پرهیز کرد، لیکن مسلمانان چنین اعتقادی ندارند. هر قدمی که بجلو بر می داریم بایک نوع تمایز بر می خوریم . چگونه ممکنست هند ملت واحد باشد .

--۱۰--

وضع هند تابع هندوان و مسلمانان است

گماندی - آخرین سؤال تو بسیار جدی است، لیکن اگر توجه کنیم می بینیم حل آن دشوار نیست . این سؤال را وجود قانون دانان و پزشکان و خطوط آهن طرح کرده است .

اکنون از دودسته اول سخن می گویم زیرا مسئله خطوط آهن قبلاً بحث شد. باید گفت که انسان بهمین وضع از طرف طبیعت خلق شده است حرکات انسان با مکانات دست‌ها و پاهایش منحصر است. اگر برای انتقال از جایی بجائی دیگر به ترن و سایر وسائل راحتی هجوم نمی بردیم، می توانستیم از قسمت عمده غم و غصه فعلی اجتناب ورزیم . مشکلات ما از خود ما بر می خیزد .

خداوند جسم بشر را بصورتی آفریده که می تواند در میدان نقل و انتقال مطامع او را محدود کند. خداوند بانسان هوش عطا فرموده است تا آفریدگار خود را بشناسد لیکن انسان از هوش خود سوءاستفاده کرده و خالق خود را فراموش کرده است. من بصورتی خلق شده ام که جز خدمت بهمسایگان نزدیک خدمتی نمی توانم انجام دهم لیکن عظمتی در وجود من است که معتقدم می توانم امکانات خود را در اختیار مردم سراسر جهان بگذارم. انسان وقتی سعی می کند کار محالی را انجام دهد، خود را در تصادم با ادیان و طبایع مختلف می بیند که مانع تحرك کلی او می شود، حالا می بینی چگونه خطوط آهن مؤسسه خطرناکی را تشکیل می دهند زیرا بعلت وجود راه آهن بعد انسان از آفریدگار خود زیادتر می شود. خواننده من تشنه استماع جواب سؤال خود هستم. آیا ورود اسلام بهند عامل تفرقه ملت نبود؟

گماندی - صرف اهل بودن عند جهت رسوخ ادیان مختلف مانع از این نیست که هند ملت واحدی باشد. ورود عناصر خارجی بحکم ضرورت ملت را منهدم نمی کند این عناصر در داخل ملت حل می شوند. تشابه و خویشی دلیل اینست که در اینجا يك ملت وجود دارد. هندوستان همیشه همینطور بوده است.

در هندوستان بتعداد اشخاص مذاهب موجود است، کسانی که روح ملی در خود احساس می کنند از مداخله در عقاید دیگران سر باز می زنند. اگر چنین نباشد ملت را نشناخته اند. هندیانی که تصور میکنند هندوستان فقط باید مسکن هندوان باشد واقعی فکر نمی کنند. هندوان و مسلمانان و مسیحیان و فارسیان که در هند متوطن شده اند همه فرزندان

يك وطن هستند . و باید متحد باهم زندگی کنند و مصلحت واقعی آنان چنین ایجاب می کند در هیچ کشوری مذهب هم ردیف ملیت نیست .

خواننده - در مورد عداوت فطری بین مسلمانان و هندوان چه می گوئی؟

گماندی - این تعبیر از اختراعات دشمن مشترك ماست . بی شك وقتی که هندوان با مسلمانان می جنگند بزیان دشمن سخن می گویند، اکنون مدت مدیدی است که از نزاع و کشت و کشتار یکدیگر دست کشیده اند . در اینصورت چگونه ممکنست از عداوت فطری بین آنان صحبت کرد؟

مطالب زیر را خوب توجه بکن :

خاتمه نزاع بین مسلمانان و هندوان بدوره اشغال انگلستان مربوط نیست . در زیر سلطه و فرمانروائی مسلمانان بر هند، هندوان در وضع شکوفان می زیستند و برعکس آنهم صحیح است . هر حزبی در هند معترف است که ادامه دشمنی و کشتار یکدیگر یعنی انتحار، بهمین جهت با اتفاق یکدیگر تصمیم گرفتند در صلح و صفا زندگی کنند ، و عداوت بین آنها با آمدن انگلیسی ها تجدید شد .

مثالهایی که می زنم در دوره خصومت استعمال می شد ، و استعمال این مثالها امروز مناسب نیست . آیا ممکنست فراموش کرد که اکثر مسلمانان و هندوان اجداد مشترك دارند و يك خون در رگهای آنان جریان دارد؟

آیا با تغییر مذهب مردم دشمن یکدیگر می شوند؟ آیا خدای مسلمانان غیر از خدای هندوان است؟ مذاهب طرق مختلفی هستند که در يك نقطه

بهم میرسند. چه فایده دارد که طریقهٔ بخصوصی را پیش بگیریم در صورتیکه نقطهٔ نهائی همه یکی است؟ پس مجال خصومت چطور بوجود می آید؟ آیا در هند بین پیروان «ویشنو» و پیروان «گورخا» نظایری شدیدتر از این وجود ندارد؟ با اینهمه کسی فکر نمیکند که آنها بیک ملت مربوط نمیشوند؟ گفته اند بین مذهب «بودائی» و مذهب «جاینی»^۱ اختلاف زیادی وجود دارد. ولیکن آیا می شود گفت که پیروان این دو مذهب دو ملت مختلفند؟ موضوع از این قرار است:

مادر معرض بندگی قرار گرفتیم، بین خود بکشمکش پرداختیم و این عادت بین ما پیدا شد که از سر کوبی طرف خود بوسیلهٔ شخص ثالثی خوشحال شویم. بین هندوان اشخاصی هستند که مانند مسلمانها از بت پرستی نفرت دارند. هر اندازه در معرفت حقیقت پیش برویم بهتر می فهمیم که نباید با کسانی که پیرو مذهب ما نیستند کشمکش کنیم.

خواننده - میخوام بدانم نظر تو در حمایت از گاو چیست؟

گاندی - من شخصاً گاورا گرامی میدارم، و با نظر دوستانه بوی می نگرم هند کشور کشاورزی است و بگاو که حامی کشاورزی هند است علاقمند است، گاو حیوان مفیدی است آیا برادران مسلمان ما اینرا قبول ندارند؟ اگر امر دائر باشد که اشباه خود را پرستیم بهتر است گاورا پرستیم مثلاً انسان اعم از هندو و مسلمان مفیدند، آیا من بخاطر گاو باید انسان مسلمان را بکشم یا باید علیه این کار مبارزه کنم؟

باینجهت تنها طریقی که برای حمایت از گاو می شناسم اینست که

جاینی - یا کمک شده لقبی است که به کاهن اهافیرا که مذهبی بوجود آورد

داده شد. این مذهب از شعبات مذهب برهمنائی است.

با برادر مسلمان خود تماس گرفته و او را وادار سازم بخاطر مصلحت مملکت بگروه حامیان گاو به پیوند. و اگر دیدم مایل باین کار نیست موضوع را کنار گذارم.

اگر حق اینست که هندوان گاو را نکشند و مسلمانان ایمان بکشتن آن داشته باشند پس بمن بگوئید واجبات اولیه چیست؟
آیا پیروان مذهب آهیمسا (ملایمت) حق دارنده ممنوع خود را بکشد و وظیفه چنین اشخاصی دقیق و روشن است: آنها حق ندارند موجودی را بخاطر حمایت از موجود دیگر بکشند؛ فقط باید از نکشتن آن موجود دفاع کنند.

آیا هندوان به مذهب ملایمت (آهیمسا) ایمان دارند؟ اگر واقعیت را تفحص کنیم می بینیم هر انسانی تعالیم مذهب خود را بطور کلی رعایت نمیکند. ما زندگی را تباه ساخته و بخود میگوئیم ما پیروان این مذهبیم تا خود را در همه حال از اجبار بکشتارها سازیم. عموماً می بینیم اکثر هندوان گوشت میخورند و بالنتیجه از پیروان ملایمت نیستند گفتن اینکه هندوان و مسلمانان قادر نیستند در صلح و صفادر کنار هم زندگی کنند زیرا هندوان مؤمن به ملایمت و مسلمانان معتقد بآن نیستند بسیار سخیف است. این سخنان تلقین اربابان خود خواه و شرور است. انگلیس ها آنرا یاد داده اند. انگلیس ها در نوشتن تاریخ طریقه خاصی دارند و ادعا میکنند که اخلاق و عادات همه ملل را مطالعه کرده اند. خدا قدرت ذهنی محدودی ب ما اعطا کرده است، لیکن انگلیس ها میخوانند به ملکات الهی دست گذاشته و تجارب جدیدی انجام دهند. آنان نتایج مطالعات خود را با ستایش بسیار توصیف نموده و میخوانند ما را بتصدیق آن مجبور کنند. اظهار تعجب از

اقدامات آنان جهالت است. کسانی که میخواهند فکر صحیحی از اشیاء داشته باشند چاره‌ای ندارند که قرآن را خوانده و در آن صدها جمله و آیه پیدا کنند که مورد قبول هندوان است. همچنین کتاب «بها گاماد جیتا» کتاب مقدس هندوان فصولی دارد که مسلمانان نمیتوانند منکر آن شوند. آیا مسلمانان را بجهت اینکه در قرآن آیاتی هست که هندوان آنرا نمی‌فهمند نباید دوست داشت؟ باید دو نفر مخالف هم باشند تا بتوانند با یکدیگر کشمکش کنند، وقتی من کشمکش با برادر مسلمانم را رد کردم او نیز بنوبه امکان کشمکش با من را نخواهد یافت؛ همانطوریکه وقتی مسلمان کشمکش با مراد کرد کشمکش و کشت و کشتار با وی برای من محال است. اسلحه‌ای که تیر هوائی می‌اندازد بیفایده است. اگر هر کدام از مسلمانان و هندوان سعی کنند مذهب خود را حفظ کرده و درمر احل اساسی بکار بندند و بحرف پیغمبران دروغی گوش ندهند جایی برای کشمکش باقی نخواهد ماند.

خواننده - آیا انگلیسها میگذارند مادست بر اداری بطرف یکدیگر دراز کنیم؟

گاندی - این سؤال از ضعف فکری و نقص اعتماد تو ناشی شده است. اگر برادرانی بخواهند با هم در صفا زندگی کنند شخص ثالثی نمیتواند بین آنان تفرقه بیندازد؟ اگر بر نصایح بد گوش کنیم مشبه خواهیم بود. پس ما هندوان و مسلمانان مستوجب ملامتیم نه انگلیسها زیرا این ما هستیم که امکان میدهیم آنها را یکدسته از ما را بر علیه دسته دیگر برانگیزند. هر غرابه‌ای با کوچکترین صدمه و برخورد با آهن یا قطعه سنگ میشکند، در چنین موقعی وسیله حفظ عرابه احترام از اقتصاد

باتخته سنگ نیست بلکه باید با وسائلی آنرا مجهز نمود که با بر خورد باتخته سنگ نشکند. بهمین جهت باید قابوب ما از ماده مقاومی انباشته شود. در اینموقع است که در برابر مخاطرات نیرومند شده ایم. اینموضوع برای هندوان آسانتر است. زیرا تعداد آنان بیشتر و تعلیم پذیرترند و میتوانند بسهولت در قبال هر حمله‌ای علیه روابط دوستانه با مسلمانان از خود دفاع کنند.

در هند این دو طایفه متقابلاً از هم میترسند بهمین جهت مسلمانان از «لرد مورلای» خواستند که اجازه دهد آنان بعضی عقب نشینی‌ها را بکنند. برای چه هندوان با این امر مخالفند؟ اگر عقب نشینی کنند انگلیس‌ها را بنظر آورده و مسلمانان بتدریج با آنان اعتماد پیدا خواهند کرد، و عاطفه برادری بوجود خواهد آمد. باید از عرضه داشتن مخالفت‌های خود نزد انگلیس‌ها خجالت بکشیم. هر کسی که در موضوع فکر میکند روشن می‌گردد که اگر هندوان عقب نشینی کنند چیزی از دست نداده‌اند. کسیکه جلب اطمینان کرد چیزی گم نکرده است. من مدعی نیستم که هندوان و مسلمانان برای همیشه میتوانند به تفاهم کامل برسند. گاهی می‌شود که کشمکش بروز میکند. زیرا بشر همواره کامل نیست. وقتی مردم غفلت کردند حماقت‌های زیادی مرتکب می‌شوند؛ و چه بد می‌کنند. هنگامیکه نزاعی بین ما رخ داد زیننده نیست جلسه‌ای تشکیل داده و از انگلیس‌ها یا دادگاه عدل دعوت کنیم که در آن جلسه شرکت و منازعات ما را رفع کنند. اگر دو نفر با هم نزاع کرده و یکدیگر را زخمی سازند شخص ثالثی چگونه میتواند با عدالت بین آنان حکم کند؟ هر کس که نزاع کند باید انتظار زخمی شدن را نیز داشته باشد.

- ۱۱ -

شرائط زندگي در هندوستان - رجال قانون

خواننده - گفتم اگر دو نفر با هم اختلاف پیدا کنند نباید اختلاف خود را بداد گاه داد گستری ارجاع کنند. این گفته وحشتناکی است. **گاندی -** میخواهی وحشت بکنی یا نکنی، موضوع همین است که هست. سؤال تو ما را به بحث مسئله پزشکان و رجال قانون واهیدارد من یقین دارم رجال قانون هندوستان را به بندگی کشاندند و بر اختلاف میان هندوان و مسلمانان افزودند، و پایه های تسلط انگلستان را تحکیم بخشیدند.

خواننده - متهم ساختن آنان برای تو آسانست، لیکن تبرئه آنان از این اتهام مشکل است. بدون وجود رجال قانون طریق استقلال را

چه کسی میتواند نسبت روشن سازد؟ چه کسی قادر بود از ضعیف حمایت کند؟
چه کسی قادر بود از عدالت دفاع کند؟

«ما نوماهان غوز» در دفاع از راه و رسم مردمان فقیر مورد اتهام قرار گرفت. کنگره که با ستایش از آن صحبت کردی و وجودش و فعالیتش به رجال قانون وابسته است، مشتهر شدن بشغل با ارزش موضوع غیر عادلانه است، بسیار اتفاق افتاده است که تراز آزادی جرایم به منظور تحقیر رجال قانون سوء استفاده کرده‌ای.

گانندی - ایثامی بود که منم مثل تو فکر می‌کردم. من نمیخواهم تو را قانع سازم که رجال قانون هیچ کار نیکی انجام نداده‌اند. من نام «غوز» را با احترام یاد می‌کنم. صحیح است که او بفقرا کمک می‌کرد و نیز کنگره مدیون بعضی از رجال قانون است. این مردان علیرغم همه چیز مرد بودند، نزد هر انسانی جنبه‌های نیکی وجود دارد، هر روز سعی می‌کنیم از یک کار نیک رجال قانون شاهدی بیاوریم، این کارها از اعمال آن شخص از نظر اینکه مرد قانون است نبوده بلکه از اینجهت است که آن شخص قبل از هر چیز انسان است. من سعی می‌کنم مدلل کنم که شغل رجل قانون بودن بی اخلاقی را یاد میدهد. کسانی که این شغل را حرفه خود ساخته‌اند در معرض انواع فریب‌ها قرار می‌گیرند، جز عده قلیلی از گرفتاری در میان چنگال این شغل استفاده نمی‌برند.

وظیفه رجال قانون منحصر آحق دادن بجانب کسانی است که دفاع

(۱) گانندی در اصل وکالت دادگستری می‌کرد. در این شغل کوشش زیادی کرد که صادق و مستقیم باشد. لیکن پس از آنکه مدتی مجبور بکناره‌گیری از این شغل گردید.

از آنان را بعهده دارند و پیدا کردن دلائلی بنفع آنهاست که اغلب درباره آن قبلاً نیاندیشیده اند. اگر و کلای داد گستری اینگونه رفتار نکنند مردم خیال میکنند که آنان وظیفه و کالتی خود را بنحو احسن انجام نداده اند.

باینجهت و کلای داد گستری، بجای اینکه آتش فتنه را خاموش کنند شعله ور میسازند. کسانی که این شغل را پیشه میگیرند در مواقع سخت هدفشان خدمت بهم و طنان نیست، مصلحت و آزادی آنان حکم میکند که به تشدید علل نزاع کمک کنند.

من گفته‌های اشخاصی را که از باطن امور مطلعند میگویم: و کلای داد گستری هنگامیکه آتش اختلاف بین اشخاص زبانه می کشد احساس مسرت میکنند، بسا که آنان قادرند علل اختلاف را در هنگامیکه اختلافی در میان نیست ایجاد کنند. آنان مانند زال و خون فقر ارا می‌کنند، تبیلند و هدف معینی در زندگی ندارند. و بهمین علت شغل و کالت را انتخاب کرده اند که این شغل فرصت مناسب جهت تمتع از زندگی برای آنان فراهم میسازد. اینکه بتومیگویم صحیح است و دلائلی علیه آن موجود نیست. و کلای داد گستری و رجال قانون خودشان ادعا میکنند که شغل شریفی دارند. آنان قوانین را تجویز کرده و وسیله ستایش از خود را خود فراهم میکنند. حق الزحمه‌ای که برای این کار مطالبه میکنند، خودشان وضع کرده اند. باشخاص ساده لوح چنین وانمود میسازند که از جانب آسمان جهت دفاع مبعوث گشته‌اند.

بچه جهت و کلای داد گستری حق الزحمه‌ای بمراتب بالاتر از دستمزد کارگران مطالبه میکنند؟ احتیاج آنان بچه جهت بیش از احتیاج

دیگرانست؟ بچه جهت مردم وجود آنان را برای کشور نافع تر از وجود کارگران میدانند؟ آیا کاری که مبنی بر علاقه بجمع ثروت است نیک است؟

همه اشخاصی که کم و بیش از علل اختلاف بین هندوان و مسلمانان مطلعند میدانند که دخالت رجال قانون در این اختلاف منجر به تشدید اختلاف بین دو طایفه شد، و در نتیجه خانواده‌های زیادی آواره گشتند. در اثر مداخله آنان دوستان دیر و دشمنان امروز شدند، کمر ایالاتی که تحت لوای رجال قانون بودند از وام شکست، و احیاناً بطور کلی ورشکست گشتند. در این مورد مثال‌های زیادی میتوانم بزنم. بزرگترین خیانت آنان به مملکت کمک با انگلستان و تحکیم تسلط آنان بود. آیا معتقدی چنانچه انگلیسها و کالای مدافعی پیدا نمیکردند میتوانستند تسلط خود را بر هند حفظ کنند؟ اشتباه است اگر تصور کنیم که محاکم بمنظور دفاع از ملت تأسیس شده است، کسانی که مایلند پایه تسلط خود را محکم سازند، به محاکم متوسل می‌شوند، وقتی مردم امکان داشته باشند که اختلافات خود را بین خودشان رفع کنند، شخص ثالث چگونه میتواند بر آنان تسلط اعمال کند؟ در حقیقت رجالی که اختلافات خود را میخواهند با کشت و کشتار حل کنند از انسانیت بوهی نبرده‌اند، این اشخاص حقیر و ترسو هستند که به محاکم متوسل می‌شوند. تردیدی نیست که حل اختلاف بوسیله کشت و کشتار نمونه توحش است، اگر از شخص ثالثی خواستی که بین من و تو یکی را اختیار کند ضررش کمتر است؟ طرفین نزاع همواره پیش خود میدانند که حق با کدام یکی است. مادر عین جهالت معتقدیم که خارجی قادر است حق مغضوب ما را به ما پس بدهد.

نباید فراموش کنیم اگر رجال قانون نبودند محاکم تشکیل نمی شد، بدون وجود چنین رجالی انگلیسها قادر بوضع قانون نبودند. فرض کنیم اگر جز قضات و وکلای دادگستری و پلیس انگلیس قاضی و وکیل و پلیس دیگری وجود نداشت این عده قادر نبودند جز برای انگلیسها قانون وضع کنند. اگر قضات و وکلای هندی وجود نداشتند هیچ کاری انگلیسها نمیتوانستند انجام دهند. میتوانی تصور کنی در ابتدا وکلای مدافع هندی چگونه مورد استقبال و ستایش قرار گرفتند، پس باین عده از رجال قانون بهمان اندازه تنفر پیدا خواهی کرد که من دارم، اگر بخاطر وکلای کناره گیری از شغل پست خودشان خطور می کرد قانون انگلیسی حتی يك روز هم دوام نمی کرد.

ما بوسیله همین وکلای مدافع مردم را متهم ساختیم، ما نند ما هی که از آب خوشحال می شود از اخلافت خود خوشحال می شویم چیزهایی که در باره وکلای گفتم در مورد قضات نیز صادق است، قضات بر ادرو کلا هستند و بیکدیگر کمک میکنند.

- ۱۲ -

شرایط زندگی هند تابع پز شکانست

خواننده - قضیه رجال قانون را فهمیدم و دانستم که امکانات آنان بر کارهای نیک تصادفی بیش نیست . اکنون مفسد این شغل را بخوبی احساس میکنم . لیکن تو پز شکان را نیز مورد حمله قرار میدهی آیا میتوانی علل آنرا نیز بیان کنی؟

گاندی - من نقطه نظر خود را بتو گفتم . این نظر جدیدی نیست . نویسندگان غربی تعبیراتی شدیدتر از این در مورد رجال قانون و پز شکان کرده اند . حتی یکی از نویسندگان به نظام زمان و تمدن غرب حمله شدید کرد و آنرا بدرختی تشبیه نموده است که مشاغل مختلف شاخه های طفیلی آنرا تشکیل میدهند از جمله حقوق و طب . مذهب ، محور آن

درخت را تشکیل داده و عدم اخلاق قاعده آنرا تشکیل میدهد باین ترتیب همانطوریکه گفتم من تنها آدمی نیستم که باین مسائل می اندیشم. این حاصل تجربه اشخاص زیادی است. مدت زمانی من بشغل طبابت اعجاب مینمودم و برای مصلحت مملکت میخواستم پزشک شوم. لیکن اکنون آن نظریه را ندارم، و متاثرم که چرا پزشکان پیش ما قدر و قرب زیادی دارند.

شک نیست که انگلیسها از این شغل بمنظور تحکیم سلطه خود بر ما استفاده کردند، معروفست که بعضی از پزشکان انگلیسی از شغل خود نزد سلاطین آسیائی برای بدست آوردن منافع سیاسی استفاده کردند. ما پزشکان را تقریباً بوادی جنون کشانندیم. من همیشه فکر میکنم که شعبده باز از حیث قدر و قرب بمراتب از پزشکی که مختصات عالی دارد بالاتر است.

مسئله را تفحص کنیم: کار پزشک منحصرأ توجه بجسم است یا بعبارت صحیحتر وظیفه اش پاک کردن جسم از دردهائیست که به آن دچار گردیده است، این دردها چطور پیدا می شوند؟ شک نیست که علت آن سهل انگاری و اهمال ماست.

بیش از حد لازم غذا میخوریم، سپس احساس سوء هاضمه میکنیم، پیش پزشک می رویم که دوا بدهد و شفا یابیم، بعد اینعمل تکرار می شود مجدداً مجبور می شویم دوا بخوریم. اگر دفعه اول شفا پیدا نمیکردم دیگر عمل را تکرار نمیکردم. پزشک بمن اجازه میدهد که از زندگی چیزهایی را که طالبم استعاده کنم، وقتی حالت جسمی من خوب بشود اراده ام ضعیف میگردد. اینست علت توسل بدو اهایی که شخصیت انسان را ضعیف میکند. فرض کنیم من از دردی شکایت دارم، و آن درد سبب بیماری من

بشود، پزشك مرا از بیماری شفا می بخشد لیکن فایده‌ای که از آن میبرم عبارتست از ادامه ممارست آن درد، اگر پزشك مداخله نمی‌کرد طبیعت تأثیر خود را مینمود و در آن موقع من میتوانستم بر نقص خویش مسلط شده و از درد آزاد شده و سعادتمند باشم.

بیمارستانها اما کنانتشار اشتباهات شده است. اشخاص به صحت جسم خود کمتر علاقمندند و در عین حال فساد اخلاق شیوع پیدا کرده است. پزشکان اروپائی از همه بدترند، بخاطر توجه بجسم بشر هزاران حیوانات را می‌کشند و بر روی آنها تجربه و آزمایش بعمل می‌آورند. همه مذاهب این کارها را تأیید نمیکنند. همه مردم معترفند که قربانی کردن اینهمه حیوانات بخاطر منفعت جسم بشر ضروری نیست.

پزشکان احساس مذهبی ما را درك نمیکنند، زیرا اغلب داروهای آنان مختوی چربیهای حیوانی است که بر هندوان و مسلمانان مصرف آن حرام است (!) ما میتوانیم بگوئیم که متمدن هستیم و محرمات مذهبی افسانه است این فکر بسهولت با تمایلات من سازگار است. این مانع از آن نیست که پزشکان در این سهل انگاری ما را تشویق کنند، ما بواسطه پزشکان تسلط بر نفس خود را از دست داده ایم و در چنین وضعی قادر نیستیم بکشور خود خدمت کنیم، مطالعه طب اروپائی فرورفتن شدید در بندگی است.

شاید برای ما اهمیت دارد که پرسیم علت اینکه ما بشغل پزشکی اقبال میکنیم چیست، هدف طبعاً خدمت به بشریت نیست. پزشك می‌شویم تا ارزش پیدا کرده و ثروت بیا ندوزیم. من گفتم چگونه این شغل از وظیفه خدمت بانسانیت دور است و در حقیقت برای بشریت ننگ است.

پزشکان بمعلومات خود افتخار نموده و حق الزحمه زیادی مطالبه میکنند. سخنرانی پزشکی آنان که ارزش آن چند ریال بیش نیست صدها فرانک خرج بر میدارد. لیکن مردم بامیدرهای از دردها خود را فریب میدهند. شعبده بازان که تعداد آنان زیاد است از حیث ارزش بمراتب بالاتر از این نیکوکاران عالم انسانیتند.

- ۱۳ -

تمدن حقیقی چیست ؟

خواننده - به رجال قانون ، اطباء و خطوط آهن حمله کردی .
من بقین دارم که عموماً بهر چیز مکانیکی حمله میکنی ، پس در چنین حالی
تمدن در چیست ؟

گماندی - جواب دادن باین سؤال آسانست . من معتقدم که هیچ
تمدنی در جهان بنیایه تمدن هند نمیرسد ، پایه های این تمدن که بوسیله نیاکان
ما بنا گذاشته شده است بی نظیر است . عظمت روم قدیم سپری شد ، تمدن
یونان قدیم بهمان سر نوشت دچار گردید . دولت فراعنه درهم پاشیده شد ،
ژاپن تحت تأثیر تمدن غرب قرار گرفت و از چین هم نباید صحبت کنیم .
لیکن تمدن هند در اساس خود سالم ماند . اروپائیا کتبه های یونان و

روم را که تمدن عظیم آنان بر باد رفته است مطالعه کردند. اینها میخواستند از خطاهایی که تمدن های مزبور در هر شکست اجتناب ورزند. چنین است وضع نکبت بار این تمدن ها، لیکن تمدن هند همچنان پا بر جا مانده است سر عظمت تمدن همین است. هند مسئول عقب ماندگی و نادانی و کوتاه فکری افراد خود میباشد بحدی که اجرای هر گونه تغییر در طرز زندگی هند محالست. در حقیقت وجه تمایز ما همین است. ما نمیخواهیم بهیچ تغییری که از بوته آزمایش عادلانه بیرون آمده است تن در دهیم. کسانی که میخواهند طریقه زندگی خود را بر هند تحمیل کنند زیاده اند. لیکن هند در برابر آنان مقاومت میکند و این یکی از محاسن هند است و نشانه سلامتی آماست. تمدن عبارتست از طریقه ای که وظیفه انسانیت را بیان میکند. رعایت تعالیم اخلاقی انسان را موفق به تسلط بر نفس و عواطف خود میسازد. و انسان خود شناسی را یاد میگیرد. در زبان کجراتی تمدن یعنی حسن رفتار.

وقتی باین طریق تمدن را شناختیم بقول بعضی نویسندگان برای یاد گرفتن از جایی چیزی باقی نمی ماند. ما میدانیم روح هر اندازه چیز جدیدی یاد بگیرد سیر نمی شود و رغبت او بمعرفت بیشتر می شود و روح خود را گرسنه تر احساس میکند. عواطف ما نیز بهمین ترتیب است، هر اندازه توقعات ما بیشتر شود عنان تمایلات خود را رها ساخته ایم، باین دلیل نیاکان ما بتوقعات خود حدودی قائل بودند و فهمیده بودند سعادت بستگی بروح دارد، فتیر و یا اثر و تمنند بودن بخودی خود سعادت و یا نکبت ایجاد نمیکند. نیاکان ما بما وصیت کردند که با آسایش و راحتی عادت نکنیم. ما همان وسائل زراعتی را بکار می بریم که هزاران سال پیش از ما

متداول بود، در میان کلبه هائی بسر می بریم که در گذشته می ساختیم. آموزش محلی خود را حفظ کرده ایم، رقابت را که روابط بین انسانها را بر هم میزند اصلاً نمی شناسیم. هر کس کار خود را انجام میدهد و مزد خود را میگیرد. ما بکیفیت اختراع ماشین آلات واقفیم لیکن از نیاکان خود یاد گرفته ایم که هر وقت سعی در شناسائی کیفیت این اشیاء بکنیم به بنده تبدیل شده ایم و تمام مفاهیم اخلاقی را از دست داده ایم. نیاکان ما پس از مطالعه طولانی در اطراف این موضوع تصمیم گرفتند که فقط با وسائلی کار کنند که دست و پای آنان اجازه کار کردن با آنها را میدهد. آنها می فهمیدند که سعادت و سلامتی حقیقی منوط با استعمال صحیح دست و پاها است. و باین نتیجه رسیدند که شهرهای بزرگ برای مامو انعی است و در شهرهای بزرگ نمیتوانند خوشبخت زندگی کنند! فساد در شهرهای بزرگ بشکل گروه دزدان و مختلفین و بدکاران بروز میکند، مستمندان در شهرها در معرض چپاول ثروتمندان هستند بهمین جهت به سکونت در ده اکتفا کردند. ملتی که بر این اساس بوجود آمده شایسته است که مورد اقتدای دیگران قرار گیرد. بجای اینکه ملت از بیگانه درس بگیرد خود بدیگران درس میدهد. چنین ملتی محاکم رجال قانون و پزشک دارد لیکن همه آنها با حدود خاصی مقیدند. هر انسانی میداند که این مشاغل از مشاغل دیگر بالاتر نیست، و کسانی که باین شغلها اشتغال دارند هدفشان تحصیل منافع نیست بلکه فقط بخاطر ملت کار میکنند بدون اینکه بخواهند بر ملت مسلط شوند در چنین جائی عدالت با انصاف توأم است، و مردم عموماً سعی میکنند بداد گاهها متوسل نشوند، در آن دلالاتی وجود ندارد که مردم را وادار بتوسل بمحاکم سازند. این قبیل دلالات فقط در پایتخت هادیده می شوند

اکثریت مردم آزاد و مستقل زندگی کرده و بکارهای زراعتی مشغولند و می‌فهمند استقلال حقیقی یعنی چه .

در جایی که تمدن جدید رخنه نکرده است هندیها بهمان وضعی که بودند باقی مانده اند . سکنهٔ این قسمت از هند در موقع تشریح مفاهیم جدید آنرا مسخره میکنند و میگویند : انگلیس ها در کشور خود قانون را اجرا نکرده اند ، شما هم در کشور خود قانون را اجرا ننموده اید . میخواهم بتو و امثال تو که وطنشان را دوست دارند نصیحت کنم که ۶ ماه در داخل کشور در مناطقی که هنوز خطوط آهن ، آنجاها نرسید است سفر کنند پس از آن وطن پرست حقیقی خواهند بود و میتوانند از استقلال عند صحبت کنند .

اکنون می‌بینی منظور من از تمدن صحیح چیست . اما کسانی که میخواهند وضع هند هم - انطوریکه توصیف کردم تغییر یابد آنها دشمنان کشورند .

خواننده - آنطوریکه تو هند را توصیف کردی هندوستان بسیار جالب خواهد بود لیکن هند با این صورتی که می‌بینی صد هازن بیوه - کودکان - ازدواج بین اطفالی که بیش از دو سال ندارند ، دخترانی مادر شده اند که بیش از ۱۲ سال ندارند ، تعدد زوجات ، سوق دادن دختران به فحشاء بنام مذهب ، قربانی کردن بنام مذهب ، آیا اینهاست نمونهٔ آن تمدنی که تو توصیف کردی ؟

مآندی - تو مسائل را بهم مخلوط میکنی ، عیوبی که از آن سخن

گفتی در حقیقت عیب است. لیکن کسی نیست که این عیوب را با تمدن قدیم ما مخلوط کند. تمدنی که علیرغم همه این مسائل هنوز هم باقی مانده است. ما کوشش کردیم که این معایب را همانطوریکه اکنون می‌کشیم بر طرف سازیم، شاید حالت فکری جدید را برای رهائی از این معایب بکار بندیم لیکن آنچه که تو بعنوان نمونه تمدن جدید توصیف کردی باین شکل از طرف طرفداران این تمدن مورد تأیید قرار گرفته است. پیروان تمدن هندی تمدن خود را باین شکل که ذکر کردم توصیف کرده‌اند. مردم در دوره هیچ تمدنی و در هیچ کشوری بدرجه کمال نرسیده‌اند. جهت تمدن هندی بالا بردن سطح اخلاق بشری است. لیکن تمدن غربی سعی میکند بی اخلاقی را توسعه دهد، تمدن غربی ملحد است در صورتیکه تمدن ما تمدن خداپرستی است. کسانی که هند را دوست میدارند و اشیاء را از دیده آن می‌نگرند نمیتوانند جز اینکه به تمدن هند علاقه پیدا کنند، همانطوریکه کودک بمادرش علاقمند است.

-۱۴-

هند آزادی مجدد خود را چگونه میتواند تحصیل کند؟

خواننده - من منظور تورا در اطراف مذهب درك كردم ، لیکن در باره آن باید فکر کنم . من همه این مسائل را نمی توانم يك دفعه هضم کنم . لیکن اگر اشیاء را همانطوریکه تو می بینی به بینم ، هند چگونه خواهد توانست آزادی مجدد خود را بدست بیاورد؟

گاندی - انتظار ندارم در اولین وهله نظر مرا بپذیری . وظیفه من بطور ساده منحصر باینست که نظر خود را بخوانند گانی مثل تو عرضه کنم ، و بقیه را بزمان مو کول نمایم . در گذشته غیر مستقیم شرایط تحریم هند را بحث کردیم ، اکنون به بحث مستقیم آن میپردازم : همه این

حقیقت را قبول دارند که از بین بردن علت بیماری خود بیماری را بهمان طریقه از بین خواهد برد. اگر علل بردگی هند سرکوب شود هند آزاد خواهد شد.

خواننده - اگر همانطوریکه تو میگوئی تمدن هند بزرگترین تمدنهاست پس چگونه هند در چنگال بردگی افتاده است؟

گاندی - باز هم میگویم تمدن هند بزرگترین تمدنهاست، لیکن تمدن همانطوریکه گفتم دوره‌های بحرانی دارد تمدنهاییکه ارزش دائمی دارند می‌دانند چگونه بحران را از سر بگذرانند. تمدن ما بعزت عجز ملت هند در معرض خطر قرار گرفته است، و قدرت خود را با استوار ماندن در مقابل صدمات اثبات خواهد کرد. بعلاوه هند دچار آسیب نشده است بلکه کسانیکه تحت تأثیر تمدن غربی قرار گرفته‌اند پنده شده‌اند.

وقتی دنیا را بامقیاسی کوچک اندازه بگیریم می‌بینم که مادامیکه ما در بندگی بسر میبریم تمام دنیا نیز در همان وضع بسر میبرند. بعزت شرائط مسکنت بار کنونی تصور میکنم که وضع نسبت به هندوستان از اینقرار است. گرچه واقعیت برخلاف اینست معذک ما بندگی خود را به سراسر هند بسط میدهیم، وقتی ما آزاد شدیم سراسر هند آزاد خواهد شد.

این طرز فکر اجازه میدهد استقلال را تعریف کنم، استقلال یعنی انسان بداند خود را چگونه اداره نماید. و این بما بستگی دارد و تو هم و خیال نیست منظور از بقا و استقلال، استقلال بدون تحرك نیست. استقلالی که من سعی میکنم توصیف کنم عبارت از اینست که هرملتی که از استقلال

بهره‌مند است، باید امکان دهد که دیگران نیز از آن بهره‌مند بشوند. این تجربه ایست که فردی در دما لازمست انجام دهیم، کسیکه غرق می‌شود نمیتواند دیگران را نجات بدهد. مادامیکه ما بندهٔ نفس خویش هستیم. ادعای مجنونانه است که بگوئیم سعی میکنیم دیگران را آزاد سازیم.

اکنون میتوانی بفهمی که بچه جهت هدف ما قبل از هر چیز منحصر به راندن انگلیسها از کشور است. اگر انگلیسیها هندی میشدند وجود آنان قابل تحمل بود، لیکن چون آنها میخواهند با حفظ تمدن خود در هند بمانند جایی در میان ما ندارند. همه این مسائل بستگی به ما دارد.

خواننده - محالست انگلیسیها هندی بشوند.

فانیدی - این حرف درست مثل اینست که بگوئیم انگلیسیها بشر نیستند. موضوع مربوط بشناسائی آن نیست که انگلیسیها چه میتوانند انجام دهند. اگر ما ترتیب خانهٔ خود را حفظ کنیم کسانی قادرند در آن خانه بسر برند که قدرت زندگی در آن خانه را داشته باشند. در اینصورت بقیه خود بخود خانه را ترک خواهند گفت. هر يك از ما تا آنجائیکه اطلاع دارم بر اینمنوال می باشند.

خواننده - این موضوع هیچوقت در تاریخ اتفاق نیافتاده است.

فانیدی - عقیده باینکه چیزی که در گذشته اتفاق نیافتاده در آینده نیز اتفاق نخواهد افتاد ننگین ساختن شرافت بشری است. مسئله هر طوری میخواهد باشد ما مطابق تفکر خودمان کار میکنیم. همهٔ ملل در وضع مشابهی زندگی نمیکند. شرائط زندگی هند در نوع خود منحصر بفرد است و قدرت آن حدی ندارد، بنا بر این لازم نیست تاریخ کشورهای دیگر را شاهد بیاوریم. باین حقیقت توجه شده است که موقعیکه

تمدن‌های دیگر از بین میرفتند تمدن هند باقی بود .

خواننده - بر من روشن است که انگلیسیها را باید با نیروی اسلحه از هند بیرون راند . مادامیکه انگلیسیها در هند هستند ما روی آسایش نخواهیم دهید . یکی از شعرا گفته است: بردگان حتی در خواب هم روی آسایش نمی بینند . وجود انگلیس‌ها در هند منجر باز دیاد ضعف ما خواهد بود ، و عظمت ما بوجود نخواهد آمد . علائم ترس از چهره مردم روز بروز آشکارتر خواننده می شود . انگلیسی‌ها مانند طفیلی کشور ما را اشغال کرده اند . باید بهر قیمتی است از دست آنها آزاد شد .

گاندی - حماسه سرائی میکنی . هر چه تا کنون گفتم فراموش کردی . ما خودمان انگلیس‌ها را بکشور آوردیم و آنها را نگاهداشتیم . چرا فراموش میکنی ، هنگامیکه ما تمدن آنها را برپا ساخته و وجود آنان را در هند امکان میدهیم آیا باید نفرت ما متوجه انگلیس‌ها بشود؟ اگر قبول کنیم که انگلیس‌ها باید بزور اسلحه طرد شوند . چگونه ممکنست این موضوع منطبق با اعتقاد تو باشد؟

خواننده - بهمان طریقی که در ایتالیا مازینی و گاریبالدی انجام دادند ما هم میتوانیم انجام دهیم . من نمیتوانم منکر بشوم که این دونفر از مردان بزرگ بودند .

- ۱۵ -

ایتالیا و هندوستان

ماندی - ایتالیا را خوب مثال آوردی. مازینی بزرگوار و پاكيزه بود و گاریبالدی سردار بزرگی بود. هر دو آنها شایسته محبتند. هر دو در زندگی بمانیزهائی یاد داده اند. لیکن شرائط ایتالیا با شرائط هند فرق دارد. در اولین نظر بین مازینی و گاریبالدی فرق زیادی بچشم میخورد هدفهای مازینی تا کنون هم در ایتالیا تحقق نیافته است. مازینی در کتاب های خود گفته است: وظیفه هر بشری است که بفهمد چطور بر نفس خود مسلط شود، و این مسئله هنوز در ایتالیا تحقق نیافته است. لیکن گاریبالدی مسائل را از این نظر نمی نگریست: او برای کشور خود اسلحه بدست گرفت و ایتالیائیها از دستش خارج ساختند.

ایتالیا و اطریش هر دو يك تمدن داشته و پسر عهوی يكديگر بودند گاریبالدی میخواست ایتالیا را از تسلط اطریشی‌ها آزاد کند. لیکن دسائس «گارفور» وزیر، تاریخ این دوره ایتالیا را قلب ماهیت نموده نتیجه چه شد؟

اگر مدعی شوی ایتالیا سعادتمند شد زیرا ایتالیا ئیها بر آن حکومت کردند بکلی گمراه شده‌ای. مازینی میگفت ایتالیا بر اساس مفاهیم خود که با مفاهیم ویکتور اما نوئل فرق دارد آزاد نگردیده. ایتالیا برای ملت ایتالیا و برای گارفور و حتی گاریبالدی عبارت از سلطان و اطرافیان آن است. اما در نظر مازینی مجموعه ملت ایتالیا و قبل از هر چیز کشاورزان ایتالیا است و ویکتور اما نوئل در نزد ملت فقط يك خدمتگذار است از نظر مازینی ایتالیا هنوز در عبودیت بسر میبرد. در دوره جنگهای داخلی مسئله منحصرأ بازی شطرنج بین دو سلطان رقیب هم بود و منشاء اختلاف بین ملت ایتالیا شد. طبقات زحمتکش ایتالیا هنوز هم در بدبختی بسر میبرند، بهمین جهت مردم ایتالیا متوسل بشورش و کشتار می شوند. و همواره باید در آنجا منتظر قیام و شورش بود. ایتالیا در حقیقت از خروج قوای اطریش از آن کشور چه فایده برده است؟ اصلاحاتی که ملت ایتالیا بخاطر آن قیام کرده هنوز در ایتالیا عملی نشده است. وضع عمومی ملت بهمان صورت باقی مانده است. یقین دارم که شماها نمیخواهید در هندوستان وضع مشابه ایتالیا بوجود آید. هدف شماها بدست گرفتن حکومت نیست بلکه هدفتان سعادتمند ساختن افراد ملت هند است. اگر مسئله از اینقرار است باید قبلاً يك چیز را مطالعه کنیم: میلیونها هندی چطور میتوانند استقلال خود را بدست آورند؟ شاید تو با من موافقی که این ملت زیر چکمه های امرای

محلی رنج میکشد، کسانی که بدون هیچ گونه رحمی ملت را فدا میکنند. ستم آنان از ستم دولت انگلیس شدیدتر است. مادامیکه آنان در تعقیب هدفهای خصوصی خود هستند امکان سازش بین ما و آنها وجود ندارد. وطن پرستی تعلیم میدهد که فداکاری هندیها را بملت هند قبول کنیم بشرطی که انگلیسها از کشور خارج شوند. اگر قدرت داشتیم در برابر ستم امرای محلی همان اندازه مقاومت میکردم که در برابر ستم انگلیسها مقاومت میکنم. وطن پرستی یعنی سعی در تحقق آسایش همه ملت هند. اگر انگلیسها باین مسئله مؤمن باشند من در برابر آنان سر تعظیم فرود خواهم آورد. هر وقت یکنفر انگلیسی دیدم که آماده است که زندگی خود را فدای آزادی ملت هند و جلوگیری از ظلمی که بر ملت هند روا میدارند نماید مانند یک نفر هندی باو احترام خواهم گذاشت.

هندوستان مانند ایتالیا قادر بچنگ نیست مگر اینکه اسلحه بدست بیاورد. بنظر میرسد تو در این موضوع فکر نکرده‌ای. انگلیسها سر تا پا مسلحند، از این موضوع نمی‌ترسم لیکن واضح است که مقابله با آن مستلزم مسلح ساختن هزاران نفر هندی است. و وقتی اسلحه بدست آوردیم برای رسیدن به هدف چند سال وقت لازم است؟ از طرفی مسلح ساختن هند بمیزان وسیع یعنی تغییر دادن هند بصورت یک کشور اروپائی بطوریکه شبیه اروپا و بدبخت بشود. خلاصه مطلب اینکه هند نمونه تمدن اروپائی گردد. اگر خواست شما اینست بنظر من بهتر است که انگلیسها در کشور ما بمانند و مبارزه ما محدود به تحصیل منافع کوچک بشود و باین ترتیب فرصت از دست خواهد رفت. لیکن باید بگویم که ملت هند اسلحه بدست نخواهد

گرفت و این کار خوبی است .

خواننده - تودرو قایع غلّو می‌کنی ، ضرورت ندارد همه مسلح شوند تا مبارزه را شروع کنند ، اول از ترور انگلیس ها شروع میکنیم و وحشت بوجود می آوریم . سپس مردان مسلح ما به جنگ علنی دست میزنند . ممکن است در این مبارزه دویست و پنجاه هزار نفر از دست بدهیم لیکن آمادگی کشور را بوجود آورده ایم . به جنگهای پارتیزانی دست میزنیم و خود را از شر انگلیسها خلاص میکنیم .

ماندی - بعبارت دیگر - شما میخواهید هند مقدس را آلوده کنید . آیا از فکر آزاد کردن هند بقدرت اساجه و ترور بر خود نمی لرزید . وظیفه بما حکم میکند که خود را فدا کنیم . ترور از ترس ناشی است . چه کسی را میخواهید بوسیله ترور آزاد کنید؟ این خواست میلیونها نفر هندی نیست ، و از این قبیل وسائل جز کسانیکه بمرض تمدن جدید مبتلا هستند کسی دیگر دفاع نمیکند . کسانیکه بوسیله این جرایم به حکومت برسند ملت هند را نمیتوانند سعادت مند سازند . اشخاصی که ایمان دارند که کار « دینگرا » و کارهای مشابه آن فوایدی برای هند داشت خود را فریب میدهند . « دینگرا » مرد وطن پرستی است لیکن کور کورانها کشور خود را دوست میداشت و خود را فدای اشتباه ساخت و نتیجه نهائی این اعمال ناگزیر بد بود .

خواننده - ناگزیری قبول میکنی که این ترورها انگلیس ها را مضطرب ساخت و ترس بود که « لرد مورلای » را وادار بانجام اصلاحات نمود .

گماندی - انگلیسها در عین ترسوئی شجاعند. تصور میکنم بکار انداختن باروت تفنگ ب سرعت افکار آنان را تغییر میدهد. احتمال دارد که « لرد مورلای » تحت عامل ترس این کار را کرده باشد. لیکن چیزیکه بوسیله ترور بدست می آید دوام آن بیش از دوام مدت ترور نیست.

- ۱۶ -

قوه خشونت

خواننده - نتایج بدست آمده بوسیله ترور دواش بیش از خود ترور نیست؟ حرف تازه ایست که میزنی، آیا میدانی چیزی را که بخشیدند طبعاً نمیتوانند پس بگیرند؟

گاندی - موضوع خلاف اینست. بیانیه ۱۸۵۷ در نتیجه انقلابی بود که در هند بوقوع پیوست و صدور آن بخاطر اعاده آرامش بود. وقتی ملت اطمینان پیدا کرد که آرامش تضییع و حفظ شده است آثار بیانیه از بین رفت. اگر مانع من از دزدی ترس از دستگیری باشد پس وقتی که ترس نباشد دزدی خواهم کرد. این تجربه تقریباً عمومیت دارد. وقتی بدانیم

که با ترور میتوانیم تقاضای خود را بقبولانیم متوسل به ترور می شویم .
خواننده - آیا اعتراف میکنی که گفته‌های تو دلیل علیه تو است؟
 تو میدانی که انگلیس‌ها تقاضاهای خود را در کشور خود بوسیله ترور بدست آوردند. میدانم که تو گفتی آنچه که بوسیله ترور به دست آمده است بیفایده است لیکن این موضوع مؤثر در بازجوئی‌های من نیست ، هندی‌ها تقاضاهای بی ارزشی را مطرح کرده و بدست آورده‌اند ، نکته‌ای که میخواهم دوباره بگویم اینست که : هندیان به تقاضاهای خود رسیده‌اند .
 اهمیت وسائلی که بکار برده شده در چیست؟ برای چه سعی نمیکنیم که بهدفعهای خود برسیم ، هدف‌هایی که نتایج خوبی دارد اعم از اینکه بهر وسیله حتی استعمال قوه قهریه باشد؟ آیا باید قبلاً در اطراف وسایل فکر کنم تا جائیکه دزد بخانه ام رخنه کند؟ وظیفه من راندن دزد است چنین بنظر میرسد که تو میگوئی این کار بیفایده است. از شکایت و عریضه نوشتن هیچ سودی عاید نخواهد شد . پس چرا نباید قهوه قهریه بکار ببریم ، تاچیز هائی را که تا کنون بدست آورده‌ایم حفظ کنیم؟ ممکنست بوسیله ترور مادامیکه ایجاب میکند حالت ترس بوجود آوریم. آیا تصور میکنی که اعمال قوه قهریه جهت جلوگیری از دست زدن کودک بآتش بد است؟ باید باین یا آن صورت در مساعی خود موفق شویم .

گماندی - حرفهای تو قانع کننده است و خیلی‌ها را فریب داده است، منم سابقاً دلائلی نظیر این اقامه میکردم لیکن مسائل را امروز روشن تر می بینم و میکوشم چشمهای تو را باز کنم. از اینجاشروع کنیم: چون انگلیسها در کشور خود قوه قهریه بکار بردند ما هم باید تقاضاهای خود را با اعمال قوه قهریه پیش ببریم . صحیح است که آنها قوه قهریه بکار بردند و ما هم باین

کار قادریم لیکن ما نتایجی غیر از آن نتایج که انگلیسها بدست آورده اند بدست نخواهیم آورد. تو در این موضوع شاید موافق باشی که این نتایج آن چیزی نیست که من میخواهم. خطای بزرگی است اگر معتقد شویم که بین وسیله و هدف رابطه ای نیست. این اشتباه، مردان بزرگی را به ارتکاب بزرگترین خطا و جرائم کشانده است. مثل اینست که بگوئیم از درخت بی ثمر میوه بدست خواهد آمد. کسیکه میخواهد بر دریاها بگذرد ناگزیر است سوار کشتی شود، و اگر بخواهد با ماشین از آن بگذرد ناگزیر غرق خواهد شد.

حکمتی که در حد ذات خود ارزش دارد اینست که: «این چنین مخلوقی از طرف این چنین خدائی آفریده شده» معنی این حکمت راقب ماهیت کرده و مردم از آن غافل مانده اند. وسیله مانند تخم است و هدف مانند گیاهی است که از این تخم رسته است. همان ارتباطی که بین تخم و گیاه است بین وسیله و هدف هم هست. ممکن نیست مردم نعم الهی و عبادت خدا را کنار گذاشته و به ابلیس سجده بر ندبه بنید مردم کسی را که میگوید: «دوست دارم عبادت خدا را بکنم و برای من اهمیت ندارد که این عبادت بوسیله ابلیس صورت بگیرد، از جاده حقیقت منحرف میدانند. آنچه می تازی دروخواهی کرد. سال ۱۸۳۳ انگلیسها با اعمال قوه قهریه توانستند دامنه رأی گیری را توسعه دهند لیکن آیا اعمال قوه قهریه آنان را موفق با دارة امور کشور ساخت؟ آنها حق رأی گرفتن را میخواستند و بوسیله قوه جسمانی آنرا بدست آوردند. لیکن اجازه بدست آوردن حقوق صحیح فقط بوسیله انجام وظیفه ممکنست. و انگلیسها این نتیجه را بدست نیاوردند. بهمین علت است که هر فردی در انگلستان جهت

گرفتن حق خود قوه قهریه اعمال میکند. ولیکن هیچکس در مورد وظیفه خود فکر نمیکنند. در کشوری که هر فرد حق خود را می طلبد چه کسی میتواند این حق را باو بدهد؟ و بچه کسی این حق داده میشود؟ من ادعا نمیکنم که در انگلستان هیچکس وظیفه خود را انجام نمیدهد لیکن این وظیفه با حقی که او مطالبه میکند متناسب نیست؛ بهمین جهت است که حق آنان بار سنگینی است که بر دوش آنان گرانی میکند. آن چیزی را که درو میکنند متناسب با آن چیزی است که کاشته اند. وسائیل باهدفها تناسب دارد. اگر بخواهم ساعت تو را از دست تو بگیرم باید با تو کشمکش کنم، لیکن اگر بخواهم ساعت تو را بخرم باید قیمت آنرا بتو بدهم و اگر خواستم ساعت را بمن هدیه کنی وظیفه دارم که هدیه کردن آنرا از تو تقاضا کنم؛ پس با مطالعه وسائلی که اعمال می شود ساعت یا بسرقت رفته و یا ملک قانونی من شده و یا بهدیه بخشیده شده است و می بینی که وسائیل مختلف نتایج مختلف دارد. آیا بازهم در نظر خود مبنی بر اینکه وسائیل بکاررفته اهمیت ندارد مصّری؟ اکنون مثالی را که در مورد سارق زدی و گفتمی را ندن سارق لازم است در نظر میگیرم. من با عقیده تو مبنی بر اینکه دزد را باید بهر وسیله که ممکنست بیرون کرد موافق نیستم. اگر پدر من برای سرقت وارد منزل من شود در اینصورت من طور دیگری رفتار میکنم، و اگر دوست من مرتکب سرقت از منزل من شد رفتار دیگری دارد و بالاخره در صورتیکه سارق بیگانه باشد رفتاری جدا از دو رفتار اول با وی میکنم.

اگر سارق اروپائی بود در آنصورت با طریقه‌ای که بکلی با طرق دیگر متفاوت است باید با او معامله کرد اگر سارق ضعیف الجثه باشد

يك طور عمل میکنم و اگر زورمند باشد طور دیگر. اگر سارق مسلح بود در آن صورت هیچ عکس العملی از خود نشان نمیدهم. اینها بود سلسله عکس العمل های من.

فرض کنیم هنگام ورود سارق، من خود را بخواب زدم حال میخواهد سارق پدر من یا شخص بیگانه باشد. اگر هر دو مسلح بوده و بر من تفوق دارند بهتر است مانع کارشان نشوم در حالیکه در مقابل عمل پدرم من از راه ترحم گریه میکنم ولیکن در برابر شخص بیگانه خشمگین میگردم. چنین است تفاوت موضوع در قبال وضع مختلف. ممکن است عکس العمل من و تو در مقابل چنین مسئلهای یکسان نباشد. لیکن در برابر پدرم من میدانم در هر حال چه باید بکنم. لیکن این راه حل ممکنست باعث ناراحتی تو بشود و با من با صراحت حرف نزدنی پس بهتر است تو را بحال خود واگذارم تا اگر توانستی خودت راه حل پیدا کنی. مفهوم تمام این مطالب این بود که برای هر حالت مختلف راه حل مختلفی لازمست. آیا بالاخره فهمیدی که هر وسیلهای صلاحیت طرد سارق را ندارد. باید در جستجوی طریقه‌ای بود که از طرق دیگر در وضع بخصوص متناسبتر است. در نتیجه وظیفه بتو حکم نمیکند که دزد را بهر وسیله که بدست آوردی بیرون کنی.

در تحلیل خود پارا از این فراتر گذاشته و میگوییم: مرد مسلحی مال تو را بسرقت برده است و تو در باره آن فکر میکنی، تو در اینموقع احساس غضب میکنی و تصمیم میگیری این مرد ناپاک را مجازات کنی، البته بخاطر مصلحت همسایگان و نه بخاطر مصلحت خود، پس عده‌ای مسلح جمع میکنند که بخانه او حمله برند و این خبر بگوش سارق میرسد و

فرار میکند. پس بنوبه او هم دشمن تو می شود و رفقای خود را جمع میکند و میخواید در روز روشن با تو معامله بمثل کند، تو چون قوی هستی از دزد و یاران او نمی ترسی و در انتظار رسیدن آنها می مانی در این بین دزد به اذیت کردن بهمسایگان تو دست زده و آنان شکایت نزد تو می آورند، تو به آنها میگوئی که برای نجات آنان اقدام خواهی کرد و همسایگان در جواب میگویند که پیش از این دزد با آنها کاری نداشت و چون تو علیه او بمبارزه برخاسته ای دست به آزار آنها زده است. تو در این موقع متحیری که چه باید بکنی زیرا بهمسایگان خود علاقه مندی و حرف آنان درست است. پس چه باید کرد؟ اگر از تعقیب دزد صرف نظر کنی حیثیت تو از بین رفته است، پس به همسایگان خود میگوئی: «نگران نباشید مال من مال شماست بشما اسلحه داده و بکار بردن آن رایاد میدهم تا این دزد حيله گر را تعقیب کنید و نگذارید بشما تجاوز کند» در چنین موقعی موضوع بغر نجتر شده و تعداد دزدان افزون گشته است و همسایگان به دردسر افتاده اند. تو میخواهی از دزد انتقام بگیری، اطمینان تو بر خویش متزلزل شده است و ترس حمله دزدان جای شجاعت نفس را گرفته است. اگر این نسبت را تعقیب کنیم می بینی ابداً مبالغه نمیکنم «این یکی از آن طرق بود که بحث کردم. اکنون طریق دیگر را بحث میکنم. اگر این مرد مساح را با نظریك برادر جاهل بنگری و تصمیم بگیری با او با عقل و سرفرصت صحبت کنی و بخود تلقین میکنی که او هم مانند تو است. تو علت سرقت او را نمیدانی لیکن مصممی تا حدود امکان این خصیصه را از بین ببری. در خلال اینکه تو مشغول این فکری سارق برای ارتکاب سرقت دیگری مراجعت میکند و بجای اینکه بخشم

آئی بر اور رحم می آوری، فکر میکنی عادت دزدی يك نوع بیماری است . درها و پنجره های خانه را باز میگذاری و خود میروی میخوابی، پس از اینکه نقشه تو بسهولت انجام شد، دزد بر میگردد و از مشاهده این منظره وحشت برش میدارد، با همه اینها مواد لازم را می دزد ولیکن فکرش نگرانست و میخواهد از کار تو اطلاعاتی بدست بیاورد و بمردم خبر ببرد که صاحب خانه مرد شریف خوش طینتی است . و از دزدی تو به میکند و نزد تو آمده از تو بخشش می طلبد . تو احتیاجات او را بر آورده ساخته و عادت دزدی را از سر او بیرون می کنی . او هم بخدمت تو کمر بسته و کار شرافتمندان را پیشه خود میسازد. این طریقه دیگر است. پس می بینیم که وسائل مختلف نتایج مختلف میدهد. من از این تحلیل چنین نتیجه میگیرم که همه سارقین مانند سارق مورد مثال ما هستند، و همه مردم نیز مانند تو رحم و محبت دارند لیکن باید بگویم که نتایج نیک همیشه از وسائل نیک بدست می آید . و اثر نیروی محبت و رحمت اغلب بیشتر از نیروی اسلحه است . استعمال قوه خشونت رنج می آورد اما نیروی رحمت و محبت مطلقاً نتیجه مطلوب میدهد .

اکنون بموضوع نگاشتن عریضه می پردازم. معروفست عریضه ای که پشت سر آن نیروئی نباشد هیچ نتیجه نمیدهد . مرحوم قاضی «راناد» گفته است: عریض ملت را به شرائط زندگی خود واقف میسازد و بمنزله اعلام خطر بدستگاه حاکمه است. اگر نویسنده عریضه مرد آزادی باشد از بلند همتی نویسنده اش حکایت خواهد کرد و اگر نویسنده بنده و برده باشد عریضه از حال بردگی او حکایت خواهد کرد. عریضه ای که با قدرت نوشته شده باشد از جانب مرد آزاد نوشته شده است و اگر مرد آزاد

تقاضاهای خود را بوسیله عریضه مطالبه نماید دلیل نجابت اوست. این قوه بدو صورت تجلی میکند: «اگر خواسته‌های ما را به ما ندهید مورد حمله ما قرار خواهید گرفت.»

این، قوهٔ اسلحه است که در گذشته دیدیم به چه نتایج هولناکی منجر شد. اما طریق دیگر تجلی این قوه عبارتست: «اگر با نظر ما موافقت نکنید دیگر هیچ گاه هیچ چیز از شما نخواهیم خواست. شما نمیتوانید بما حکومت کنید، ما شما را بحال خود میگذاریم تا هر چه میتوانید بکنید در حقیقت دیگر ما با شما معامله نخواهیم کرد»

این قوه را قوهٔ روحی نام می‌نهند یا بشکل ساده و صریح نام آن مقاومت منعی است. این قوه ایست که هرگز شکست نمیخورد. کسیکه این قوه را اعمال میکند وضع خود را کاملاً میداند. یکی از ضرب‌المثل‌های قدیمی ما میگوید: «يك كلمه نه ۳۶ بیماری را دوا میکند» قوهٔ اسلحه از مقابله با قوهٔ دوستی و روح عاجز است. اکنون آخرین مثال تورا بحث میکنم و مر بوطست به بچه‌ای که فکر میکند پای خود را در آتش فروبرد. تو از این مثل هیچ سودی نخواهی برد. حقیقتاً با این بچه چه باید کرد؟ فرض کنیم این بچه قوی است و تو از عهدهٔ آن بر نمی‌آئی و خود را بسوی آتش پرت میکنی در این موقع تو فقط دو راه حل داری: یا او را بکشی که خود را با آتش نیفکند و یا اینکه با فداکاری ناظر سوختن او بشوی. تو او را نخواهی کشت و اگر قلبت آکنده از محبت باشد یقیناً تا آنجا پیش خواهی رفت که خود را پیش پای او انداخته و مانع از آتش گرفتن او خواهی شد.

هر عملی انجام‌دهی منظورت بکار بردن قدرت جسمی نیست،

من یقین دارم که تو از قدرت جسمی در اینجا هیچ طرفی بر نمی بندی و با وجود اینکه قدرت جسمی پست ترین انواع قدرتت، قدرت جسمی مانع از این نمی شود که کودک خود را با آتش نینفکند. بیاد داشته باش که توفیقا کار کودک را باین طریق انکار نکرده ای بلکه فقط بخاطر مصلحت خصوصی طفل رفتار میکنی و از قدرت خود بخاطر حفظ مصالح طفل استفاده میکنی. باینجهت مثل تو با وضع انگلیس ها منطبق نیست. تو رقتی دره قابل انگلیسی ها قدرت بکار میبری در راه مصلحت خود یعنی مصلحت ملت خود اقدام کرده ای که در اینمورد مجال صحبت از رحمت و محبت نیست. اگر بگوئی که کارهای انگلیسها شرارت آمیز است و آتش را مثال بزنی که آنان بعلت جهالت مرتکب آن اعمال می شوند و وضع آنان بوضع کودک شبیه است و تو حمایت از کودک را دوست داری، لازم است مسئولیت ارتکاب اعمال شریرانه را اعم از اینکه مرتکب چه کسی باشد قبول بکنی، و خود را همانطوریکه در مورد کودک شرور فدا میساختی فدا سازی. اگر تو حقیقتاً چنین ترحمی را احساس میکنی از صمیم قلب موفقیت تو را آرزو میکنم.

-۱۷-

مقاومت منفی

خواننده - چیزی را که توقوۀ روحی یا حتمی نام نهاده‌ای وجود آن ثابت شده است ولی معتقدم هیچ کشوری بوسیله این قوه ایجاد نشده است. و نیز معتقدم تنها مجازات جسمی است که مانع از ارتکاب جرم می‌گردد.

گاندی - تولیداس شاعر گفته است: «رحم و دوستی اساس مذهب است و خود خواهی اساس جسم است مادامیکه انسان زنده است نباید خالی از محبت باشد». این سخن عین حقیقت است و نظیر دو دو تا چهار تا است. من باین گفته ایمان دارم. نیروی محبت بعینه نیروی روح و یا حقیقت آنست و دلیل ادامه فعالیت روح میباشد. دنیا بدون محبت محو

شدنی است. می بینم تو علاوه از این از من دلیل تاریخی میخواهی. قبلاً باید بدانیم تاریخ چیست؟ در زبان کجراتی مقصود از این جمله عبارتست از اینکه «دنیا باین شکل پدید آمده است» اگر مقصود از تاریخ این باشد آوردن مثالهای متعدد وقایع کننده آسانست. لیکن اگر منظور از تاریخ منحصر آذکر وقایع و روابط بین سلاطین و امرا باشد برای نشان دادن قوه روحی و یا مقاومت منفی هیچ مثالی نمیتوان آورد. نقره را نباید در معدن قلع جستجو کرد. تاریخ به ترتیبی که می شناسیم عبارت از یک سلسله جنگهای جهانی است. انگلیس ها مثلی دارند که میگویند: «ملل سعادت مند و ملت هائی که جنگ نداشته اند تاریخ ندارند» تاریخ بما کیفیت زیستن و کیفیت دشمنی و جنگ و کشتار سلاطین را یاد میدهد. اگر حوادثی دیگر اتفاق نمی افتاد دنیا مدت ها پیش از صفحه روزگار محو شده بود. اگر تاریخ جهان با جنگها شروع میشد قاعدتاً اکنون نباید هیچ انسانی در قید حیات باشد. جنگها غالباً بر ضد بعضی از ملل بر پا شده است مانند سکنه اصلی استرالیا که جنگجویان آنان را از صفحه روزگار محو کردند. خوب ملاحظه کن سکنه اصلی استرالیا از قوه روحی بمنظور دفاع از خود استفاده نکردند. پیش گویی اینکه استرالیائیهای کنونی نیز بهمان سر نوشت قربانیان خود دچار خواهند شد غیب گوئی نیست. کسیکه به شمشیر زنی مشهور می شود با زخم شمشیر کشته خواهد شد. در میان ما مثلی است که میگویند: «شناگر حرفه ای بالاخره در حال شنا غرق خواهد شد».

در حقیقت وجود این عده بشر در قید حیات در جهان دلیل اینست که قدرت در نیروی اسلحه متمرکز نشده بلکه در نیروی حقیقت و محبت

متمرکز گشته است. بزرگترین دلیل این مدعا اینست که جهان با وجود جنگهای خانمانسوزهنوزهم پایدار است.

حیات میلیونها نفر بر روی زمین به فعالیت نیروی حقیقت و محبت متوقف است. روزانه هزارها عداوت قبیله‌ای بر طرف میگردد، دهها کشور در حال صلح با یکدیگر بسر میبرند بدون اینکه تاریخ از آنها سخنی بمیان آورد. در حقیقت تاریخ فقط حوادثی را یادداشت میکند که کار نیروی محبت و روح را قطع میکند. وقتی دو برادر باهم بجنگند، ویکی از آنان از جنگیدن توبه کند، احساس محبت را که در نهاد او خفته است بیدار میسازد، در نتیجه هر دو بصلح و صفا میگردند. انسان چیزی را که حادث می شود در نظر نمی گیرد. هنگامیکه دو برادر باسلحه متوسل شدند عداوت در کار دخالت میکند. عداوت یکی از اشکال نیروی خشونت است و در نتیجه مشورت شخص باو کیل یا بدلیل دیگری بروز میکند، عداوت بین دو نفر در جراید منعکس میگردد و نقل محفل همسایگان شده و در تاریخ برای خود جائی باز میکند.

مسئله ای که در مورد خانواده و جمعیت صادقست در مورد ممالک نیز صادقست، موجبی نیست تصور کنیم قانونی که در میان خانواده ها حکومت میکند در میان ملت ها حاکم نیست. پس تاریخ عبارت از سلسله گسیختگی های حاصله در مجرای طبیعی اشیاء است. و مادام که قوه روحی امر طبیعی است تاریخ سخنی از آن بمیان نخواهد آورد.

خواننده - واضح است که ما نمیتوانیم از این نوع مقاومت منفی که از آن سخن میگوئی در تاریخ نمونه ای پیدا کنیم. لیکن این مانع از آن نیست که در ماهیت این گونه تعبیر با یکدیگر تفاهم حاصل کنیم:

– مقاومت منفی – در این موضوع بهتر است بیشتر بحث کنیم.

فغاندی – مقاومت منفی طریقه ایست که خلاصه آن عبارت است از حمایت انسان از حقوق خود بوسیله قبول رنج : این درست مخالف مقاومت مسلحانه است. هنگامیکه من انجام کاری را که مغایر وجدان و باطن من است رد میکنم در این هنگام من از نیروی روحی استفاده کرده ام. اگر دولت قانونی وضع کرد که مخالف وجدان من بود و در اثر عدم قبول من دولت مجبور به لغو آن قانون گردید در این صورت من نیروئی را بکار برده ام که نام آنرا نمی توان نیروی مادی گذاشت .

در صورتیکه در عین عدم قبول آن قانون مجازات ناشیه از رد آن قانون را تحمل کردم نیروی روحی که مستلزم فدا کاری منفی است بکار برده ام .

هر کس اعتراف دارد که فدا کاری نفسانی بالاترین نوع فدا کاری است . اگر این نیرو برای تقاضاهای غیر عادلانه بکار برده شود از نتایج آن جز شخصی که آنرا بکار برده است دیگری متضرر نخواهد شد. و هیچ کس مجبور نیست نتایج اشتباه آمیز آنرا متحمل گردد.

در ازمنه مختلف اشخاصی مرتکب اعمالی شده اند که بعدها اشتباه بودن آن آشکار شده است ، هیچ کس نمیتواند ادعا کند که عالم به حقیقت است یا چیزیکه بنظر او صحیح نمیداننا صحیح است ، فقط میتواند بگوید که این شیئی بنظر او ناصحیح است زیرا هر شخصی در قضاوت خود با شیاء آزادی عمل دارد. نتیجه اینکه انسان نباید عملی را که بنظرش بد میرسد انجام دهد ، و همواره نتایج اعمال خود را ولو هر چه باشد تحمل کند .
چنین است سر تطبیق نیروی روحی

خواننده - پس باین ترتیب تو آماده‌ای که قوانین را تحقیر کنی این عمل صراحتاً تمرد است. ما مردم را همیشه ملتی حساب میکنیم که بقوانین احترام میگذارد. آیا میتوانم بگویم تو باین ترتیب از افراطیها هم تجاوز کرده‌ای. آنها میگویند که باید قوانین موضوعه را محترم شمرد لیکن اگر قوانین موضوعه بدبود ضروریست که مسئولین وضع قوانین را در صورت ضرورت با اعمال قوه قهریه طرد کرد.

گماندی - تو اعم از اینکه از احکام قوانین اطاعت کنی یا نکنی، این موضوع برای من و تو اهمیت ندارد. من سعی میکنم که بشناسم حق چیست و اقداماتی که بموجب حق انجام میدهم چه میباشد؟ صرف اینکه ماملتی هستیم که قوانین را محترم میشماریم منظور از این بسادگی عبارتست از اینکه ما طرفداران مقاومت منفی هستیم. مادامیکه قانونی اعجاب ما را بر نیانگیخته است، ما بسر کوبی و اضعن این قوانین متوسل نمی شویم. بلکه بسادگی از اطاعت بآن قوانین سرپیچی میکنیم و در نتیجه سرپیچی مورد رنج و آزار قرار میگیریم. اگر ما باطاعت از قوانین ملزم شویم اعم از اینکه این قوانین خوب یا بد باشد این مفهوم جدیدی است که در گذشته از اینقرار نبوده است. زیرا مردم وقتی قوانین اعجاب آنان را بر نیانگيخت بآن بی اعتنا می مانند. و رنج عدم اطاعت از قوانین را بر خود هموار میسازند.

اطاعت از قوانینی که مخالف وجدان باطنی انسانست مخالف شرافت بشری شمرده می شود و قوانین لامذهبی نوعی بردگی است، اگر دولت ما را مکلف سازد که لباس بپوشیم و مالخت باشیم آیا این کار را میکنیم؟ البته اگر خواستار مقاومت منفی باشیم چاره ای نیست جز اینکه بگویم من این دستور

و قانون را قبول ندارم . ما خودمان را باید تا آن حد فراموش کنیم که
بهر قانونی که حقارت و خفت آوراست بی اعتنا باشیم .

کسیکه در زندگی برای خود ارزش قائلست غیر از خدا از هیچ
انسانی ترس ندارد. او باطاعت از قوانین موضوعه از طرف بشر ملزم نیست
و دولت این انتظار را از او ندارد. دولت بمن و تو نمیگوید «این کار را بکن
یا آن کار را نکن» بلکه میگوید: «اگر این کار را کردی تعقیب خواهی شد»
ما تا آن درجه تنزل نکرده ایم که مانند يك وظیفه و مذهب هر چه قانون
امر کرد انجام دهیم .

اگر انسان قادر بفهم این نکته باشد که اطاعت بقوانین ظالمانه
موضوعه مخالف طبیعت بشری است ، در این صورت هیچ عصبانی دروی مؤثر
نخواهد بود . اینست راه صحیح استقلال ذاتی .

کفر است اگر بگویم اقلیت ملزم است از نظر اکثریت تبعیت کند.
اغلب اوقات بوضوح روشن شده است که تصمیم اکثریت اشتباهست و حق
با اقلیت است. اجرای اصلاحات در اصل بنظر اقلیت مربوطست که مخالف
اکثریت است . اگر ضرورت ایجاب کرد که انسان فن دزدی و سرقت را
فرا گیرد تا به دستجات سارقین بیوندد آیا باید مردم شرافتمند از این
ضرورت تبعیت کنند ؟

مادامیکه این خرافه بین مردم شایع است که مردم ملزم باطاعت
از قوانین ظالمانه اند بندگی آنان ادامه دارد . و جز مقاومت منفی هیچ
نیروئی نمیتواند ریشه این خرافه را از میان مردم بر کند .

بکار بردن نیروی خشونت یا استعمال باروت تفنگ مخالف مقاومت
منفی است . ومعنی آن اینست که ما با قوه قهریه میخواستیم بمقصود خود

برسیم . واضح است که وقتی اعمال قوه قهریه تجویز شد دشمن حق دارد متقابلاً قوه قهریه اعمال کند . این مسئله ایست که امکان هر گونه تفاهم بین طرفین را سلب خواهد کرد . معتقد شدن باعمال قوه قهریه به نظیر این توهم را تقویت میکند که اسب کوری که چرخ آسیارا می چرخاند قادر به پیشرفت است . مقاومت منفی تنها چاره کسانی است که یقین دارند که ملزم باطاعت از قوانین ظالمانه نیستند . و چاره جوئیهای دیگر نتیجه اش نکبت و بدبختی است .

خواننده - از آنچه گفتی نتیجه میگیریم که مقاومت منفی اسلحه ضعیفاست و اقویا مجازند از قوه قهریه استفاده کنند .

گماندی - این بزرگترین اشتباه است . مقاومت منفی یا استعمال اسلحه ای که درد دنیا نظیر ندارد ، چگونه میتوانی بگوئی مقاومت اسلحه ضعیفاست ؟ کسانی که نیروی جسمی دارند از شجاعتی که مقاومت منفی احتیاج دارد بی بهره اند .

آیا تو معتقدی که اشخاص ترسو قادرند اطاعت از قوانین را رد کنند؟ ما افراتیون را و کیل مدافع خشونت میدانیم ، آنها برای چه از اطاعت بقوانین صحبت میکنند؟ ما آنها را باین کار نمیتوانیم واقف سازیم زیرا آنان قادر بانجام خلاف آن نیستند . وقتی که انگلیسها از کشور رانده شدند و زمام حکومت بدست افراتیون افتاد . این دفعه نوبت آنهاست که ما را ملزم باطاعت از قوانین ظالمانه خود بکنند زیرا این قانون اساسی آنهاست . کسیکه مقاومت منفی را اعمال میکند میگوید حتی با کمک توپ هم نمیتوانند او را وادار باطاعت از قوانین ظالمانه بکنند .

بمن بگو بنظر تو شجاعت بر چه کسی لازم است ؟ کسیکه پشت توپ

سنگر گرفته و آتش میکند و هدف مقابل را قطعه قطعه میسازد؟ یا کسیکه با چهره متبسم خود را بدهانه توپ نزدیک میکند؟ کدام یک از آنان حقیقتاً جنگاورند؟ شخصی که با مرگ دست بگریبانست یا شخصی که بر سر دیگران باران مرگ فرو میبارد؟ تصدیق بکن که مرد بی شجاعت و بی شرافت قادر بمقاومت منفی نیست. من با تو در این خصوص موافقم که مرد ضعیف الجثه میتواند مقاومت منفی بکند. یک مرد مانند میلیونها فرد قادر بمقاومت منفی است. زنان هم در این مقاومت استعداد مردان را دارند. این مقاومت تمرین جنگی و آشنائی بفن کشتی لازم ندارد. فقط باید انسان مسلط بر نفس خود باشد، کسانیکه قادر بر تسلط بر نفس خویش باشند مانند سلطان جنگل آزادند و با وسعت نظر خود قادرند صفوف دشمن را درهم بشکافند..

مقاومت منفی در حقیقت شمشیر دو دم است. در هر وضعی میتوان آنرا بکار برد. کسیکه از مقاومت منفی استفاده میکند زندگی اش پر برکت است. مخالفین مقاومت منفی بدون ریخته شدن قطره خونی مجبور به عقب نشینی خواهند شد. مقامت منفی اسلحه ایست که هرگز کند نمی شود و نمیتوان آنرا بغنیمت گرفت. مبارزه با اسلحه مقاومت منفی هیچ تلاشی لازم ندارد. شمشیر مقاومت منفی هرگز بغلاف نمیرود. در حقیقت آنچه بنظر مستبعد میرسد اینست که تصور کنی مقاومت منفی تنها سلاح ضعفاست.

خواننده - گفתי مقاومت منفی از مختصات هندیها است. آیا

هندیها هیچگاه ارتوپ استفاده نکرده اند؟

گاندی - بدون تردید هند بنظر تو از چند راجه و امیر تشکیل شده

است. لیکن بنظر من هند مر کب از میلیونها نفر است که زندگی راجه‌ها و امرا بآنان بستگی دارد.

سلاطین همیشه اسلحه سلاطین را بکار برده اند، سر نوشت بآنان حکم میکند قوه قهریه بکار برند. آنها طالب حکومتند، لیکن کسانی که باید اطاعت کنند به تفنگ احتیاج ندارند. آنان در کشورها و سایر کشورهای جهان اکثریت را تشکیل میدهند. آنان یا باید بکار بردن قدرت جسمی را یاد بگیرند و یا قدرت روحی را. آنان در موقع تعلیم گرفتن قدرت جسمی بدیوانگانی مبدل میگردند. لیکن بعکس هنگام تعلیم گرفتن قوه روحی خصیصه‌ای در آنان بروز میکند که در قبال آنان حکومت راجه‌ها و امرا از حدود شمشیر خودشان تجاوز نمیکنند. مردم پاکیزه اوامر ظالمانه را تحقیر میکنند. مطلقاً دیده نشده است که دهقانان برده شمشیر شوند. آنان از کسانی که شمشیر بکار میبرند هرگز نمی‌ترسند. این قبیل دهقانان اقویائی هستند که بامر گانگ گرفته و مانند اینکه انسان روی تشکی استراحت کند از فکر راه دادن ترس بدل را حتمند. کسانی که مرگ را بحساب نمی‌آورند از ترس آزادند.

ملت هند در صحنه‌های مختلف حیات عملاً مقاومت منقی را بکار بست ما از همکاری با سرانی که اعجاب ما را بر نیانگیخته اند ابامیکنیم. اینست مقاومت منقی.

وضع يك راجه نشین كوچك را در نظر بگیریم. اگر سکنه آن بوسیله دستورات صادره از طرف راجه مورد اهانته قرار گرفته باشند فوراً از آن راجه نشین کوچ میکنند و باعث نگرانی راجه میگردند و او ناگزیر می‌شود از آنان دلجوئی کند و دستورات خود را باطل سازد. نظیر این

پیش آمد درهند زیاد است .

استقلال حقیقی فقط در کشوری تحقق می یابد که مقاومت منفی در قلوب مردم آن کشور ریشه دوانده است .

خواننده - میگوئی تقویت جسم بوسیله ورزش ضرورت ندارد؟
گماندی - هرگز چنین چیزی نمیگویم . مقاومت بوسیله جسمی که آمادگی ندارد مشکل است . بشکل عام تر میتوانم بگویم : بدن ضعیف فکر ضعیف دارد و فکر که ضعیف شد روح قوی نمیتواند باشد . باید قدرت جسمانی را با خودداری از ازدواج در سنین کودکی وزندگی آسوده بهبود بخشیم . اگر از شخص ضعیف البینه ای بخواهی که در جلو توپ بایستد خود را مسخره کرده ای .

خواننده - مطابق آنچه تو میگوئی چنین برمی آید که مقاومت منفی کار آسانی نیست . میخواهم بپرسم چطور انسان میتواند مبارز مقاومت منفی باشد؟

گماندی - هم مشکل وهم آسانست من با پسر ۱۴ ساله ویایماری که بمقاومت منفی متوسل شده بود وهمچنین باشخصی که نیروی جسمی سالمی داشت ومقاومت میکرد بر خورد کردم . و در نتیجه تجربه طولانی معتقد شدم کسانیکه اراده میکنند مقاومت منفی کنند باید پاك بوده وروزه مطلق بگیرند ، از مبادی حقیقت تبعیت کنند وشجاع باشند . پاکیزگی بزرگترین مبدء است . فکر بدون پاکیزگی بمتانت نمیرسد . مردنا پاك قوه مردانگی ندارد وترسو بارمی آید . شخصی که بلذات جسمانی مشغولست نمیتواند جهاد کند . در اینمورد مثال های زیادی هست .

مسئله ای که مطرح است رفتار اشخاص متأهل است . من در این

باره شك ندارم که وقتی زن و مرد مجال آزادی به غرائز خود میدهند مانند حیوانی هستند که تابع غریزه حیوانی هستند و باستانی‌های ادامه نسل تبعیت از غریزه مذموم است. شخصی که مبارزه منقی میکند حتی مایل بداشتن اولاد نیست. بنابراین زن و مرد متأهل هم میتوانند طهارت مطلق خود را حفظ کنند.

بیش از این نمیتوانم در این باره بحث کنم. در این مورد سئوالات متعددی در بر ابر ما مطرح می‌شود. مرد متأهل چگونه مردان چیست؟ البته کسانی که میخواهند در برنامه‌های سنگینی شرکت کنند مجبورند تمام مشکلات را حل نمایند.

همانطور که پاکیزگی برای مبارزان مقاومت منقی لازم است فقر هم برای آنها ضروریست. مطامع مادی با مقاومت منقی یکجا جمع نمیشود. البته منظور این نیست که کسانی که اندوخته و مالی دارند از مال خود چشم‌پوشند بلکه این انتظار از آنهاست که در برابر مال دنیایی اعتنا باشند و حتی آمادگی داشته باشند که آخرین دینار مال و اندوخته خود را در این راه از دست بدهند و از مقاومت منقی دست نکشند.

ضمن صحبت خود گفتم مقاومت منقی یعنی نیروی حقیقت. پس مبارز مقاومت منقی باید بهر قیمتی است از حقیقت دفاع کند. در این جا چند سؤال مطرح می‌شود:

آیا مردی حق دارد بخاطر نجات زندگی خود دروغ بگوید؟ این نکته فقط بخاطر شخصی خطور میکند که مایل است دروغ گفتن را تجویز کند. اشخاصی که همواره دوستدار اطاعت از حقیقتند چنین سؤالی در

برابر خود مطرح نمی‌بینند و احیاناً اگر چنین سؤالی بر آنها مطرح شد راه حل آنرا پیدا میکنند .

بدون شجاعت يك گام هم در راه مبارزه منفی نمیتوان برداشت . مبارزان منفی از هیچ چیز نمی‌ترسند. از مرگ و شکنجه بدست دولت و خویشان و اهمه‌ای ندارند .

نباید گفت که چون چنین عناصری کم یا بند باید از مقاومت منفی دست کشید و از مقید بودن بقواعد مبارزه منفی صرف نظر کرد. طبیعت بانسان امکان تحمل در برابر شکنجه و مشقات عطا نموده است این رفتار بر هر انسانی ولو اینکه در نیت خدمت بکشور خود هم نیست ضرورت دارد.

نباید فراموش کرد که کسانی که میخواهند با اسلحه مبارزه منفی مسلح شوند باید قواعد آنرا بمیزان وسیعی بمرحله عمل گذارند. تنها تمایل و طرفداری از این قواعد در مبارزه کافی نیست بلکه باید در فقر زندگی کرد و پاکیزه ماند و شجاع بود . شجاعت حقیقی یعنی خود حقیقت و احترام از شجاعت بهر نوعی که میخواهد باشد یعنی ترس . دارنده این چهار خصلت که بحث کردیم از کسی نمی‌ترسد . بعکس کسانی که متکی به قدرت جسمانی هستند بالتبع واجد بعضی صفات بیفایده خواهند بود .

در هر حال مجاهدات مردانی که شمشیر بدست گرفته اند خالی از عنصر شجاعت است و هر لحظه‌ای که قلب وی از شجاعت بهره‌مند شد خود بخود شمشیر را از دستش انداخته و از آن بی‌نیاز خواهد شد . مردیکه در دل خسد ندارد به شمشیر احتیاج ندارد .

میگویند مردی که عصار دست داشت وقتی با شیری روبرو گردید طبق عادت غریزی که داشت عصای خود را جهت دفاع بلند کرد. ناگاه متوجه شد که خود را سابقاً مرد شجاعی معرفی میکرد پس عصارا از دست رها کرد و خود را از هر ترسی آزاد یافت.

-۱۸-

آموزش

خواننده - در خلال مباحثات از ضرورت آموزش صحبت نشد. ما
اکثراً از نقص آموزش در کشورمان شکایت داریم. در کشور ما نهضت
آموزش اجباری بتدریج بوجود می آید. مهاراجه «جا کوار» در منطقه
حکمرانی خود پایه آموزش اجباری را گذاشته است. تمام مردم
به کسانی که باین اقدام دست زده اند با نظر مثبت می نگرند و ما نیز به
این عمل مهاراجه تبریک میگوئیم. آیا تمام این مساعی بیهوده است؟

گاندی - اگر ممکن بود که تمدن خود را مترقی تر از تمدنهای
دیگر بدانیم لازم بود که با تأسف شدید اقرار کنیم که تمام مجاهداتیکه
در این باره بکار رفته بیفایده بوده است.

گرچه انگیزهٔ مهاراجه جاگوار و سایرین خالصانه و شایان
 اعجاب است، معذک نتایج مترقبه بر آن را نباید مخفی ساخت.
 منظور از آموختن بشر چیست؟ بطور ساده یعنی بتواند بخواند و
 بنویسد، یعنی ابزاری در اختیار داشته باشد که بتواند خوب یا بد از آن
 استفاده کند. ابزاری که ممکنست بیماری را شفا بخشد یا حال او را بدتر
 سازد در فرهنگ هم بکار میرود.

ما هر روز نکبتی را که فرهنگ ما را بآن سوق میدهد مشاهده
 میکنیم. کمتر کسانی هستند که از آموزش بهمان صورتیکه لازم است
 استفاده کنند. اگر تو با مشاهدات من موافقت کنی خواهی دید که ضرر
 آموزش بیش از نفع آنست. آموزش عادتاً از شناختن حروف شروع
 می شود. آموختن خواندن و نوشتن و شمارش اعداد باطفال آموزش
 ابتدائی را تشکیل میدهد.

هر دهقانی از جهان، معلومات عمومی دارد و زندگی خود را با
 شرافت میگذراند. او میداند که با زن و بچه و خویشان و ساکنین قریهٔ
 خود چطور رفتار کند. بقواعد اخلاقی آشنا و مقید است، ایکن از نوشتن
 اسم خود عاجز است شما برای چه میخواستید او بیاموزد؟ آیا باینوسیله
 سعادت او را زیادتر میسازید یا میخواستید او را از مسیر عادی زندگی خارج
 کنید. اگر منظورتان اینست در اینصورت ممکن نیست که این دهقان
 بفرا گرفتن دانش از خود رغبتی نشان دهد. در نتیجه تبعیت از نهضت
 فکری غربی باین نتیجه رسیده ایم که ملت محتاج بآموزش است بدون
 اینکه سود و زیان آنرا سنجیده باشیم.

اکنون از آموزش عالی صحبت میکنم. من جغرافیا و هیئت و

جبر و هندسه را خوانده‌ام، منظور از اینهمه دروس چیست؟ پروفیسور «هو کسلی» آموزش را چنین تعریف کرده است:

«کسی که آموزش عالی فرا گرفته است میدانند چگونه جسم خود را خدمتگزار اراده خود سازد. کسیکه اعمال جسمی را بسهولت و بطور طبیعی انجام میدهد و از هوش درخشان و منطقی متعجب است مانند ماشینی است که همه اجزای آن هماهنگ و دقیق و منظم کار میکند. کسیکه عقل خود را در معرفت حقائق اساسی طبیعت بکار می‌اندازد... و عواطف خود را بوسیله اراده قوی در راه خدمت بشعور حساس بکار میبرد... کسیکه زشتی انحطاط را درک میکند و بدیگران مانند خود احترام قائل است، تنها چنین شخصی بنظر من از آموزش وسیع استفاده نموده است، چنین شخصی خود را با طبیعت هماهنگ یافته و میدانند چگونه از معلومات خود در شناختن طبیعت به بهترین وجه استفاده کند.»

اگر حقیقتاً فرهنگ اینست که پروفیسور هو کسلی معرفی میکند باید بگویم که علوم جغرافیا و جبر و هندسه و سایر علوم که بر مردم ما بتملك بر احساسات داخلی خود قادر نساخته است. بهمین جهت در آموختن آموزش ابتدائی و متوسطه ضرورتی نمی‌بینم زیرا آموزش مزبور از ما مردانی متکی بنفس بوجود نمی‌آورد. من نمیدانم بچه وسیله‌ای میتوانم وظیفه‌ام را انجام دهم.

خواننده - اگر موضوع از اینقرار است که تو میگوئی باید بپرسم: چه چیز تو را قادر بگفتن اینهمه مطالب نهوده است؟ اگر تو آموزش عالی فرا نگرفته بودی چگونه قادر میشدی اینهمه مسائل را بیان کنی؟

فغاندی - این حرفی است و جواب آن ساده است . ممکن نیست تصور بکنم که اگر من آموزش عالی ندیده بودم زندگیم بیهوده بود . من تأکید نمیکنم که حرف زدن من خدمت بوطن است . لیکن مادامیکه هدف منحصر بفرد من خدمتگزاری است سعی میکنم که خدمتگزاری خود را بکمک آموزش عالی که فرا گرفته‌ام انجام دهم . اگر من این آموزش را در طریق مستقیم بکار بندم نمیتوانم بنوده مردم کمک کنم . اشخاصی نظیر تو نظر مرا بخود جلب میکنند . من و تو با آموزش اشتباهی مسهوم شده‌ایم ، من معتقدم که خودم را از نتایج بد آموزش آزاد ساخته‌ام باینجهت میخواهم تجربیات خود را در اختیار تو بگذارم .

من بشکل مطلق با هر معرفتی مخالف نیستم . لیکن نباید از این معرفت دعا و سحر « کالکامادهوک » درست کنم . باید بدانیم چگونه حواس خود را باطاعت آموزش دهیم ، و اخلاق خود را بر مبنای معینی استوار سازیم . پس از آن اگر در باطن خود انگیزه جهت درک معرفت احساس کردیم ، ممکنست علم آموخته و از حسن آن استفاده کنیم در صورتیکه آموزش را امر ثانوی بدانیم ضروری بماند . شکی نیست که چنین آموزشی باید اختیاری باشد نه اجباری و تقسیمات کلاسی قدیم برای ما کافیت و شناسائی تر کیب حروف عنصر اصلی این آموزش را تشکیل میدهد و هر چه بر روی این عنصر اصلی بنا نهاده شود محکم خواهد بود .

خواننده - لازمست بدانم که تو فرا گرفتن زبان انگلیسی را برای تحصیل استقلال ضروری نمیدانی ؟

گماندی - بلی و نه . آموختن زبان انگلیسی بمیلیونها نفر هندی یعنی برده ساختن آنان . مؤسسه‌ای که «ما کولی» تأسیس نموده است از ما برده تربیت میکند . من گمان نمیکنم که منظور «ما کولی» این بوده است لیکن مناسفانه نتیجه همانست که گفتم . آیا تأسف آور نیست که با زبان بیگانه از استقلال هند دم بز نیم؟ از جمله چیز هائی که جلب توجه مرا میکند اینست که ببینیم ما خود را با نظام اروپائی منطبق ساخته‌ایم . در اروپا رجال آموزش و پرورش مرتب در نظام خود تغییراتی میدهند و در عین نادانی آنرا بوضع ما نیز تطبیق میدهند . اروپائیا میدانند که بچه‌ترتیبی ذخائر ملی خود را با تحول هر منطقه حفظ نمایند .

کشور «گال» قسمت کوچکی از انگلستان است . لیکن مسئولین انگلیسی در آن کشور کوشش زیادی مبذول میکنند که یاد گرفتن زبان گالی را بین سکنه آن کشور توسعه دهند . مستشار انگلیسی «لوید جورج» نخست وزیر انگلیس فعلا نه در تعلیم دادن زبان گالی باهالی گال شرکت میکند ما برای حفظ زبان ملی خود چه کاری انجام میدهیم؟ با زبان انگلیسی سر و دست شکسته‌ای که دانشگاهیان تحت تأثیر آنند با هم صحبت میکنیم ، بهترین افکار خود را بزبان انگلیسی بر زبان می‌آوریم ، مذاکرات کنگره با زبان انگلیسی ادا می‌شود . اگر مدت زیادی وضع بدین منوال باشد ، یقین دارم نسل آینده باعمال ما حمله کرده و بر ما نفرین خواهد کرد .

فرهنگ انگلیسی ما را به بردگی کشانده ، عصیان و تزویر مضاعف شده است . هندیانی که زبان انگلیسی یاد گرفته‌اند در اغفال ملت تردیدی بخود راه نداده ، حکومت ترور را توسعه میدهند ، آیا دفاع از حقوق

خویش بزبان انگلیسی برای ما تأسف آور نیست؟ آیا زشت نیست که وکیل مدافع زبان محلی را نداند و مدافعات او بوسیلهٔ يك مترجم بزبان محلی ترجمه شود؟ بنظر تو این‌ها علامت بردگی نیست؟ در ایجاد چنین وضعی ما مقصریم یا انگلیسها؟ هندیانی که زبان انگلیسی یاد گرفته‌اند کشورشان را به بردگی کشانده‌اند، تفرین ملت متوجه آن‌هاست نه انگلیسی‌ها.

در ابتدا گفتم بلی: و نه. دلایل بلی را شرح دادم، اکنون دلایل «نه» را میگویم.

ما به مرض تمدن گردن نهاده‌یم تا حدی که اکنون امکان ندارد از یاد گرفتن زبان انگلیسی بی‌نیاز شویم. کسانیکه تا کنون زبان انگلیسی را یاد گرفته‌اند هنگام ضرورت میتوانند خوب از آن استفاده کنند. ما در روابط خود با انگلیسها و با بعضی از هندیان هنگامی که وسیلهٔ تفاهمی یافت نمی‌شود میتوانیم زبان انگلیسی را بعنوان وسیلهٔ تفاهم بکار بریم. و باینوسیله تشخیص دهیم که آنها تا چه درجه‌ای در تمدن جدید فرو رفته‌اند. کسانیکه زبان انگلیسی میدانند باید بفرزندان خود بزبان مادری اخلاق یاد بدهند و يك زبان هندی نیز بآنان بیاموزند.

وقتی این بچه‌ها بزرگ شدند میتوانند زبان انگلیسی نیز بخوانند مشروط بر اینکه همواره بیاد داشته باشند که این کار ضرورت ندارد.

یاد گرفتن زبان انگلیسی در هر حال نباید وسیلهٔ کسب منفعت باشد. باید پیش از یاد گرفتن زبان انگلیسی فکر کنیم که چه نتیجه‌ای از آن خواهیم گرفت. هنگامیکه ما به شهادت نامهٔ انگلیسها ابراز علاقه نکنیم آنوقت است که انگلیسها بحرف ما گوش خواهند داد.

خواننده - بجای لغت و زبان انگلیسی باید کدامین نوع آزمایش را گذاشت ؟

گاندی - قبلاً صحبت کردیم اکنون مفصل تر بحث میکنیم . من معتقدم همهٔ زبانهای ملی را باید یاد گرفت . باید کتابهای با ارزش انگلیسی را بآن زبانها ترجمه کرد، و از ادعای خود دایر بمطالعهٔ انواع علوم دست برداشت .

باید تربیت اخلاقی و مذهبی در درجهٔ اول اهمیت قرار گیرد ، و هر هندی روشنفکر باید زبان محلی خود را بداند : اگر هندو است زبان سانسکریتی و اگر مسلمان است زبان عربی و اگر زردشتی است زبان فارسی را باید بداند . همهٔ هندیان باید زبان هندوستانی را خوب بلد باشند . بعضی از هندیها باید هم زبان فارسی و هم زبان عربی را فراگیرند و بعضی مسلمانها و زردشتیها باید زبان سانسکریتی را یاد بگیرند . هندیان ساکن شمال هندوستان باید زبان « تامیلی » را فراگیرند . لیکن زبان مشترک هندیان باید زبان هندوستانی ^۱ باشد . هر کسی آزاد است که با حروف فارسی یا حروف « ناگربسی » بنویسد ، لیکن بر هر يك از هندوان و مسلمانان حصول تفاهم بین خود ضروریست . هر يك از آنان باید نوع حروف هجائی را بدانند و بشناسند . اگر ما باین مرحله برسیم انگلیسها بسرعت کشور ما را ترك خواهند گفت .

خواننده - موضوع آموزش جداً دقیق است .

گاندی - آموزش نه تنها دقیق است بلکه اهمیت اساسی دارد . هند

*- زبان هندی یا هندوستانی زبانی است که ساکنین شمال هندوستان بآن تکلم میکنند . این زبان بعلت حفظ حروف هجائی سانسکریتی بر زبانهای دیگر محلی هند ترجیح دارد .

هیچگاه لامذهب نبوده و لامذهبی در هند ریشه نندوانده است. صحیح است که مسئله تربیت مذهبی مسئله دقیقی است، و مغز انسان از اندیشیدن بآن در دوران می افتد. کسانی که مذهب را یاد میگیرند خود خواه و فریب کارند و ما خواه و ناخواه با آنان اصطکاک پیدا میکنیم. گرچه ملاحا و داستورها و برهمنها زمام امور را در دست دارند لیکن اگر آنان از پیش گرفتن راه مستقیم و صحیح خودداری ورزند باید با نیروئی که تربیت انگلیسی بما بخشیده است آموزش مذهبی را تقویت کنیم. زیرا همانطوریکه سواحل دریا به کثافت آلوده می شود کادرها نیز آلوده می-شوند و باید آنها را تطهیر کرد. مشاهدات من با توده ها منطبق نیست، باید تطهیر را از خود آغاز کنیم. اگر میخواهیم عظمت دیرین هند را تجدید کنیم باید وضع اصلی وی را بوی برگردانیم. تمدن هند باید پیشرفت و عقب ماندگی، اصلاحات و عکس العمل مختلف آنرا بشناسد. مساعی اولیه ما باید بخارج ساختن تمدن غربی از مرزهای هند مصروف گردد. ما بقی خود بخود در دنبال آن درست خواهد شد.

-۱۹-

ماشین

خواننده - هنگامیکه تو از نفی تمدن غربی صحبت میکنی معنقدی که این نفی کلیه اشیا را که با ماشین ارتباط دارد شامل است .
گاندی - این موضوع ، دلسردی را که هنگام خواندن کتاب تاریخ اقتصادی هند تألیف « مستردوت » بمن دست داد تجدید میکند . یادآوری اینموضوع بر من بسیار رنج آور است . ماشین موجب شده است که هند فقیر گردد . زیانی را که « منچستر » بما زده است مشکل است ارزیابی کرد . صنایع و حرف هند بعلت وجود منچستر از بین رفت .

من افکار خود را بغلط تعبیر میکنم . منچستر را چطور می توانیم مورد

مذمت قر اردهیم؟ در حالیکه مالبا سهای بافته شده در منچستر را می پوشیم فقط بخاطر اینکه آنرا در منچستر بافته اند. شجاعت مردم بنگال باعث مسرت من شد. در بنگال صنعت دست بافی دوباره احیا شده است باین جهت که در آنجا هنوز کارخانجات بافندگی ماشینی هنوز دایر نگردیده است. صحیح است که بنگال صنایع دست باف را در بمبئی تشویق میکند، اگر بنگال همه محصولات صنعتی را تحریم میکرد منفعت آن بیشتر بود.

کارخانه بسدبختی اروپا را توسعه داده است. خرابی چکش در صنایع انگلستان را نیز میکوبد، کارخانه رمز تمدن جدید شمرده شده و بیان صحیحی از اوضاع اسف انگیز است.

کارگران بافندگی بمبئی همه برده شده اند. شرائط زندگی زمانی که در این کارخانه ها کار میکنند اسف انگیز است. هنگامیکه کارخانجات بافندگی تأسیس نشده بود زنان بمبئی از شدت گرسنگی در معرض تلف نبودند. وقتی جنون کارخانه در کشور توسعه پیدا میکند آن کشور به بدبختی کشانده می شود. بنظر من اگر هندوستان پولهای زیادی را جهت خرید پارچه های نامرغوب منچستر خرج کند، بهتر است از اینکه کارخانهای بافندگی مملکت را دو برابر سازد. ما وقتی پارچه ساخت منچستر می پوشیم پول خود را دور میریزیم، و اگر در کشور خود منچستر را تقلید کنیم پولهای خود را بحساب خون خودمان حفظ کرده ایم. ما باین وسیله شخصیت خود را از بین میبریم. من کارگران کارخانه ها را بصحت این گفته شاهد میگیرم.

کسانیکه بوسیله کارخانه ثروتمندی شوند از سرمایه داران دیگر بهتر نیستند. اگر بگوئیم رو کفلر هندی بهتر از رو کفلر امریکائی است اشتباه کرده ایم. هند فقیر قادر است آزاد شود، لیکن هند بی اخلاق مشکل است که آزاد شود.

باید با تأسف شدید اعتراف کنم که قانون انگلیسی بوسیله مردان نوکر باب که خود را بخاطر منافع شخصی بانگلیس ها فروخته اند تحکیم یافته است، پول بیشتر مرد را دلیل میکند. در هند عیب بسیار مضر دیگری نیز وجود دارد و آن تشویش زندگی جنسی است و چه بسا نیش افعی ضررش کمتر از این عیب است زیرا نیش افعی فقط بجسم مضر است اما این عیب به جسم و عقل و روح بشر صدمه میزند. باینجهت من نمیتوانم از توسعه صنعت بافندگی ماشینی در هند مسرور باشم.

خواننده - آیا باید در کارخانه ها را بست؟

گماندی - این کار دشوار است. از بین بردن کارخانه هائی که تأسیس شده اند آسان نیست. ما نمیتوانیم جلو کارفرمایان را بگیریم، و کاری جز آنکه بحال آنان طلب ترحم کنیم نمیتوانیم انجام دهیم. بی شك کناره گیری آنان از کارخانه های بافندگی تأسیسی خود امر خیالی است فقط میتوانیم از آنان بخواهیم که کارخانه جدیدی تأسیس نکنند. اگر آنان مردان هوشمندی باشند مسائل را همانطوریکه هست درک کرده و میتوانند از تعداد کارخانه ها بکاهند و اموال خود را صرف احیاء صنایع بافندگی دستی بکنند و محصولات صنایع دستی را خریداری کنند. وضع کارفرمایان هرطوری باشد هیچ چیز مانع از این نخواهد شد که ملت از

خرید محصولات کارخانه‌های بافندگی ماشینی در صورت تمایل انصراف حاصل کند.

خواننده - تو هم‌هاش از پارچه‌های بافته شده صحبت میکنی در صورتیکه محصولات دیگر ماشینی هست که مجبوریم یا ساخته شده آنرا بخریم و یا ماشینهای سازنده آنها را وارد کنیم.

گاندی - صحبت از صنایع شیشه و آهن چه فایده دارد؟ جواب یکی بیش نیست: هند پیش از اینکه این کالاها را وارد کند چه میکرد؟ آن کار را اکنون هم میتواند انجام بدهد. چون میله‌های آهنی بدون وجود ماشین سازنده آن نمیتوان ساخت باید خود را از مصرف کردن این کالا بی‌نیاز کنیم. به زیبایی درخشان مصنوعات شیشه نباید پابند بود، فتیله چراغ را مانند سابق میتوانیم از پنبه بسازیم و چراغ لامپ را از گل و با دست درست کنیم. اگر باین ترتیب رفتار کنیم پول خود را حفظ کرده و «سوادیشی» استقلال ما محکمتر شده است.

خیال باطل است که تصور کنیم همه هندیان میتوانند مستقیماً در این قبیل اصلاحات شرکت ورزند. تصور اینکه مردم میتوانند در یک آن از محصولات صنعتی بی‌نیاز شوند توهم باطلی است. لیکن اگر اندیشه ما سالم باشد میتوانیم ببینیم که از چه محصولاتی میتوان بی‌نیاز شد و تدریجاً از آنها صرف‌نظر کرد. وقتی یکتفراین کار را شروع کرد دیگران از او تقلید خواهند کرد، و نهضت روز بروز وسعت خواهد گرفت، عملی را که رهبران انجام میدهند ملت با طیب خاطر می‌پذیرد.

موضوع سخت و دشوار نیست. من و تو نباید منتظر بشویم که دیگران روش ما را بپذیرند. کسانی که در چنین جهتی پیش نمی‌روند

بزودی همه چیز خود را ازدست میدهند و مستحق اینند که بآنان مردم ترس و لقب نهند مردم با همه ادعائی که میکنند حقیقت را دوست میدارند .
خواننده - در مورد صنایع الکتریسیته و اتومبیل سازی و وسائل

کشتی چه میگوئی ؟

گماندی - سؤال خودت را بشکل عقب مانده تری مطرح می کنی

که هیچ معنی ندارد .

وقتی ما بتوانیم از راه آهن بی نیاز بشویم میتوانیم از اتومبیل معمولی هم بی نیاز باشیم . ماشین مثل در آغوش گرفتن ناراحتی است . ماشین صدها افعی در آغوش دارد . هر کجا که ماشین هست شهرهای بزرگ هست و هر کجا که شهرهای بزرگ است اتومبیل و راه آهن هست . در شهرها مردم چراغ برق روشن میکنند هنوز دهات انگلستان باین افتخار نائل نشده اند . اگر از طبیب با شرفی پرسید بشما میگوید که بهداشت عمومی در شهرها بعلت ازدیاد وسائل صنعتی بدتر شده است . من در بعضی از شهرهای اروپا دیدم که بودجه شرکتهای حمل و نقل را تقلیل میدهند .

من در وارد ساختن ماشین بکشور هیچ منفعتی نمی بینم در صورتی

که در مضرات آن میتوان کتابها نوشت

خواننده - آیا ماشین نافع است یا نافع نیست ؟

گماندی - بعضی اوقات جهت مداوا سم استعمال میکنیم . ماشین

آخرین دم خود را میگذرا ند . کسانیکه گرفتار جنون ماشین شده اند منافع کلانی را با استثمار مردم بدست می آورند . ماشین در حد ذات خود

مضر است و باید تدریجاً خود را از آن بی نیاز کنیم . در طبیعت رسیدن
آنی به هدف پیش بینی نشده است . اگر ماشین را بجای نعمت الهی نکبتی
بدانیم که به همهٔ بشر مستولی شده است ، سیستم ماشینیسیم خود بخود و
تدریجاً از بین خواهد رفت .

-۲۰-

نتیجه و پایان

خواننده - اینطور استنباط میکنم که تو میخواهی حزب سومی تشکیل دهی، زیرا نه افراطی هستی و نه معتدل .

مآندی - اشتباه میکنی . من مطلقاً درباره حزب سوم فکر نمیکنم چونکه ما همه يك جور فکر نمیکنیم ، زیرا میانه روها يك جور فکر نمیکنند . کسانیکه مد نظرشان خدمت کردن است نمیتوانند بيك حزبی متمایل بشوند . من میخواهم هم از افراطیون و هم از معتدلین استفاده کنم . وقتی با این دو دسته در يك مورد اختلاف نظر پیدا کردم با احترام نظر خود را بآنان عرض کرده و بخدمتگذاری ادامه میدهم .

خواننده - در مورد حزبی ها چه میگوئی؟

گانندی - بافراطیون میگویم : « من میدانم شما طالب استقلال هند هستید . لیکن این هدف بسادگی تحقق پیدا نخواهد کرد . هر کس لازمست قسمتی از وجود خود را فدای این آرمان سازد . چیزی را که دیگران بما اعطاء میکنند قانون بیگانه است نه قانون مستقل . بنا بر این اخراج انگلیس ها از هند برای احیاء استقلال کشور کافی نیست . در گذشته توضیح دادم که محتوی استقلال حقیقی چه چیز است .

یزوز اسلحه نمیتوان بر استقلال تسلط یافت . قوه خشونت با طبع هندیان سازگار نیست . باید به نیروی روح تکیه کرد ، و هیچگاه نباید فکر کرد که قوه خشونت در مرحله ای از مراحل ضرورت دارد .

باعتدالیون میگویم : « شکایت نویسی جز تعبیر مخالفت چیز دیگری نیست . عریضه نگاری ضعف ما را نشان میدهد . گفتن این حرف که چاره ای جز قبول قانون انگلیس ها نیست مثل اینست که وجود خدا را انکار کنیم . متأسفانه در هند جز قانون انگلیس چیز دیگری وجود ندارد . فکر سالم مانع از اینست که قبول کنیم وجود انگلیس ها برای هند ضروری نیست .

اگر انگلیس ها هند را بحال خود گذاشته اند نباید معتقد شد که هند مانند بیوه زن ستم کشیده باقی بماند . واسطی که معتقدند وجود انگلیس ها در هند باعث آرامش است و مانع از اینست که هندیها یکدیگر را بکشند ، در اشتباهند . جلوگیری از بروز انفجار مفید نیست ، و اگر پس از بروز زردوخورد و مخاصمات در هند بشود صلح پایداری را در هند مستقر نمود ترجیح میدهم که هم اکنون آتش خصومت شعله ور گردد . در هند برای حمایت از ضعفاً احتیاج به تشکیل حزب سوم نیست .

حمایتی که ما را تضعیف بکنند ضعفا را ضعیفتر خواهد ساخت.

مادامیکه به این نکته واقف نشده ایم نمیتوانیم مستقل بشویم. میخواهم نظریک مردمذهبی انگلیسی را که میگوید «مرج و مرج مستقلانه بهتر از نظم و ترتیبی است که یک کشور خارجی برقرار کرده است» شرح دهم. فکر این مردمذهبی از استقلال، مخالف مفهومی است که من در نظر میگیرم. باید طبق خط مشی خودمان تعلیم گرفته و آنرا بدیگران بیاموزیم. و هر گونه شورش و طغیان را خواه طغیان انگلیسی باشد یا طغیان هندی بر طرف سازیم.

افراطیون و اعتدالیون باید بایکدیگر تفاهم پیدا کنند و موجبی نیست که یکی از آنها از دیگری بترسد و دیگری را تحقیر کند.

خواننده - درباره انگلیس ها چه میگوئی؟

گاندی - محترمانه بآنها میگویم: «من اقرار میکنم که شما بمن حکومت میکنید. در اطراف اشغال هند بوسیله شما بحث بینفایده است. من مخالف ماندن شما در هند نیستم لیکن شماها با همه حاکمیت اگر میخواهید در هند بمانید باید خدمتگذار باشید نه فرمان روا، ما نباید تابع اراده شما باشیم بلکه بعکس شما باید از اراده ما تبعیت کنید. ثروتی را که تا کنون از هند بدست آورده اید میتوانید نگاهدارید لیکن دیگر بشما اجازه داده نخواهد شد که هند را غارت کنید. اگر بر شما دشوار نباشد میتوانید بنظام هندی گردن نهاده و از هر اندیشه ای در بدست آوردن منافع تجارتهی بحساب ملت هند صرف نظر کنید.

تمدن ما مترقی تر از تمدن شماست، اگر این حقیقت را بپذیرید بسیار فایده خواهید برد و اگر نپذیرید مجبورید در کشور هند بهمان طریق

زندگی کنید که هندیها زندگی میکنند. هر عملی که مخالف مذاهب ما است نباید انجام دهید. چون شما حاکم هستید و وظیفه شما بشما حکم میکند که بعبادت هندوان احترام بگذارید، گوشت گاو نخورید، با احترام مسلمانان از خوردن گوشت خوک پرهیز کنید. ما تا کنون بعلت ترس سکوت کرده ایم لیکن خیال نکنید که عمل شما احساسات ما را جریحه دار نساخته است. ما اگر نظر خودمان را بشما نگفته ایم از ترس و یا خودخواهی نیست. دقایق حساس نزدیک است، وظیفه داریم که از خودسخن بگوئیم، ما قراردادهای و محاکمه شما را بهبوده میدانیم و میل داریم آموزشگاهها و دادگاههای قدیمی خود را برپا سازیم. زبان انگلیسی زبان مردم هند نیست، زبان مردم هند هندوستانی است، بهمین علت شما باید زبان ما را یاد بگیرید، ما جز با زبان ملی خود نمیخواهیم با زبان دیگری با شما تفاهم حاصل کنیم.

مخارجی که شما جهت حفظ واحداث خطوط آهن و تعلیمات نظامی صرف میکنید مورد قبول ما نیست، ما باین دو چیز احتیاج نداریم. احتمال دارد که از ترس روسها شما این مخارج را میکنید ما از روسها نمی ترسیم، اگر روسها بکشور ما بیایند از آنان استمداد خواهیم جست. اگر آنروز شما هم در هند بودید میتوانید دوش بدوش ما در استقبال از آنان شرکت کنید. ما با استعمال پارچه های بافت اروپا احتیاج نداریم. پارچه هایی که خود بافته ایم و لوازمی را که خود ساخته ایم مصرف خواهیم کرد. شما نمیتوانید يك پایتان را در منچستر و يك پایتان را در هند بگذارید. همکاری ما با شما جز اینکه منافع ما و شما یکی گردد ممکن نیست. من جسارتاً بشما میگویم شما امکانات نظامی مهمی دارید. نیروی

دریائی شما بی نظیر است . اگر بخواهیم در میدان جنگ با شما بجنگیم عاجزیم . لیکن با وجود این اگر شرائط مرا نپذیرید در اینصورت دل محکومین را با شما بازی خواهم کرد . شما میتوانید ما را سر کوب و با توپهای خود قطعه قطعه کنید ، و بر ضد اراده ما رفتار کنید . لیکن هیچگاه ما بشما کمک نخواهیم کرد . بدون کمک ما شما قادر نیستید حتی يك قدم بردارید . گفته های من در برابر تسلطی که شما مست باده غرور آن هستید خند، آورا است ، لیکن میخواهم هر گونه توهمی را از شما بر طرف کنم . بزودی خواهید دید که ه مستی شما شما را بانتحار سوق میدهد . خنده شما از کوتاه فکری است . من امیدوارم که شما قلباً ملت مذهبی باشید . کشور ما منبع مذاهب است ، و موضوع مربوط بمعرفت علت وجودی ما و شما در هندوستان نیست ، بلکه موضوع مربوط باینست که در جوار یکدیگر چطور باید از پیشرفت بسوی يك هدف از کمک هم برخوردار شویم .

بعضی از انگلیسها که بهند وارد شدند نماینده حقیقی ملت انگلیس نبودند . همانطور هندیانی که تحت تأثیر شما انگلیسی ها قرار دارند نماینده ملت هند نیستند . اگر ملت انگلیس از اعمال شما با خبر شوند اعمال شما را تقبیح خواهند کرد . توده های هند مایل به همکاری با شما نیستند . اگر از تمدن تصویری خود میخواهید خارج شوید با توجه کتب مقدسه هند را بخوانید ، آنوقت خواهید دید که تقاضاهای ما عادلانه است و شما نمیتوانید در هند اقامت، گزینید مگر اینکه تقاضاهای ما را اجابت کنید . شما میتوانید چیز هائی بما یاد داده و چیزهای جدیدی از ما فراگیرید . این کار بنفع مشترك ما و شما و تمام مردم دنیا است . روابط

ما و شما باید بر اساس مذهبی استوار باشد .

خواننده - در باره ملت چه میگوئی؟

گاندی - ملت کیست؟

خواننده - ملت همانهایی هستند که ما در جریان صحبت خود در باره آنها فکرمی کردیم . کسانی که تمدن اروپائی بر آنان اثر گذاشته و با اشتیاق طالب استقلالند .

گاندی - در مورد آنان میگویم : هندیانی که از صحبت حقیقی اشباع شده اند قادرند با انگلیس ها مقابله کنند آنها یقین دارند که تمدن هندی راجحان دارد و تمدن اروپائی جز آتش هیزم چیز دیگری نبوده و مانند سایر تمدنها محکوم بزوال است . کسانی که دوستی احساس کرده و قدرت روحی دارند در مقابل قوه خشونت سر فرود نمی آورند و خود مایل نیستند بخشونت متوسل شوند . از این وضع تأسف آور نفرت احساس میکنند .

با انگلیس ها بزبانی که قبلا از آن صحبت کردیم صحبت خواهند کرد و انگلیس ها مجبور خواهند شد بحر فهای آنها گوش بدهند . این سخنان عرض شکایت نیست بلکه مظهری از مظاهر فکری هند است . ما بزودی بتقاضاهای خود ندر راه تقدیم عریضه بلکه از راه گرفتن حق خود خواهیم رسید .

برای اینکه بتوانیم باین مرحله برسیم باید صبر و تحمل زیادی داشته باشیم . این صبر و تحمل فقط مخصوص کسانیست که این موهبتها بوی ارزانی شده باشد :

- ۱- جز در موارد استثنائی و نادر از زبان و لغت انگلیسی استفاده نکند.
- ۲- اگر از رجال قانونست از شغل خود دست کشیده و بدست بافی امرار معیشت کند.
- ۳- اگر از رجال قانونست دانش خود را وقف روشن کردن افراد ملت خود بکند.
- ۴- اگر از رجال قانونست شغل قضاوت را ترك کند.
- ۵- در نزاع عقائدی هر گز دخالت نکند و از عضویت در محاکمه کناره گیری نماید و از تجربیات خود بمردم کمک برساند.
- ۶- اگر پزشك است شغل پزشکی پیشه نگیرد و بجای توجه بجمسم بمداوای روح پردازد.
- ۷- اگر پزشك است از مذهبی که پیرو آنست تبعیت کرده و بداند که بهتر است بیمار شفا نیابد تا اینکه برای بهبودی او به آزمایش بیماری بر روی حیوانات زنده دست زند.
- ۸- با اینکه پزشك است از شغل بافندگی سر رشته داشته باشد. علت حقیقی بیماری را به بیمار بگوید بجای تجویز داروهای بیفایده به بیمار نصیحت کند که بمعالجهٔ علل روحی خود پردازد. مساعدت حقیقی و احسان صحیح عبارت از این است.
- ۹- اگر ثروتمند است به ثروت خود بی اعتنا بوده و چیزی را که می اندیشد بر زبان آورد بدون اینکه از شدت عمل مخاطب خود بترسد.
- ۱۰- اگر ثروتمند است ثروت خود را صرف خرید دستگامهای

با فندگی دستی بکند و مردم را تشویق بمصرف محصولات و مصنوعات یدی نماید .

۱۱ -- مانند همه هندیها بداند که هنگام تفکر و توبه و پوشیدن لباس غم و اندوه فرا رسیده است .

۱۲ -- مانند هندیان بداند که از مقصر شمردن انگلیسها طرفی بر نمی بندد ، و ما خودمان مسئول وجود انگلیس ها در میان خودمان هستیم . مادامیکه ما خودمان را اصلاح نکرده ایم آنها از هند خارج نخواهند شد و روش خود را در زندگی تغییر نخواهند داد .

۱۳ -- مانند دیگران بفهمد که زندگی آسوده در دوره مصیبت و اندوه میسر نیست و مادامیکه وضع چنین است بهتر است در زندان یا تبعید بسر برد .

۱۴ -- مانند دیگران تشخیص دهد که بهر قیمتی شانه خالی کردن از زیر بار زندانی شدن بخاطر حفظ تماس با ملت اشتباه است .

۱۵ -- مانند دیگران بفهمد : نیم کردار به ازدود گفتار است . وظیفه ما حکم میکند که آنچه که بفکرمان میرسد بدون ترس از نتایج و عواقب احتمالی آن بر زبان آریم چنین عملی ما اجازه میدهد که مردم را بصحت سخنان خود قانع سازیم .

۱۶ -- مانند دیگران بفهمد که تحمل رنج بنهایی میتواند آزادی ما را تأمین کند .

۱۷ -- مانند دیگران بفهمد که تبعید مادام العمر بجزایر اندمان کفاره کافی تشویق تمدن غربی نیست .

۱۸ -- مانند دیگران درك کند که هیچ کشوری بدون تحمل رنج

و عذاب پیش نرفته است . شجاعت حقیقی حتی در زه ان جنگ عبارتست از تحمل رنج بر خود نه کشتن دیگران ، بخصوص در وضع مبارزه مقاومت منفی .

۱۹- مانند دیگران بفهمد : انتظار اینکه دیگران چه عملی انجام خواهند داد دلیل تنبلی است . باید کاری را که عادلانه بنظر میرسد انجام داد و منتظر دیگران نشد. بدیهی است اگر عملی صحیح است بالاخره دیگران خواه و ناخواه از وی پیروی خواهند کرد . بدیهی است وقتی میخواهم مشروبی را که در پیاله است بخورم منتظر چشیدن و تشخیص طعم آن از طرف دیگران نمی مانم تا گمراه گردم، من بذل مساعی برای نجات مردم و تحمل رنج در این راه را چون پیاله ای تصور میکنم . عذاب از جانب نیروی بیگانه را در حقیقت نمیتوان نام عذاب داد.

خواننده - حقیقتاً این بر نامه کاملی بود پس چه وقت همه مردم باجرای آن توفیق پیدا میکنند؟

گاندی - اشتباه تو در اینست که در باره همه مردم فکر میکنی من و تو دیگران نیستیم و باید بوظیفه خود عمل کنیم . اگر وظیفه را من از خودم شروع کردم و انجام دادم در اینصورت جهت خدمت بدیگران صالح هستم . پیش از اینکه سخن خود را تمام کرده و با تو وداع کنم بخود اجازه میدهم که سخنان خود را باین ترتیب خلاصه کنم :

۱- استقلال حقیقی با تسلط انسان بر خویشتن آغاز میگردد .

۲- انسان این تسلط را بوسیله مقاومت منفی یعنی بوسیله نیروی روح و محبت بدست خواهد آورد .

۳- بمنظور تمرین بدست آوردن این نیرو اساس آزادی اقتصادی

بنام معنای کلمه باید بوجود آید .

۴ - باید بخاطر انجام وظیفه عمل کرد نه بخاطر انتقام یا مقاومت در برابر انگلیس ها :

اگر انگلیسها مالیات بر نمک را لغو میکردند و پول ما را بما پس میدادند و اجازه میدادند هندیها مناصب عالیة دولتی را اشغال کنند ، و ارتش خود را از شهر خارج میساختند باز هم ما بزبان انگلیسی نباید صحبت میکردیم و کالاهای ساخته شده آنان را نباید مصرف مینمودیم زیرا این چیزها ذاتاً مضر است و بهمین جهت است که ما آنها را طرد میکنیم .
ما با انگلیس ها هیچ گونه دشمنی احساس نمیکنیم بلکه ما دشمن تمدن انگلیسی هستیم .



بنظر من ما لفظ استقلال را بدون اینکه معنای حقیقی آنرا بفهمیم استعمال می کنیم . من سعی کردم استقلال را آنطوریکه هست و من می فهمم بر تو تعریف کنم . میتوانم باخاطر آسوده بتو بگویم که من حیات خود را از هم اکنون وقف بدست آوردن چنین استقلالی کرده ام .

نامه های گاندى و تولستوى

مکاتبات گاندی و تولستوی

حوالی اواخر سال ۱۹۰۹ تولستوی نامه‌ای خطاب بخود از لندن دریافت داشت که از طرف وکیل دادگستری جوانی که در آنموقع در ترانسوال زندگی میکرد نوشته شده بود.

آن وکیل «گاندی» بود که در راه تحصیل حقوق هموطنان استعمارزده خود در آفریقای جنوبی مبارزه میکرد، و برای بعضی کارهای سیاسی آنموقع بلندن برگشته و با بعضی از کتابهای تولستوی آشنا شده بود و توانسته بود در اطراف کتابهای صاحب مذهب «یاسنایا پولیانا» بیاندیشد.

گاندی آنموقع چهل سال داشت و تولستوی هشتاد و یک سالگی

سین عمر خود را میگذرانید. و کیل جوان در کشور خود هندوستان و در ترانسوال گمنام نبود. وی در افریقای جنوبی بعنوان بزرگترین مدافع آرمانهای ملی شناخته شده بود.

در آن هنگام در مستعمره انگلیسی «کپ» و در «ناتال» و جمهوریهای «بوئر» یکصد و پنجاه هزار نفر کارگر کشاورز هندی کار میکردند.

سفیدپوستان نام «کولیز» بر آنان نهاده بودند و مانند نژاد پست با آنان رفتار میکردند. اروپائیان آنان را باین کشور کشانده بودند تا جای بردگان را در مزارع آنان بگیرند.

پس از مدتی کارگران هندی آشوب کردند و حوادث خونینی بوقوع پیوست. گاندی در همان هنگام آنان را به سیاست عدم خشونت (ملایمت) دعوت نمود. ساتیاگراها (ملایمت) هنوز در مرحله اول تولد خود بود. ساتیا یعنی حقیقت و محبت و گراها یعنی قدرت حقیقت.

ادمو بریوادر کتاب خود بنام «حیات گاندی» مفهوم مذهب را این طور تعریف میکند:

طریقه گاندی با سیاست عدم مقاومت که از همه چیز پرهیز میکند و همچنین با مقاومت منفی که کینه ایجاد کرده و این کینه زمینه اعمال خشونت را فراهم میکند فرق دارد. ساتیاگراها طریق فعال بیدار کردن وجدان و عنصر الهی نزد کسانی است که میخواهیم آنها را قانعشان سازیم. گاندی پیش از مسافرت بلندن جهت دفاع از منافع نژادهای رنگین چند بار زندانی شد. و همراه عدهای دیگر از مبارزان مقاومت منفی محکوم بزندان با اعمال شاقه گردید، با شلاق مضروب شد و با وی بدرفتاری کردند. پیروان ساتیاگراها بدرفتاری پلیس را با دست زدن

باعصاب غذا جواب دادند و ملایمت خود را حفظ کردند .

اکنون متن اولین نامه گاندی را درج میکنیم .

وستمنستر پالاس اوتهیل

۴ ، ویکتوریا استریت ، س . و

لندن ، اول اکتبر ۱۹۰۹

سرور من

اجازه بدهید نظر شما را به حوادثی که قریب به سه سال است در
ترانسوال در آفریقای جنوبی جریان دارد جلب کنم .
در این کشور مستعمره ایست که ساکنین آنرا سیزده هزار نفر
هندی تشکیل میدهند. با وجود اینکه این عده چندین سال است در ترانسوال
کار میکنند قانون آنها را از بعضی حقوقشان محروم ساخته است .
برده ساختن نژادهای رنگین حتی نژادهای آسیائی در آن سرزمین
حکمفرما است . رفتار خشن نسبت به نژادهای آسیائی مر بوط به رقابت
تجارتی است که در آن سرزمین جریان دارد .

سه سال پیش در آن سرزمین اختلافاتی برپا شد و بخصوص هنگام
اخذ رأی نسبت بقانون بحداعلای خود رسید این اختلافات بوضع خاصی
در مورد کارگرانی که از آسیا آمده اند مر بوط می شود . بنظر من وعده
زیادی دیگر این قوانین توهین آمیز است و برای آن وضع شده است که
شرافت انسانی اشخاص را که دار سازند .

اطاعت از این قانون بنظر من با روح مذهبی سازگار نیست . من
و بعضی از دوستان من با سر بلندی اعتقاد داریم که نباید بدی را با بدی
جواب داد .

اخيراً افتخار مطالعه کتاب شما نصیب ما گردید، و بطور حادّی در فکر من اثر گذاشت. هندیان انگلیسی زبان که من وضع را با آنان تشریح کرده‌ام از نصایح من در عدم اطاعت از قانون تبعیت میکنند و رنج زندان و سایر شکنجه‌ها را با اتهام مخالفت با قانون تحمل مینمایند.

در نتیجه: نیمی از سکنه هندی که تحمل مبارزه شاق و رنجهای زندان را نداشتند ترجیح دادند که از ترانسوال کوچ کنند و به قانون ذلت آور گردن نهند. عده‌ای دیگر رنج زندانی شدن را بر خود هموار کرده و بعضی از آنان چندین بار در راه تبعیت از وجدان خود زندانی شدند.

مجازات‌ها اغلب بین پنج روز تا شش ماه زندان دور میزند. زندانی شدن و مهاجرت وضع مالی بعضی از هندیها را بکلی دگرگون و خراب ساخته است.

هم اکنون دهها نفر مبارزان مبارزه مسالمت آمیز در راه حق در زندان‌های ترانسوال شکنجه میکشند. بعضی از آنان فوق العاده مستمند بوده و معاش خود را یومیه بدست می‌آوردند، و زن و بچه آنان احتیاج شدید به کمک مالی از طریق جمع آوری اعانات عمومی دارند. این وظیفه نیز بنوبه بر عهده سایر مبارزان گذاشته شده است. حوادث مزبور هندیها و انگلیسی‌ها را با وضع دشواری روبرو ساخته و هر روز حوادث دشوارتری پیش می‌آید.

مبارزه هنوز هم ادامه دارد و پایان آن معلوم نیست. بعضی‌ها مسائل را با روشنی خاص درک میکنند. مقاومت منقی میتواند پیروز شود و

اعمال خشونت نتیجه‌اش شکست است. ما میدانیم که طولانی شدن مدت مبارزه موجب ضعف ما خواهد شد. دولت اطمینان دارد که ما قادر به تحمل مبارزه مستمر نیستیم. من به همراه یکی از دوستان بلندن آمدام تا با مقامات امپراطوری انگلیس تماس بگیرم.

ما میخواهیم مشکل را با آنان در میان گذاشته و چاره جوئی وقایع را از آنان بخواهیم. مبارزان مقاومت منفی به بهبودی خواهش و التماس در برابر دولت یقین دارند. لیکن متأسفانه هیئت نمایندگی که بنا به تقاضای اکثریت انتخاب و اعزام شده است مجموعاً ضعیفند و آنان بیشتر جنبه ضعف نهضت را نشان میدهند تا جنبه قوت آنرا. با وجود این پس از مطالعه موضوع در لندن بر من واضح شد که اگر مسابقه‌ای ترتیب دهیم دائر بر اینکه کتابی در اطراف اخلاق و فعالیت مقاومت منفی نوشته شود این کتاب در تعلیم راه و رسم مبارزه بمردم مفید بوده و ملت مجبور بتفکر در خصوص این موضوع خواهند شد.

هم آهنگ بودن این نوع مسابقه با اخلاق موجب عصبانیت یکی از رفقا شد. او مدعی است که چنین برنامه‌ای با روح حقیقی مقاومت منفی ناسازگار است، و این روش در حقیقت خریدن افکار عمومی است. آیا میتوانم از شما خواهش بکنم که مرا با نوشتن نامه‌ای مفتخر کرده و نظر خود را در مورد مشکل خلاف اخلاق بر من بیان دارید؟ آیا کمک گرفتن کار بدیست؟ میخواهم مرا با شخصی معرفی فرمائید که در چاره جوئی مشکل موجود مؤثر است.

از اینکه بخود اجازه میدهم وقت شما را تلف کنم اینست که بعضی‌ها

مرا از مضمون نوشته شما بنام: «نامه‌ای بیک هندی»^۱ مطلع ساختند. نامه مزبور در اطراف اغتشاشات هند بحث میکند. تردید ندارم که آن نامه مبین نظریات شما است. یکی از دوستان مایل است بخرج خود آن نامه را چاپ و منتشر کند، سپس آنرا ترجمه نماید. متأسفانه ما نتوانستیم نسخه اصلی نامه را بدست بیاوریم. و بخود اجازه نمیدهیم که بدون مراجعه به متن اصلی نامه و تحقیق اینکه نویسنده آن شما هستید آنرا چاپ و منتشر نماییم. بهمین جهت نسخه‌ای از آنرا ضمیمه این نامه میفرستم، اگر تودر باره آن بمن جواب بدهی افتخار بزرگی است: آیا این همان نامه ایست که شما نوشته‌اید؟ و آیا این نسخه صحیح است؟ آیا با انتشار آن بطرزی که گفتم موافقید؟ تقاضا دارم اگر مایلید چیزی بر

۱- «نامه بیک هندی» را تولستوی در سال ۱۹۰۸ خطاب به «... داس» انقلابی معروف هند که نمونه کامل یک نجیب زاده هندی بود نوشت. این نامه مفقود شده است و ما قطعاتی از آنرا از مجله (پست اونیسکو شماره ژوئیه ۱۹۵۷) که بامضای اسکندرشیفسان چاپ شده و از موزه تولستوی در مسکو گردآوری کرده نقل میکنیم: نامه تولستوی هنگامی به گاندی نوشته شده که مذاکرات گاندی با مقامات انگلیسی شکست خورده است. گاندی نامه تولستوی را که خواند بسیار خوشحال شد و فوراً نامه‌ای بنشانی یاسنتایا پولیانا مقرر آئمی تولستوی نوشت و در آن از مبارزه هندیان ترانسوال علیه مقامات محلی تعریف کرد. رساله دوم گاندی همین رساله مفقوده است که اخیراً پیدا شده است. تولستوی آنموقع بیمار بود و نتوانست بآن جوابی بدهد. با وجود اینکه کتاب «دوک» که در اطراف گاندی بحث میکرد مقارن این زمان بهمراه رساله جهت تولستوی فرستاده شده و نظر تولستوی را جلب کرده بود.

دوک یکی از هندیان افریقای جنوبی است که در سال ۱۹۰۹ در مبارزه

شرکت داشت.

آن اضافه کنید. از آخر نامه چنین استنباط می‌شود که شما میخواهید نظر خواننده را از اعتقاد به انتقال ارواح (تناسخ) منحرف سازید. چه بسا دخالت بیجائی نموده و میگوییم:

اگر مطالعه کرده باشید، اعتقاد با انتقال ارواح نزد میلیونها نفر چینی و هندی هنوز هم محترم است. این اعتقاد نزد آسیائیا بیش از اینکه توافق نظر مطلق باشد نوعی تجربه است. اعتقاد با انتقال ارواح بعضی از مشکلات زندگی را بر آنان توجیه و تفسیر میکند. و برای بعضی از مبارزان مقاومت منفی در زندان‌های ترانسوال نیروی امیدبخشی است. هدف من در این چند سطر قانع ساختن شما بر صحت این اعتقاد نیست. بلکه منظورم اینست که از شما به پرسم که آیا بهتر نیست کلمه نفی انتقال ارواح را با کلمه دیگر در نامه شما عوض کنیم؟

من به « کریشنا » اغلب از بعضی قطعات کتاب شما شواهدی ذکر کردم و بسیار ممنون می‌شوم اگر عنوان کتابی را که این قطعات از آن اخذ شده است بر من بیان کنی با نوشتن این نامه دل‌تنگی تو را فراهم ساختم. کسانی که بتو احترام گذاشته و کارهای تو را تعقیب میکنند حق ندارند وقت تو را تلف کنند، و نباید تو را ناراحت سازند. با همه این که من در نزد تو بیگانه بنظر میرسم، آزادانه بخود اجازه میدهم که این اطلاعات را بخاطر خدمت بمصالح حقیقی استفسار کنم و نظر تو را در اطراف بعضی مسائل تحصیل نمایم. آیا تو مشکلاتی را که کار مداوم حیات پر مشغله تو است حل نخواهی کرد؟

با تقدیم احترام

خدنگدار فرمانبردار تو: م.ك. گاندی

جواب تولستوی

از تولستوی

به گماندی

کونت لئون تولستوی

روسیه . پاسنا یا پولیاننا

نامه مهم تو را که هم اکنون بدستم رسیده است با مسرت زیادی خواندم از خداوند مسئلت دارم که دست کمک و عنایت خودش را بطرف برادران و یاران ما در ترانسوال دراز کند . ما هم عین همان مبارزه را در روسیه میکنیم : مبارزه لطف علیه قهر و خشونت ؛ مبارزه حلم و محبت علیه تکبر و عتف ، کشمکش بین قانون مدنی و قانون مذهبی روز بروز با اشکال حادثتری اوج میگیرد ، و روح مبارزه در نزد اشخاصی که با خدمت نظام مخالفت میکنند رشد میکند . ترجمه نامه من «خطاب بیک هندی» باعث اعجابم شد ، عنوان کتاب کریشنا بزودی از مسکو بشما خواهد رسید . امکان داشتم که در اطراف انتقال ارواح چند سطر بنویسم ، من معتقدم که اعتقاد با انتقال ارواح مانند اعتقاد به بقاء روح و محبت الهی بر اساس معینی استوار نیست . با همه این در این مورد هر طور دلت می خواهد عمل کن .

بسیار مسرورم اگر بتوانم با تو در انتشار کتابی که قصد چاپ آنرا داری همکاری کنم . ترجمه و انتشار رساله من جز مسرت در دل من چیزی ایجاد نمیکند .

جای آن نیست که از منقعت مادی چاپ و انتشار کتاب صحبت کنم . بخصوص که موضوع بامر مذهبی مربوط باشد .

اگر ارتباط خود را با من حفظ کنی بسیار خوشوقت میشوم .
با احترام برادرانه - لئون تولستوی

از گاندی به تو استوی

وستمنستر پالاس اوتیل

۰۴ ویکتوریا استریت، لندن و.س

۱۰ نوامبر ۱۹۰۹

سرور عزیزم

امیدوارم تشکرات مرا نسبت بر سالة خود: «نامه‌ای خطاب بیک نفر هندی» و بمسائلی که در سالة خود از آن سخن گفته‌اید بپذیرید. شنیدم شما بیمار شده‌اید باینجهت از نوشتن نامه‌ای که مبادا باعث ناراحتی شما بشود خودداری کردم. با «ایلر مود» که ملاقات کردم از خبر شفا یافتن شما مطلع شدم. او بمن گفت شما هر روز صبحها نامه‌های پستی خود را میخوانید. این خبر مسرت بخش مرا تشویق کرد که در اطراف مسائل روز با شما مکاتبه کنم. من میدانم که این مسائل نزد شما بسیار با اهمیت است.

امیدوارم این نسخه را که برای کتاب دوست انگلیسی خود - که هم اکنون در اف-ریقای جنوبی اقامت دارد - نوشته‌ام با طیب خاطر قبول فرمائید. این صفحات شخصاً بمن این احساس را می‌بخشد که در مبارزه‌ای که هم اکنون با تمام قوا در آن شرکت کرده و وجودم را وقف آن ساختمام اتمام و توجه شما را بمسائلی که من با صمیم قلب مشتاق آنم جلب خواهد کرد. باینجهت فکر میکنم ارسال این کتاب برای شما بیفایده نباشد.

بعقیده من مبارزه‌ای که هندیان مقیم ترانسوال هم اکنون بآن دست زده‌اند بزرگترین مبارزه عصر حاضر است. این عقیده را از احاطه هدف

مبارزه و وسائل نیل بآن پیدا کرده‌ام.

تا کنون دیده نشده است که نیمی از مبارزان در راه رسیدن به هدف، شکنجه و مصیبت‌های گوناگون متحمل شوند. مناسفانه من تا کنون در شناساندن این مبارزه بجهانیان توفیق نیافته‌ام. شما می‌توانید این وظیفه را بعهده گرفته و جهانیان را از مبارزه ما آگاه سازید.

اگر وقایعی که در کتاب مستر دوک ذکر شده است برای شما کافیست و اگر تصور می‌کنید نتایجی که در اثر این وقایع گرفته شده است کافی می‌باشد، آیا می‌توانم از شما تقاضا کنم که بهر شکلی که بنظرتان مناسب بنظر می‌رسد و برای شناساندن این نهضت بجهانیان مصاحبت میدانید نفوذ خود را بکار برید؟ اگر پیروز شدیم مذهب و محبت و حقیقت بر لاهذهبی و کینه و دروغ پیروز شده است.

احتمال دارد که این پیروزی برای میلیون‌ها نفر در هند و سایر ملت‌های استعمارزده در اکناف جهان سرمشق قرار بگیرد. بدون تردید پیروزی ما سیاست خشونت و اعمال قوه قهریه را در هند درهم خواهد شکست. اگر همان‌طوریکه من انتظار دارم تا آخر مقاوت بکنیم من در نیل به پیروزی نهائی تردید ندارم و طریقه‌ای که ما مردم را بآن طریقه تشویق می‌کنیم نتیجه‌اش تقویت اراده مردم در مبارزه خواهد بود. فعلاً حل موضوع از طریق مذاکرات بشکست انجامیده است. من تصمیم دارم با اتفاق رفقایم این هفته با فریق‌های جنوبی بر کردم. مسلماً در آنجا توقیف خواهم شد. لازمست با کمال خوشحالی اعلام کنم که فرزندم نیز وارد مبارزه شده و هم‌اکنون به شش ماه زندان با اعمال شاقه محکوم گردیده است. این چهارمین بار است که او بعلت مبارزه بزندان محکوم می‌شود.

اگر مایل هستید بنامه من جواب بدهید. میخواهم خواهش کنم که جواب آنرا باین آدرس بفرستید:

ژوها نسبورگ . س . آ - ص . ب ۶۵۲۲ . امیدوارم که این نامه را در حال سلامتی و تندرستی دریافت دارید .

خدمتگذار دائمی و مخلص شما - م . ک . گاندی

باید یاد آور شد که تولستوی بعلت بیماری شدید باین نامه نتوانست جواب بدهد . پس از چهار ماه گاندی به تولستوی نامه‌ای باین مضمون نوشت :

کورنریسک اذ اندرسن ستریتس

هاتف : ۱۶۳۵ ص . ب : ۶۵۲۲

ژوها نسبورگ - ترانسوال - افریقای جنوبی

به کونت « لئون » تولستوی

یاسنایا یولیان - روسیه

چهارم آوریل ۱۹۱۰

سرور عزیزم :

بخاطر دارید که در دوره اقامت کوتاهم در لندن نامه‌ای بشما

نوشتم ؟

من بعلت اینکه یکی از ارادتمندان شما هستم با این پست کتابی را

که تألیف کرده‌ام* برای شما می‌فرستم .

این کتاب بزبان کجراتی نوشته شده و خود آنرا بانگلیسی ترجمه

کرده‌ام . باید بدانید که نسخه‌های اولیه این کتاب از طرف دولت هندوستان

ضبط شده است باین علت در انتشار ترجمه آن عجله کردم .

من از اینکه برای شما ناراحتی ایجاد میکنم در خود احساس دلتنگی میکنم . لیکن اگر حال مزاجی شما بهبودی یافته است ، و اگر وقت مطالعه کتاب مرا دارید ، احساس احتیاج میکنم که بشما بگویم چه اندازه با انتقاد شما بر صفحات کتاب خودم ارزش قائلم .

بعضی از نسخه های رساله شما بنام «مکتوبی خطاب بیک نفر هندی» که با انتشار آن موافقت نموده اید و بیکی از زبانهای هندی نیز ترجمه شده است جهت مطالعه شما فرستادم .

خدمتگذار فروتن شما - م . ک . گاندی

گاندی همراه این نامه رساله ای را که زیر عنوان «قانون خاص هند» یا «اندیان هوم رول» تألیف و انتشار داده بود نیز برای تولستوی فرستاد این رساله در تولستوی تأثیر زیادی کرد و بین این دو شخصیت بزرگ نزدیکی و همکاری روحی زیادی ایجاد نمود .

وقتی تولستوی کتاب را خواند . به گاندی چنین نوشت :

از تولستوی

یاسنایا پولیاننا

به م . ک . گاندی

دوست عزیزم :

کتاب و رساله تو* تحت عنوان «اندیان هوم رول» : (قانون استقلال

* - رساله ای که در هنگام بیماری تولستوی مفقود شد ،

هند) رسید .

کتاب تو را با علاقه فراوانی خواندم . زیرا من معتقدم مشکلی را که در صفحات کتاب خود «مقاومت منقی - چاره چیست ؟» مطرح کرده‌ای نه تنها برای هندوستان بلکه برای همه بشریت اهمیت اساسی دارد .

رساله اول تو را پیدا نکردم ، لیکن بیوگرافی زندگی تو را با علاقه کامل خواندم و فرصت معرفت تو بیش از پیش بر من دست داد . هنوز هم در نقاقت بسر میبرم ، و فعلا مجبورم از همه چیزهایی که باید در اطراف کتاب و فعالیت با ارزش تو بنویسم پرهیز کنم . بزودی که خوب شدم این کار را خواهم کرد .

دوست و برادرتو - لئون تولستوی

پس از مدتی تولستوی بهبودی یافت و بوعده خود وفا کرد و رساله‌ای به گاندی نوشت که با توجه به فعالیت اجتماعی این شخصیت برجسته که مهاتما گاندی آنرا «روح بزرگ» نامیده است این رساله بسیار ذی قیمت است . رساله من بور بشرح زیر است :

از تولستوی به گاندی

کوئشی

۱۷ سپتامبر ۱۹۱۰

گاندی - ژوها نسورک - ترانوال (ا. س)

نوشته تو را که بنام : «نظریك نفر هندی» موسومست دریافت کردم . از خواندن این مکتوب که راجع به مبارزان مقاومت منقی نوشته شده

است مسرت فراوان احساس کردم . میخوامم افکاری را که از خواندن این مکتوب بر من الهام شد بتوا بلاغ کنم .

هر قدر سنین عمرم زیادتر شده و هر گم نزدیک ترمی گردد تمایل من به معرفت احساسات عمیق مردم زیادتر می شود .

چیزی را که مردم بآن « عدم مقاومت » نام داده اند بر من اهمیت زیادی کسب میکند . در حقیقت عدم مقاومت جز تعلیم محبت چیز دیگری نیست . تعبیرات کاذب محبت را فاسد نمیسازد . « محبت » یعنی معراج انسان بسوی غایت ارواح بشر و نتیجه این عروج .

« محبت » قانون عالی و منحصر بفرد حیات بشری است ، و هر انسانی در اعماق روح خویش آنرا حس کرده و می شناسد .

محبت در نزد اطفال بروشنی دیده می شود و هر انسانی آنرا می شناسد . بزودی آن روز خواهد رسید که کذب تمام تعالیم دنیوی ، بشر را وادار خواهد ساخت که افکار خود را دستخوش امواج شك و تردید سازد . این قانون از جانب تمام حکمای جهان از هندوچین گرفته تا اروپا و یونان قبلا اعلام شده است . من معتقدم که مسیح بروشنی از آن در بیان خود یاد کرده است :

« محبت به تنهایی همه قوانین و انبیارا در بر می گیرد . »

مسیح از این هم فراتر رفته و آگاهانه قلب ماهیتی که این قانون را تحریف و تهدید میکند بروشنی بیان کرده است ، تحریفی که مردم عادت کرده اند فقط بخاطر منافع خود در این جهان زندگی کنند . در حقیقت

هما‌نطوریکه مسیح میگوید بشر، خود اجازه داده است که منافع شخصی خویش را جبراً حفظ و از آن دفاع نماید، و ضربت را با ضربت پاسخ دهد، و اشیائی را که جبراً از آن غصب شده است مسترد دارد. هر مخلوق عاقلی می‌فهمد که اعمال قبیح قهریه با محبت سازگار نیست. محبت قانون اساسی زندگی است بخصوص موقعی که مردم فکر خشونت را قبول کرده باشند، بنظر آنان وضع از هر قراری باشد قانون محبت نارسا است. تمدن مسیحی علیرغم درخشندگی و فریبندگی ظاهری دگرگون گشته و بعضی اوقات بشکل خاص و کورکورانه‌ای بر اساس تناقض و عدم تفاهم پایه گذاری شده است.

در حقیقت با قبول مقاومت دوش بدوش محبت، محبت مثلاًشی می‌گردد و دیگر نمیتواند قانون اولیه حیات باشد. با از بین رفتن قانون محبت قانون خشونت جای‌گزین آن خواهد شد یعنی هر کس قویتر است حق با او است. انسانیت مسیحی نوزده قرن تمام با این روش زندگی کرده است. تردیدی نیست که توسل مردم بقوه قهریه برای تنظیم امور زندگی است. ولیکن فرق ملل مسیحی با ملل دیگر در دوگانگی است که ملل مسیحی دارند: قانون محبت در دنیای مسیحی در عین حال به بروز قوه قهریه امکان داده است. وجود ملل مسیحی مادامیکه زندگی خود را بر اساس اعمال قوه قهریه گذاشته‌اند با چیزیکه قبلاً مبشر آن بوده‌اند تناقض آشکار دارد.

این تناقض عبارت از تناقض بین محبت و خشونت است:

یعنی تسلط طبقات حاکمه، محاکم، ارتش.

این تناقض با دیگر گون شدن مسیحیت نه تنها از بین نرفته بلکه
بمنتهی درجه خود رسیده است .

مشکل! امروزه ما یکی از این دو است :

نخست آنکه با طرد کلیه تعالیم اخلاقی و مذهبی زندگی خود را
بر اساس « حق باقوی است » بنا گذاریم .

دوم اینکه سیستم مبتنی بر قوه قهریه را با تمام مالیاتها و تأسیسات
قانونی و پلیسی و آرتشی اش محو سازیم .

در بهار گذشته یکی از جمعیت های زنان در مسکو موضوع تعلیمات
مذهبی «زا کون بویی» را مورد مطالعه قرارداد .

حاضرین از استاد «زا کون بویی» و اسقفی که در جلسه حاضر
بودند از وصایا و بخصوص از وصیت ششم سوالاتی کردند. پس از هر جواب
صحیحی باین وصیت که : «هیچوقت هیچ کسی را نباید کشت» اسقف گاه
گاهی سوالاتی مطرح میکرد : آیا خداوند در هر حال جریمه قتل را
مجاز میداند؟

دختران بیچاره ای که علم را از استادان خود در محیط دروغ فرا
گرفته بودند اجباراً جواب میدادند : «همواره اینطور نیست ... کشتار
در جنگ و مجازات جنایتکاران مجاز است ..»

البته این را من از خود نساختم بلکه کسیکه در آن جلسه حضور
داشت شهادت داد که یکی از دختران در پاسخ این سؤال که : «آیا کشتار
همیشه جرم است؟» با احتیاط و شرمندگی جواب داد :

کشتار همیشه ممنوع شده است ، چه در قدیم و چه از جانب مسیح و نه

تنها قتل ممنوعست بلکه هر کاریکه مضر بر دیگران باشد ممنوع میباشد»
اسقف پس از شنیدن این جواب اجباراً سکوت کرد و دختر از جلسه
پیروزمندانہ بیرون آمد.

بلی ممکنست هنگامیکه در جراید از پیشرفت علم هواپیمائی و
روابط پیچیده دیپلوماسی و از تشکیل انجمنهای مختلف و انعقاد پیمانهای
متنوع و ابتکار اختراعات گوناگون صحبت می شود حرف این دختر
دانش آموز را نادیده گرفت. لیکن کلیه کسانی که بیش و کم به تعالیم
مسیح آشنا هستند احساس میکنند که جواب این دوشیزه دانش آموز
صحیح است.

سوسیالیسم، کمونیسم، آنارشیزم، سپاه صلح، ازدیاد جرائم،
بیکاری، رفاهیت و ثروت اندوختن اغنیاء، فقر، انتحار. همه این امور
مبین آنست که تمدن مسیحیت دچار تناقض شده و حل این تناقض داخلی
ضرورت دارد.

تنها راه حلی که بنظر میرسد اینست که بقانون محبت اعتراف
کرده و هر نوع خشونت را طرد کنیم. فعالیت تو را در ترانسوال، در
کشوریکه محققاً جزء کره زمین است با این قانون باید توجیه کرد. این
فعالیت مهمترین مسئله ایست که فعلا در جهان بوقوع می پیوندد و نه تنها
ملل مسیحی بلکه همه ملل عالم در آن سهیمند.

من معتقدم که دانستن این موضوع که نهضت شما در روسیه هم در
حال رشد است باعث مسرت تو خواهد شد این نهضت در زیر عنوان تحریم

خدمت نظام تأسیس و رشد گرفته و تعداد کسانی که به این نهضت پیوسته و خدمت نظام را تحریم میکنند سال بسال زیادتر میگردد. تعداد طرفداران سیاست ملایمت در میان ما و شما هر اندازه که اندک باشد یقیناً میتوانند درک کنند که دست خدا با آنهاست. دست خدا بالاترین دستهاست.

اقدامات عالم مسیحیت بشکل فاسدی که فعلاً نزد ملل مسیحی رائج است، و ذخائر اسلحه و تشکیل ارتشها که بمنظور ارتکاب جرائم وسیعتر در زمان جنگ بوجود آمده است، دیر یا زود تناقض علنی- تکرار میکنم تناقض علنی مسیحیت را برملا خواهد ساخت. در اینموقع مردم مجبور خواهند شد یکی از دو طریق را برای خود انتخاب کنند. یا از مذهب مسیح جهت تسلط بر نفس پیروی کنند. و یا ارتشها را تجهیز و قوه قهریه اعمال نمایند.

دولت‌ها باین تناقض آشکار اعم از اینکه دولت انگلیس باشد یا دولت روس پی برده و بنا بغریزه حفظ نفس از آن تبعیت میکنند. بهمین دلیل مبارزه علیه خشونت بصورت حادی از طرف مقامات انگلیسی و روسی مورد تعقیب قرار میگردد.

در روسیه، نمونه آنرا بچشم می بینیم و بوسیله مقالات مجله شما از آن در افریقای جنوبی با خبر می شویم.

دولت‌ها میدانند که ضربت شدید علیه تسلط جابرانه در کجا نهفته است. بهمین دلیل است که دول با احتیاط و بیداری کامل هر موضوعی را که علیه سلطه جابرانه آنها مطرح می شود شدیداً تحت

مراقبت قرار میدهند این مسئله ، مسئلهٔ منافع نیست بلکه مسئلهٔ مرگ و زندگی است .

با احترام عمیق -- لئون تولستوی

باین ترتیب مکاتبات بین گاندی و تولستوی پایان میرسد . زیرا نویسندهٔ دعوت یاسنایا پولیانا پس از چند هفته که از نوشتن این نامه گذشت زندگی را بدرود گفت .

نظریات منتخب

- زیر کتاب: «منتخباتی از نوشته های گاندی»
تألیف «نیرمال بوز» منشی مخصوص گاندی

-۱-

خدا

اطلاعات خصوصی من مرا باین حقیقت هدایت کرد که معرفت کامل بحیات بدون داشتن ایمان محکم به ناموس زنده‌ای که همه کائنات طبق مشیت وی در حرکتند میسر نیست. مرد بی‌ایمان بمانند قطره‌ایست که از دریا جدا شده و محکوم به منلاشی شدن و نیستی است. هر قطره‌ای از دریادر این عظمت و شرافت که سهمی از حیات بخشی در او هست شریکست. خدا موجودی است بزرگتر از توصیف، و عالی‌تر از تحدید، ما آنرا نمی‌شناسیم لیکن آنرا احساس و درک میکنیم. خدا در نظر من حقیقت و محبت و اخلاق و زهد است.

خدا پاکیزگی از ترس و سرچشمه نور و حیات است، بلکه از آن

هم بالاتر و از تحدید عالیتر است .

خدا همان باطن بلکه همان الحاد در ملاحظه و بالاتر از گفتار و منطق است . خدا بر کسانی که نیازمند احسان او هستند خدای مادی است لیکن همان خدای مادی جوهری است صاف در حقیقت خدا «او است» . «اوی» محض بر کسانی که به او ایمان دارند .

خدا رنج طولانی و شکنجائی و ترساننده است .

خدا بزرگترین دموکراتی است که تا کنون دنیا شناخته است . ما فنا و عدیم و تنها اوزنده و باقی است .

من خدا را شخص تصور نمیکنم . خدا در نظر من حق است . خدا و ناموس الهی در نظر من دو چیز مختلف و متباین مانند اختلاف بین سلاطین روی زمین و قوانینشان نیست .

خدا فکر و ناموس بالذات است . محالست خدا را تصور کرد در حالیکه خرق ناموس میکند . بهمین دلیل خدا بر ما اعمالی را مقدر نمیسازد که بار دیگر از آن عقب نشینی کند .

وقتی میگوئیم خدا اعمال بشر را محدود میسازد ، لغت بشری بکار می بریم و سعی میکنیم که بین خدا و ناموس خدائی که محیط و حاکم بر همه چیز است فاصله ای بگذاریم . ما در میان مرگ و هلاک زندگی میکنیم و ممکنست در يك آن دست فنا خط بطلان بر اعمال ما بکشد . پس ارزش عملی قوانین و هدفهای ما در چیست ؟

ما خود را پیش خود مانند صخره های کوه قوی حس میکنیم و اگر بتوانیم صادقانه بگوئیم : « ما بخاطر خدا و هدفهای الهی کار میکنیم » در اینموقع هیچ چیز بنظر ما فنا پذیر نیست و چیزیکه فانی بنظر میرسد ابدی

است و هر حقیقتی از مرگ و نیستی آزاد است و مرگ و خرابی فقط تحول و یک نوع دیگر گونی است. گفتن این کلمه که: «من بخدا ایمان ندارم» آسانست، خدا هرگز اجازه نمیدهد که هر کس هر چه دلتش میخواهد بگوید و از گفته خود عقاب نه بیند. خدا ناظر باعمال بشر است و مطابق اعمال بشر بروی حکم میکند. هر نوع خرق کردن ناموس الهی عذاب حتمی و اجباری خدا را دردنبال دارد.

ایمان به نیروی عالی که خدا نام دارد فقط بخاطر تحکیم ایمان بر ملایمت و عدم خشونت ضرورت ندارد، خدا آن قوه‌ای نیست که فوق ابرها قرار گرفته است. این قوه در نهاد و باطن ما وجود دارد و بما از ناخن بگوشت انگشت نزدیکتر است.

اکثراً ما این نیروئی را که در باطن ما وجود دارد بوسیله مبارزه پیگیر کشف میکنیم. ما اگر مصممانه بخواهیم میتوانیم این نیروی علوی را در خود بیابیم.

ملایمت و عدم خشونت یکی از طرق رسیدن باین هدف و تنها طریق ضروری آنست. خدا در وجود هر یک از ما هست و بآن جهت نزدیک شدن بر هر انسانی بدون استثناء بر ما ضروری است. بزبان علمی این عمل یعنی مجذوب شدن بر یکدیگر و بزبان عامیانه یعنی محبت بر یکدیگر. پس محبت با پیوند محکمی هر یک از ما را به یکدیگر و همه ما را بخدا مربوط میسازد.

من روحی هستم که بطور کلی صالح و صادق و خالی از خشونت فکری و حرفی و عملی هستم. متأسفانه من همچنان در رسیدن باین هدف صحیح و عالی بی توفیقم. گرچه رسیدن باین درجات عالی بر من دشوار

است لیکن آلام مرا تسکین می بخشد. هر قدمی بسوی ارتقاء بمقام عالی انسانی بمن امکان میدهد که بیش از پیش قدرت در برداشتن قدم بعدی در خود احساس کنم.

من میدانم راه بس دشواری در پیش است. برای گذشتن از این راه باید از خود خواهی خود را بر کنار سازم، زیرا مادامیکه انسان خود را همطر از دیگران نداند محالست که از خود خواهی خلاص گردد.

خدا حق است، و حق تنها محور وجود و حیات ما است. مادامیکه در قفس زندگی فانی خویشتن مجبوسیم محالست بدرك حقیقت کامل برسیم. درك این حقیقت جز بوسیله تصور ممکن نیست و با بدن فانی مشاهده حقیقت از روبرو امکان ندارد.

در چهارچوب تن هیچ انسانی نمیتواند به کمال مطلق برسد، دلیل آن ساده است و آن اینست که تجسم معرفت مادامیکه خود خواهی مقهور بشر نشده است محالست. و مادامیکه انسان در قید بدن گرفتار است نمیتواند بطور کلی خود خواهی را دور بیاورد.

پس همه کوشش انسان جهت نیل به حصول کمال مصروف می شود لیکن در هر حال انسان کامل نیست. ظلمتی که محیط بر ما است نعمت است نه تقمت. خدا بما این قدرت را عطا فرموده که پیش پای خود را ببینیم و نور آسمانی همین يك قدم را روشن میسازد. ما میتوانیم با انسان جدید با هم بگوئیم که: «فعلا همین يك قدم برای ما کافیست» ممکنست باستناد تجر بیات قبلی مطمئن گردیم که قدمهای بعدی نیز در معرض دید ما قرار خواهد گرفت.

و بعبارت دیگر همانظوریکه تصور میکنم ، ظلمت قادر نیست به ماورای پرده دید ما نفوذ کند و باعث اضطراب دیده ما گردد . و این تنها اضطراب شخص ما است که در هنگام نگرستن به ماورای تنهان گاهی که پیش روی ما هست دیده ما را خیره میسازد .

-۲-

ملايimt و عدم خشونت

چيز تازه‌اي ندارم كه به جهان‌يان ياد بدهم . حق و ملايimt مانند
جبال دنيا قديمند . چيزيكه من انجام داده‌ام تلاشي است كه بر حسب
توانائي خود در تجربه وسيع حق و ملايimt بكار برده‌ام . زماني گمراه
شدم و از خطاي خود تجربه اندوختم . با اين ترتيب زندگي و مشكلات
حيات بر من سراسر تجربه‌ايست كه در طلب حقيقت و ملايimt اندوخته‌ام .
ملايimt و حقيقت با هم مربوط و توأمند و فرق بين اين دو از جمله
محالاتست . هر دو اينها مانند دو روي يك سكه يا يك قطعه صيقل شده
معدني هستند ، چه كسي ميتواند بگويد کدام يك از اين دو رو خط و کدام
يك نقش است .

میتوان گفت ملایمت وسیله و حق هدف است. وسیله باید همواره در دسترس ما قرار گیرد تا بشود گفت وسیله بالفعل است. ملایمت عالیترین وظیفه ما است. اگر بوسائل توجه داشته باشیم دیر یا زود صلاحیت رسیدن به هدف را واجد خواهیم شد. و وقتی این نکته را فهمیدیم پیروزی نهائی در سطح بالاتر از تردید بشر قرار خواهد گرفت. هر قدر با شکست و مشکلات روبرو بشویم نباید از جستجوی حقیقت که بتنهائی عبارت از خدای حی و قیوم است منصرف گردیم.

طریق حقیقت و ملایمت در عین مستقیم بودن باریک است. و راه سپردن بر روی آن مانند حفظ تعادل بر روی لبه تیز شمشیر است ریسمان- باز، با تمرکز قوا و حفظ تعادل قادر است بر روی طناب راه برود لیکن تمرکز در سیر جاده حقیقت و ملایمت مهمتر و دشوارتر از راه رفتن بر روی طنابست. و کوچکترین اشتباه باعث سقرط انسان میگردد. انسان حقیقت و ملایمت را جز با مبارزه پی گیر نمیتواند درک بکند.

ملایمت عمل مکانیکی نیست. بلکه یکی از مزایای جالب قلب بوده و جز با تمرین فعالانه امکان ندارد. در حقیقت نیل به ملایمت معنوی و ذهنی آمادگی لازم دارد، و ایجاد میکند که انسان مانند یک سر باز در زندگی یومیه خود تابع انضباط باشد. و با این گفته موافقم که جستجوی ملایمت بدون همکاری عقل و قلب در حقیقت کوشش و تلاش مضرى بیش نیست.

نیکی همواره با گامهای لاک پشتی پیش میرود. کسانی که میخواهند نیکو کار باشند هرگز خود خواه نیستند، و در کار خود تعجیل روا نمیدارند آنان بخوبی میدانند که نیکی رساندن به مردم مستلزم صرف وقت است

وقتی شمشیر را بیک سو انداختیم جز جام محبت چیز دیگری در میان نمی ماند که بتوانیم بمخالفین خود تقدیم داریم .

من با تقدیم این جام میخواهم محبت آنان را بسوی خود جلب کنم . من بدشمنی دائم بین دو انسان عقیده ندارم . اگر معتقد بتناسخ بودم میگفتم که اگر این کار در دوره زندگی کنونی من میسر نمیشد در دوره بعدی میتوانستم همه بشر را دور یک دایره محبت گرد بیاورم .

چنین است راه ملایمت که شامل رنج مداوم و صبر بی نهایت است باید قدم بقدم یاد بگیریم که چگونه با تمام دنیا دوست بشویم و عظمت و حقیقت الهی را باین ترتیب درک کنیم . در این هنگام علیرغم مشقت و رنج ، سلامت نفس ما زیادتر شده و پایدار تر و با اراده تر گشته ایم و فرق بین چیز ابدی و چیز غیر ابدی را می شناسیم و میدانیم که وظیفه و غیر وظیفه را چگونه از هم تمیز دهیم .

در این هنگام فروتن گشته و تکبر در ما محو شده و علاقه ما بدنيا تقلیل یافته و روز بروز بدی در نهاد ما ضعیفتر میگردد . شجاعت نعمت آزادی از هر ترس را در ما بوجود می آورد ؛ ترس از بیماری ، و رنجوری جسم ، ترس از مرگ ، ترس از دست دادن مال و ثروت ، و ترس از دست دادن عزیزان .

تمام ترسهای خارجی باید دور ریخته شود و باید از دشمن باطنی بترسیم . انسان نصیبی از احساس حیوانی و غضب دارد . ترس خارجی در موقعیکه دشمن داخلی ما (شهوت و غضب حیوانی) عقب نشینی ورزند محو میگردد . همه این ترسها در اطراف جسم دور میزند و هنگامیکه را بطنه ما با ترس قطع شد دشمن نیز از بین میرود . پس ترس های خارجی وهمی و

مصنوع خیال ما است .

وقتی رشتهٔ تعلق به مال و ثروت و خانواده و بدن را گسستیم برای ترس در دل ما جایی باقی نخواهد ماند .

هیچ چیز در این جهان ملك ما نیست، جمله ماملک خدائیم . وقتی خود را بدرجهٔ خدمتگزاران تنزل دادیم و از خاک زیر پای خود متواضع تر شدیم کلیه ترسهای ما مانند دود بر هوا رفته و به صلح عالم ملکی رسیده خدای حقیقت را از روبرو خواهیم دید .

انسان همانطور که خشونت را در درون خود میکشد همانطور باید خود را در راه ملایمت فدا کند . منظور از ملایمت آزاد شدن از ترس نیست بلکه منظور اینست که وسیلهٔ مبارزه با ترس را کشف کنیم . کسی که داعیهٔ ملایمت دارد باید عالیتترین قدرت از خود گذشته را بدست بیاورد تا از ترس آزاد گردد و در صورت اقتضا باید از مال و ثروت خویش چشم پوشد .

کسیکه ترس را سر کوب نکرده است نمیتواند به ملایمت ، که انسان را بمرحلهٔ کمال میرساند ، برسد . صاحبان داعیهٔ ملایمت غیر از خدا از کسی نمی ترسند .

اگر میخواهید از زمرهٔ طرفداران ملایمت باشید نباید بهیچ چیز این جهان دلبستگی پیدا کنید . تملك یعنی تأمین احتیاطی آینده . جویندگان حق که تابع قانون محبتند نمیتوانند آینده را پیش بینی کرده و بآن دلبستگی داشته باشند . خداوند هیچ چیزی را برای فردا نمی اندوزد . خداوند فقط با اندازهٔ احتیاج فعلی می آفریند . اگر با توجه

بخدا ایمان داشته باشیم باید مطمئن شد که خداوند نان فردای ما را با اندازه احتیاج عطا خواهد فرمود .

تجربه کامل از مالکیت ، از انسان توقع دارد که مانند گنجشک زندگی خود را بگذراند که نه از سقوی برای خود سایبان گرفته است ، و نه برای فردای خود خوراک و پوشاک ذخیره کرده است ، او در حقیقت محتاج نان روزانه خود است . این وظیفه خداست نه وظیفه گنجشک که دانه فردای او را تأمین کند . بدن همچنان از نقطه نظر حق " مجرد کالائی است . راست گفته است آن که میگوید : « تمایل به تمتع است که اجساد را برای روح می آفریند . و وقتی این تمایل بر طرف گردید دیگر بجسم احتیاجی نیست و انسان از قید مرگ و تولد آزاد است . روح ابدیست و نیازی ندارد که خود را در قفسی بنام بدن محبوس ساخته و برای خاطر حفظ آن آدم بکشد و بکسی آزار برساند . »

وقتی روح را از قفس بدن آزاد ساختم مثل علیای تجرد و زهد را تحقق بخشیده و میدانم چگونه بدن خود را جهت خدمت بانسانیت و ادارم این خدمت همانند نان که ماده غذایی جسم است ماده غذایی روح من خواهد بود .

مالکیت خصوصی با محبت يك جا جمع نمی شود . هر جا که بدن کامل وجود دارد تجرد کامل از کینه هم وجود دارد . جسد آخرین متاع ما است ، انسان نمیتواند در طلب محبت کامل برآمده و مجرد محض گردد مگر اینکه با هم آغوشی با مرگ و کناره گیری از بدن در راه خدمت به بشر مهیا گردد .

این موضوع را فقط میتوان تصور نمود ، ولیکن در زندگی حاضر

شاید بتوان محبت کامل را تمرین کرد. زیرا جسد متاعی است که همیشه با ما است و انسان قهرآ تکامل نیافته خواهد ماند و قفس انسان منحصر بتلاش مداوم در راه رسیدن به کمال خواهد بود.

ساتیا گراها (مبارز طریق ملایمت بخاطر حقیقت) کوشش میکند که با نیروی اخلاق و تمایل به همکاری، دشمن را قانع سازد که هر اندازه رنج مبارزه شدیدتر شود جوهر وی صافتر شده و با گامهای سریع-تری پیش خواهند رفت.

مذهب ملایمت ایجاب میکند که انسان حداکثر راحتی را بر دیگران فراهم ساخته و خود را در معرض شدیدترین رنجها بلکه در معرض بخطر افکندن زندگی خویش قرار دهد. ملایمت، محبت به کسانی است که ما را دوست نمیدارند. آن ملایمتی اسم با مسمی است که انسان را وادار سازد که دشمن خود را دوست بدارد. باین ترتیب بهتر میتوانیم مشکلات تبعیت از راه عظیم محبت را درک کنیم. آیا همه اشیاء عظیم و صالح دشوار نمیشوند؟

محبت به دشمن از همه وظائف دشوارتر است. لیکن با اجازه الهی اگر بانجام این وظیفه مشکل امکان یابیم انجام آن سهل است.

بعقیده من ملل هم مانند افراد وقتی میتوانند خود را از نو بسازند که رنج جان سپردن بر بالای دار را بر خود هموار سازند.

هیچ انسانی نمیتواند در حال حاضر عضو جمعیت طرفداران ملایمت گردد مگر اینکه علیه سیاست ظلم و تجاوز اجتماعی در هر کجای دنیا که باشد قیام کند.

مسئله‌ای بنام شکست در نهضت ملایمت وجود ندارد و شکست در

جائی بوقوع می پیوندد که هدف از نهضت خشونت باشد، دشمنی و عداوت دنیا را بعذاب کشانده و نام جهان غرب را ننگین ساخته است.

سرود عداوت مفید بحال بشریت نیست. اکنون شرافت گشودن صفحه جدیدی در جهان نصیب هند شده و مقتدائی کشورهای دیگر را احراز کرده است.

فن جنگ ما را به دیکتاتوری محض سوق میدهد، و فن ملایمت ما را به دموکراسی صحیح هدایت میکند. وظیفه آمریکا و انگلستان و فرانسه است که از این دو فن یکی را اختیار کنند.

مقاومت و پایداری در فن جنگ ما را بآن حد می کشاند که سر دیگران را ببریم. لیکن من بامنطق، آنان را مورد خطاب قرار داده و بهترین طریق را پیش پای آنان میگذارم. اختیار انتخاب راه با خود آنهاست.

ما بدشمن فقط از راه محبت میتوانیم غلبه کنیم. نمیتوان طرفدار ملایمت بود در حالیکه نهاد خود را انباشته از کینه و عداوت ساخت.

-۳-

فلسفه تاریخ

حقیقتی که همیشه در تجلی است اینست که با وجود بر پا شدن جنگهای خانمان سوز هنوز افراد بیشماری از مردم جهان در قید حیاتند. این حقیقت نشان میدهد که دنیا بر اساس حق و محبت قائمست نه بر اساس نیروی اسلحه. بزرگترین دلیلی که ما را بر غلبه نیروی حق و محبت سوق میدهد اینست که علیرغم جنگها هنوز عده کثیری از مردم جهان زنده هستند. صدها هزار نفر به نیروئی تکیه دارند که اجازه زیستن در سایه صلح و صفا را به آنها میدهد. تاریخ فقط وقایعی را ثبت میکند که در اثر آن وقایع قوه روح و محبت منقطع میگردد. پس نتیجه تاریخ ثبت وقایع قطع مجرای طبیعی اشیاء است.

بعقیده من شأن جامعه بشری در اینست کنه به دارج عالیہ صعود کند نه اینکه بقعر پستی فرو افتد و این ارتقاء فقط در سایه قانون محبت حاصل میشود .

وقتی بادوار اولیة تاریخ برمیگردیم می بینیم که انسان تدریجاً بسوی ملایمت پیشرفت کرده است . اجداد اولیة بشر گوشت آدم می خوردند ، سپس دوره ای رسید که از خوردن گوشت آدم نفرت پیدا کردند و بخوردن گوشت شکار اکتفا نمودند . سپس مرحله ای رسید که انسان خجالت میکشید از اینکه شکارچی باشد و بکشاورزی روی آورد و بصورت اساسی جهت تغذیه بزمین تکیه کرده و باین ترتیب از زندگی توحش به استقرار زندگی تمدن پرداخت . قراء و شهرها را بنا نهاد و خانواده بجامعه و سپس بملتها تکامل یافت . بشر هر اندازه در طریق ملایمت تدریجی و تقلیل خشونت پیش رفت خانواده ها و جوامع و ملتها بهم پیوسته تر شدند و اگر برخلاف این بود جنس بشر از بین رفته و مانند انواع دیگر حیوانات منقرض میگردد .

انبیا و حکما و مقدسین بشر را بمبدء سیاست ملایمت بشارت دادند در صورتیکه هیچ يك از آنان مردم را بمذهب خشونت دعوت نکردند . خشونت نیازی به تعلیم ندارد . انسان مانند حیوانات دیگر مخلوق خشن و متجاوز است . لیکن روح انسان مخلوق ملایمت است . انسان وقتی بروح محبت که در نهاد بشر است واقف گردد نمیتواند خشن و متجاوز باشد . انسان میتواند هم بطرف ملایمت و هم بسوی خشونت رهسپار شود . تاریخ علیه دائمی بودن سیاست خشونت شهادت میدهد . اگر قبول

داریم که انسان تدریجاً بسوی ملایمت پیش می‌رود. ناگزیر باید طریق پیشرفت انسان ملایمت باشد. در دنیا چیز بی حرکت و را کد وجود ندارد. در حرکت اگر پیشرفت نباشد عقب نشینی و در نتیجه آن در هم شکستن حتمی است. هیچکس قادر نیست از قانون ازلی تحول خود را بر کنار سازد.

من حیات را در میان نیستی و خرابی می‌بینم، و از آن چنین نتیجه می‌گیرم که در دنیا قانونی عالتر از قانون خرابی و نیستی موجود است که در سایه آن قانون عالتر، جامعه‌هایی که بهتر سازمان یافته اند می‌توانند زندگی شایسته‌ای برای خود داشته باشند.

اگر قانون حیات باین ترتیب باشد، ما باید در زندگی یومیه خود آنرا بکار بندیم، در چنین حالی می‌توانیم هنگام برخورد با مصائب و دشمنان بر آنان بوسیله محبت غلبه کنیم.

اگر این رویه را در طول حیات ادامه دهیم بآن معنی نیست که تمامی مشکلات را حل کرده‌ام. زیرا در حالیکه قانون فنا و نیستی بکار نیاید قانون محبت مؤثر می‌باشد.

من بصراحت اعلام می‌کنم که عقل بشر و یا عقل جامعه‌های بشری به طبقات اجتماعی و یا سیاسی و یا مذهبی تقسیم نشده است. بلکه هر یک از این طبقات در طبقه دیگر فعل و انفعال نموده و تأثیر می‌گذارد.

من همانطوریکه بوحدانیت خدای مطلق ایمان دارم بوحدانیت انسانیت ایمان دارم. اگر چه جسم بشر متعدد است روح بشر یکی است.

امید باینکه نیروی تجاوز و عدوان که هزاران سال بر دنیا حکومت میکند و افراد بشر مدت‌ها محصول شرارت آن را چیده‌اند در آینده نیکی به بار آورد بسیار ضعیف است . همچنانکه نور از ظلمت بر نمی‌خیزد محبت از عداوت سرچشمه نمی‌گیرد .

- ۴ -

تسلط حکومت

من با تشویش زیادی به ازدیاد تسلط حکومت می نگرم . فرض کنیم اگر حکومت استعمار فرد از فرد را بحد اقل برساند بازهم به نوع بشر صدمه میزند . زیرا حکومت ، اندیودو آلیسم را که هر نوع پیشرفتی بر روی آن بنا نهاده شده است از بین میبرد . حکومت بشکل منظم خود نماینده خشونت است . فرد همیشه دارای روح است لیکن حکومت دستگاه بیرونی است که مطلقاً وجود آن از خشونت که وجود حکومت مدیون آن میباشد مبرا نیست .

اعتقاد راسخ دارم حکومتی که سرمایه داری را با خشونت محو میکند خود در دام خشونت گرفتار شده و مطلقاً نخواهد توانست سیاست ملایمت پیش بگیرد .

بنظر من تمرکز حکومت در دست دولت بمعنای وصایت بر افراد نیست و هر نظامی را که متکی بر جبر باشد رد میکنم. من بنظامی معتقدم که متکی به تمایل و رغبت همکاری افراد بیکدیگر باشد. تعداد قلیلی مردم با اراده که بصحت رسالت خود مؤمن باشند میتوانند مجرای تاریخ را تغییر دهند.

هر کسی میتواند بگوید که طبیعت بشر در حال حاضر باوج ترقی خود رسیده است لیکن چه علتی موجب شده است که در زمینه روحی بشر چنین پیشرفتی ننموده است؟

بنظر من تردید در طبیعت بشر وجود ندارد و طبیعت بشر بهره‌آوردن دوستانه و شرافتمندانه‌ای جواب مثبت میدهد. در عصر عجائب و شگفتی‌ها هیچکس نمیتواند ادعا کند که چیزهای تازه بی ارزش اند و یا اینکه با روح زمان سازگار نیستند. هر روز چیزهای تازه‌ای می‌بینیم که تصور آن در خواب هم برای ما میسر نبود و روز بروز امور بحال ممکن می‌گردند.

انقلاب و تحول

آیا تاریخ را مطالعه نموده و پیشرفت ملت‌ها را مشاهده کرده‌اید؟
آیا مشاهده نموده‌اید که پیشرفت در نتیجه رشد و تحول تدریجی پیدا
می‌شود نه در اثر انقلاب و خرابی؟ آیا میدانید که تصرف خدا در جریان
طبیعت به تدریجی است که رشد حیوانات و نباتات بسوی تکامل و از طریق
رشد تدریجی است نه از طریق انقلاب و تحول؟ آیا به آسمان نظر افکنده
و با چشم حرکت ستارگان را تعقیب نموده‌اید؟
منظومه فلکی و ستارگان ظاهراً بیحرکت بنظر میرسند لیکن
همه آنها دائماً در گردش‌اند. کوه نوردان همیشه با قدم‌های محکم ولی
کند به کوه صعود میکنند و اگر بخواهند این قاعده را برهم زده و سریع

بالاروند دريك لحظه بقعر دره سقوط خواهند كرد .
پيشرفت مالتها از طريق تحول صورت ميگيرد ، مرگ و تولد نيز
دراثر تحول و تدريجاً بوقوع مي پيوندند . مرگ نيز مانند حيات براي
رشد بشر ضروريست . خداوند بزرگترين انقلابي است كه دنيا تا كنون
شناخته است .

در سرزمينهايي كه تا چند لحظه پيش ساكت و آرام بنظر مي رسيد ،
طوفانها و گردبادهاي فرستاده شده از طرف خداوند سكوت و آرامش را
برهم ميزند . خداوند كوهها را بصورت اعجاب آوزي بر افراشته است .

-۶-

استقلال و آزادی

اولین گام بسوی استقلال در نهاد هر فردی نهفته است. این نکته با حقیقت بزرگی که میگوید: «همان عواملی که در بین دنیاها موجود است در بین افراد نیز وجود دارد» کاملاً منطبق است. حکومت ملت‌ها یعنی مجموعه نهائی حکومت مستقل افراد.

استقلال به‌قوای داخلی و قدرت مبارزهٔ افراد علیه نوادر بسته است. استقلالی که بدون مبارزه بدست آمده باشد شایستگی نام استقلال را ندارد. استقلال در داخل هر خانوا، و همچنین در درون محصولات داخلی که ملت را از کالاهای خارجی بی‌نیاز می‌سازد و در تحریم مشروبات الکلی نهفته است و بالاخره استقلال کاملی در حکومت بخویشتن است. من مانند آن

نا بینائی هستم که با اواز فیل صحبت میکنند . بنظر من همه در توصیف از استقلال مصابند لیکن نه بصورت کامل .

هیچ کس تردید نمیکند که استقلالی که بوسائل مسالمت آمیز تحصیل شده با استقلالی که از طریق انقلاب مسلحانه بدست آمده است فرق دارد . وسائل خشونت ایجاب میکند که از آن دولتی خشن بوجود آید . روی کار آمدن دولت خشن درهند نه تنها کشورهند بلکه همه کشور . های دنیا را در معرض تهدید قرار خواهد داد .

من یقین دارم که تحول دمو کراسی از طریق خشونت میسر نیست . روح دمو کراسی از بالا حلول نکرده بلکه از درون ملت جوشیده و بالا می آید . دمو کراسی مولود مسالمت است . سازمان اتحاد جهان فقط از طریق مسالمت بوجود خواهد آمد و بهمین جهت باید از اعمال قوه قهریه در اداره امور بین المللی خودداری نمود . استقلال ذاتی مورد تمایل من ، هیچ نوع امتیاز نژادی و مذهبی را قبول ندارد بلکه بهمه بدون تفاوت و یکسان نظر میکند .

-۷-

روزنامه

تنها هدف روزنامه و جریده خدمت بملت است . درك احساسات و بیان آن ازمهمترین وظائف جرائد است . روزنامه ها موظفند احساسات نيك را بین مردم توسعه دهند و بدیهای جامعه را بدون وا همه فاش و بر ملا سازند .

-۸-

ساتیا گراها^۱

اگر می‌خواهیم پیش برویم تاریخ را نباید تکرار کنیم بلکه باید خودمان تاریخ جدیدی بسازیم. باید بر میراثی که از نیاکان ما به ما رسیده است چیزی اضافه کرد.

توفیق در اکتشافات و اختراعات جدید مادی مستلزم این نیست که در مسائل روحی افلاس خود را اعلام کنیم.

ساختن قواعدی از نوادر و اشتباهات محالست. لازم نیست که انسان برای خود دو شخصیت داشته و بدو متجاوز و غاصب جلوه نموده

۱- ساتیا گراها بمعنای صحیح «مبارزه مسالمت‌آمیز در راه حق» است و اشتباهاً مبارزه منفی بر آن نام نهاده‌اند.

وسپس باصلاح خود بکوشد .

نظریه ساتیا گراها : و تطبیق آن

اطلاق کلمه « مقاومت منفی » با فعالیت جامعه هندی در خلال سالهای مبارزه ملی منطبق نیست ، معنای تحت اللفظی ساتیا گراها ، « نیروی حق » است . تولستوی نام آنرا « نیروی روح » یا « نیروی محبت » گذاشته است و اگر تا سرحد امکان آنرا مورد توجه قرار دهیم معنایش همانست که تولستوی گفته است .

« ساتیا گراها » منزله از مساعدت مالی و تعاون و همکاری مادی است . ساتیا گراها حتی بشکل ابتدائی خود از نیروی خشونت فاصله بسیار دارد . خشونت از بین رفتن این نیروی عظیم روحی است ، و رشد آن بدست کسانی صورت میگیرد که از نیروی خشونت و ا همه دارند . ساتیا گراها نیروئی است که افراد میتوانند آنرا بکار برند ، جامعه ها نیز میتوانند آنرا مورد استفاده قرار دهند . ساتیا گراها در مسائل سیاسی مانند مسائل داخلی خانه و خانواده میتواند بکار برد . قابل انطباق بودن آن بمقیاس بین المللی دلیل بر استحکام و شکست ناپذیر بودن آنست . ساتیا - گراها مورد استفاده مرد وزن و بزرگ و کوچک است ، و صحیح نیست که بگوئیم ساتیا گراها مخصوص ضعفا است که قادر بمقابله خشونت با خشونت نیستند . این امر ناشی از تعبیر غلط ساتیا گراها است . بکار بستن ساتیا گراها از طرف اشخاص حقیر از جمله محالاتست . فقط کسانی میتوانند از مبارزان مسالمت آمیز در راه حق باشند که درك میکنند در انسان نیروئی عالی تر از طبیعت و حشی و غاصب وجود دارد . این نیروی روحی در قبال طغیان و مظالم بمنزله نور در مقابل ظلمت است . سیاست و

اقدامات این نیروی روحی بر تدبیر و حکمت قائم است .

دولتی که ادعا میکند دولت ملی است فقط در صورتی پایدار خواهد ماند که افراد ملت با رغبت و میل ، ملی بودن آن دولت را قبول داشته باشند .

هنگامیکه ما در ترانسوال حکومت بوسیلهٔ قانون آسیائی را که در سال ۱۹۰۷ وضع شد رد کردیم ، دو راه در پیش داشتیم :

۱- راه پیروی از خشونت و تمرکز تبعیت قانون .

۲- راه قبول رنج و عذاب و تحمل شکنجه که قانون مزبور پیش بینی کرده بود و منجر باین میشد که ما رنج ناشی از عدم اجرای قانون را تا زمانی که حکمروایان بر سر رحم آمده و ببا شفقت نمایند بپذیریم . مدت درازی در تحقق این نیرو که بخاطر آن مجاهدت میکردیم مصروف شد . مقاومت منفی ما مقاومت منفی کامل نبود ، و همهٔ مبارزان مسالمت آمیز در راه حق ارزش کامل این نیرو را درک نکرده بودند . کسانی که از اعمال خشونت پرهیز میکردند هنوز به نتیجهٔ آن مؤمن نبودند زیرا بکار بردن نیروی مقاومت منفی ایجاب میکند که انسان به فقر و ریاضت بسازد و بلباس و غذای خود بی اعتنا باشد . باین دلیل مبارزان مسالمت آمیز در راه حق در اولین مرحلهٔ مبارزه آمادگی کافی نداشتند و بمسائل مادی هنوز بی علاقه نشده و حتی بعضی از آنان مبارزان خیالی بودند . بعضی از آنان بدون داشتن ایمان بمبارزه کشیده شده و بعضی دیگر انگیزه های ناپاکی داشتند و اگر رهبری نهضت کنترل شدیدی نداشت

۱- اشاره بقانون تضییق علیه سیاهان و آسیائیهها که در افریقای جنوبی

وضع گردید .

ممکن بود بعضی از آنان در اثنای مبارزه به خشونت متوسل شوند .
 باینجهت مدت مبارزه طولانی‌شد و نتایج سریعی از آن بدست نیامد . لیکن
 ادامهٔ مبارزه نیروی روحی مجرد و منزله از خشونت نزد مبارزان بوجود
 آورد و بعبارت دیگر آنان را به کمال رساند و باستقبال رنج و مصیبت
 رفتند .

وقتی همه ناگهان نمیتوانند در مبارزهٔ منقی خود را بمرحلهٔ کمال
 برسانند بنظر من هر قدر بیشتر روح مقاومت را که در نهادشان نهفته است
 بکار اندازند بهتر است .

بعقیدهٔ من بکار بردن روح مقاومت منقی نیروی شکست ناپذیری
 است که اگر بهمهٔ مردم سرایت کند وضع اجتماع را دگرگون ساخته
 و بحکومت ظلم و طغیان که دامنه‌اش هر روز گسترش می‌یابد بکلی خاتمه
 خواهد داد .

مقاومت منقی بهترین نوع پرورش کودکانست . این مبارزه را
 نباید پس از تحصیلات ابتدائی بآنان یاد داد بلکه پیش از اینکه آنان
 خواندن و نوشتن یاد بگیرند میتوانند این نوع تربیت شوند .

کودکان باید محیط زندگی خود را بشناسند ، و پیش از نوشتن
 الف و ب بدانند «حق و محبت» که در روح آنان نهفته است چه میباشد .
 قسمت اساسی پرورش کودکان عبارتست از یاد دادن این نکته که
 کودک در جریان زندگی ممکنست بسهولت مقهور عداوت و خشونت بشود .
 کودک باید محبت را بر عداوت و حق را بر باطل ترجیح داده و آمادهٔ قبول
 اختیاری رنج گردد .

برای خشونت جای نیست

میان مقاومت منفی لفظی و مقاومت منفی بمعنای ساتیا گراها فرق بسیار است. زیرا در مقاومت منفی لفظی مجال اعمال قوه قهریه و اسلحه وجود دارد اما در مقاومت منفی بمعنای ساتیا گراها در همه حال اعمال نیروی خشونت حتی در بهترین فرصت مناسب ممنوع شده است.

ملايمت طريق گذشت و کوتاه آمدن در نزاع نیست بلکه طريق قانع ساختن طرف با مرخیر است.

مقاومت منفی امری است منفی و چون امر منفی است به محبت فعال علاقه‌ای ندارد.

لیکن ساتیا گراها نیروی محرکه خود را از محبت اخذ کرده و میگویند:

« کسانیکه شما را استعمار کرده و از شما متنفرند دوست بدارید. بادوستان دوست شدن آسانست، باید دشمنان خود را دوست داشت »

وظیفه پیروان ساتیا گراها اقناع دشمن به دوستی است و بخاطر آن باید همواره عقل و قلب دشمن را مخاطب قرار دهند و این فکر را از خود دور سازند که دشمن ما دشمن کشور ما نیز هست.

ببارزه عدم خشونت همیشه بتوافق و همکاری اجباری بین غالب و مغلوب منجر می شود و وسیله عظمت مغلوب را نزد غالب فراهم میسازد.

چون ساتیا گراها ترس را طرد میکند بنا براین از اعتماد بدشمن و اهمه‌ای ندارد، ولو اینکه دشمن قبلاً چندین بار او را فریب داده باشد. پیروان ساتیا گراها! موظفند که برای چندمین بار اطمینان دشمن را بر

خویشتن جلب کنند. زیرا اعتماد مطلق در انسان جوهر اعتقاد انسان بر ذات خویش است.

حق و عیبیان مدنی

اکثر اشخاص تر کیب پیچیده وجود دولت را نمیدانند و درک نمیکند که هر فردی با وسائل غیر مرئی و نامحسوس خواه و ناخواه و وسائل سلطه دولت را تحکیم می بخشد. هر فردی خود را در هر یک از اعمال دولت مسئول دانسته و تأیید آن عملیات مادامیکه کارهای دولت برای وی علی السویه است منور پشیمانانی او است. لیکن وقتی دولت با افراد ملت صدمه برساند سلب اعتماد از دولت بر هر فردی ضرور است.

صحیح است که هر فردی موظفست از اقدام به شکست عملیات دولت مادامی که آن عملیات به حیات افراد صدمه نمی رساند خودداری کند لیکن هر فرد حق دارد بلکه موظفست که علیه بدی و صدمه غیر قابل تحمل نسبت با افراد ملت مبارزه کند.

من بقیام مسلحانه اعتقاد ندارم زیرا قیام مسلحانه دفع فاسد به افسد و دوائی بدتر از بیماری است. قیام مسلحانه نمودن روح انتقام و ناشکیبائی و خشم است. طریق خشونت عاقبت خوبی ندارد. انقلاب و قیام مسلحانه متفقین علیه آلمان هیتلری را در نظر بیاورید آیا متفقین نیز مانند آلمانها رفتار نکردند؟

ما راهی بهتر از راه خشونت می شناسیم. این راه بما امر میکند که قدرت بر اعتماد و صبر داشته باشیم. این راه در عین حال تصمیم قوی لازم دارد.

این طریق بهر فردی امر میدهد که در هیچ آزار و مظلومه ای شرکت

نکند. هیچ ظالمی نمیتواند ظلم بکند مگر اینکه مظلوم از اراده او جبراً تبعیت نماید.

اکثر اشخاص برای حفظ جان خود ترجیح میدهند که باراده ظالم تسلیم شوند و از عواقب و نتایج ظلم اورنج بکشند. بهمین دلیل است که ظلم و ترور قسمت مهمی از حکومت جابر و اسلوب کار او را تشکیل میدهد.

در تاریخ شواهدی موجود است که حکومت ترور که اراده خود را بر مردم تحمیل کرده است سرانجام شکست خورده است. عصیان مدنی کامل انقلابی است خالی از عنصر خشونت شرکت کنندگان علنی در عصیان مدنی سلطه دولت را فراموش کرده و علیه قانون ظلم و جور عصیان میکنند مردم را دعوت میکنند که در مقابل قوانین خلاف عدالت اعتصاب کنند. در امور روزانه از اعتراف به تسلط دولت سرپیچی میکنند. از قوانینی که بعضی از نژادها را از ورود به بعضی اماکن ممنوع ساخته است اطاعت نمیکند. و از دولت میخواهند که بآنان اجازه دهد که به سر بازخانه ها رفته و با سر بازان صحبت کنند. از تشکیل تظاهرات دستجمعی و یا محدود کردن اماکن مجاز برای تظاهر سر باز میزنند.

با وجودیکه این کارها را میکنند در انجام کارهای خود قوه قهریه بکار نمی برند، در مقابل قوه قهریه مطلقاً بزور متوسل نمی شوند، و فقط به رفتن بزندان و استقبال از قوه قهریه علیه خود اکتفا می ورزند. کسیکه قدرت انجام این کارها را دارد از آزادی بهره مند است، این چنین اشخاص باری هستند که هیچ دولت جابری قدرت تحمل آنرا ندارد. پیرو ساتیا گراها با خود بحث کرده و تنس خود را قانع میسازد که دولت

به آزادی خصوصی فقط آن اندازه امکان میدهد که از قوانین و نظامات دولتی اطاعت کنند در نتیجه اطاعت از قوانین بهائی است که هر فرد در مقابل آزادی خصوصی خود دریافت میکند. بنا بر این اطاعت از قوانین جابرانه دولت بطور کلی رهین سلب آزادی و متخلقی شدن به بی اخلاقی است. هر فرد طبیعت فاسد دولت جابر را درک میکند و پیرو ساتیا گراها باین علت رنج را بر خویشتن روا میدارد و نزد مردم بی اطلاع خود را مزاحم جلوه گر میسازد که دولت را وادار نماید که بدون هیچ نوع مزاحمتی او را بازداشت کند.

باین ترتیب مقاومت منقی نیر و مندترین قوه تعبیر تحمل شکنجه و عذاب روحی در مقابل اقدامات دولت شرارت آمیز و اتمام حجت رسائی علیه او است.

آیا تاریخ نهضت های اصلاح طلبانه غیر از این میباشد؟
 آیا همه مصلحین که میخواستند راه کوتاه تری طی کنند رنج نکشیدند؟

وقتی مردم از دولتی که تا آنروز در زیر سایه آن بسر میبردند تبری جویند، باید گفت تقریباً در صدند دولتی مخصوص بخود تشکیل دهند، تقریباً که میگویم منظورم اینست که در برابر مقاومت دولت اعمال زور نمیکند. در این هنگام دولت یا آنانرا بزندان می اندازد و یا محکوم باعدام میسازد و راهی جز این دو ندارد زیرا در غیر این صورت مجبور است بخواست آنان گردن نهاده و تقاضاهای آنان را اجابت نماید.

سه هزار نفر از هندیان مقیم اف-ریقای جنوبی در سال ۱۹۱۴ از مرز ولایت ترانسوال خارج شدند زیرا باقانون مهاجرتی که دولت

ترانسوال وضع کرده بود مخالف بودند. آنها قبلا دولت را مجبور ساختند که آنها را توقیف نماید لیکن هنگامیکه دولت ترانسوال اراعمال خشونت نتیجه‌ای نگرفت و آنان بمهاجرت دستجمعی دست زدند مجبور شد تقاضاهای آنان را اجابت کند.

بهین دلیل پیروان عصیان مدنی مانند ارتش تابع انضباط نظامی شدیدی هستند. از آنجائیکه افراد ارتش عصیان مدنی از روح انقلاب خشونت آمیز آزادند بنا بر این چنین ارتش با حداقل افراد ساخته و بافراد زیاد احتیاج ندارد. هر فرد از افراد ارتش عصیان مدنی به تنهایی قادر است در مبارزه بین حق و باطل پیروز شود.

ساتیا گراها هیچ کس را اگراه نمیکند.

اگر شما بخواهید خواسته خود را بر دیگران تحمیل کنید مرتکب تجاوز شده‌اید این نوع تجاوز از تجاوز معدودی بیگانه که طبقه حاکمه بوروکرات را تشکیل میدهند بدتر است و چنین تجاوز زشت‌تر از تجاوز حکام ظالمی است که در صورت نیل باستقلال ممکنست بر ما حکومت کنند.

زیرا در این مورد ترور را اقلیت است که میخواهد بر اکثریت حکومت کند. لیکن در صورتیکه ما خواسته‌های خود را بخواهیم بر دیگران تحمیل کنیم ترور اکثریت علیه اقلیت خواهد بود و نتیجه‌اش بمراتب از تجاوز اقلیت بدتر خواهد شد.

بنا بر این تحمیل و اگراه در ساتیا گراها و عصیان مدنی بهر شکلی که باشد ممنوعست و باید از سیمای مبارزه ما محو گردد.
اگر ما کسانی هستیم که عدم همکاری با مقامات حاکمه را برای

خود انتخاب کرده و بآن ایمان داریم باید در قـاـنع ساختن دیگران بر صحت نظریه خود حتی تا پای مرگ پیش برویم در این صورت است که از هدف خود صادقانه دفاع نموده و بطور شایسته‌ای آنرا عرضه داشته‌ایم. بعکس اگر مردم را جبراً زیر پرچم خود گرد آورده باشیم هدف خود را خوار ساخته و صحت آنرا انکار نموده و از آن تبری جسته‌ایم و در چنین صورتی بفرض توفیق، حکومت تروردیگری را جایگزین حکومت ترور سابق نموده‌ایم.

اگر آزادی فکر را باتنگ نظری و تعصب درهم آمیزیم بهتر است موفقیت ما بتأخیر بیفتد زیرا در چنین وضعی هنوز ما قادر نیستیم تشخیص دهیم کی باما است و کی علیه ما است. لازمه موفقیت تشویق استقرار آزادی فکر و تعبیر از آن به میزان وسیعی است.

ساتیاگراها و توده‌ها

من به طبقه روشنفکران و وکلای دادگستری در رهبری و اداره امور عصیان مدنی و اجرای تمام مراحل آن اعتقاد ندارم امید من بتوده‌ها است بخصوص در مرحله‌ای که عصیان مدنی وسعت پیدا میکند. یکی از خوانندگان روزنامه موسوم به: «پاتریکا امریتا بازار» از من سئوالاتی کرد که در همان روزنامه بآن جواب دادم. سئوالات و جواب‌های آن باین شرح بود:

سؤال - چطور می‌خواهی توده‌ها پیرو خشونت نباشند در صورتیکه همه آنها در معرض خشم و کینه و نفرت و سوءنیت قرار دارند.

معروفست اکثر مردم بخاطر ناچیزترین اشیاء بایکدیگر نزاع میکنند .

جواب - توده‌ها همانظوری هستند که تو میگوئی لیکن با همه این بعقیده من آنها قادرند بخاطر مصلحت عمومی در طلب طریقه ملایمت بر آیند .

آیا تو معتقدی که هزاران نفر زنان استخراج کنندگان نمک در مخالفت باقانون نمک در حق کسی سوء نیت داشتند؟
آنان میدانستند که حزب کنگره و گاندی از آنان خواسته است که عمل معینی را انجام دهند و آنان با امید و ایمان باین کار مشغول شدند .

ایمان توده‌های مبارز مسالمت در راه حق اغلب بفهم روشن متکی نمیباشد لیکن ایمان نشان بر رهبران خود ایمان حقیقی و اصیل بوده و در مبارزه همین اندازه ایمان کافی است .

لیکن در مورد رهبران نهضت باید ایمان آنان روشن و هوشیارانه باشد و فهم آنان هم سطح ایمان آنان بوده و از عواقب و مضامین نهضت کاملاً آگاه باشند .

سؤال دوم : اگر طریقه عدم خشونت و ملایمت را در نهاد ملت هند نکاشته بودند ، چگونه ممکن بود ملت هند بوضع بردگان تنزل نمایند؟

جواب : من افتخار میکنم که این بذر را در نهاد ملت کاشتم . من میخواستم ملایمت ضعفا را به ملایمت شجاعان مبدل سازم چه بسا این عمل رؤیا بنظر برسد لیکن برای تحقق بخشیدن بآن مجاهدت لازم است .

سؤال سوم - اگر قبول کنیم که تنها وسیله تحقق آزادی انقلاب توده‌ها است. آیا تو عقیده داری علیرغم سلاح خشونت‌ی که توده‌ها در اثنای انقلاب بآن متوسل می‌شوند طبیعتاً میتوانند در فکر و در عمل ملایم باقی بمانند؟ ممکنست افراد چنین خصیصه‌ای را پیدا کنند ولیکن گمان میکنی حصول این خصیصه در توده‌ها نیز ممکن باشد؟

جواب : این سؤال عجیب بنظر میرسد زیرا درست موقعی مطرح می‌شود که جریان مبارزه عدم خشونت و ملایمت گواهی میدهد که خشونت هر موقعی که بروز کرده است از طرف توده‌ها بروز نکرده بلکه از جانب دسته‌هایی بروز کرده است که اداره کنندگان آن روشنفکران بوده‌اند.

حتی در منازعات و کشت و کشتار شدید که همه اصول بشری فراموش می‌شود، توده‌های مبارز جرئت ارتکاب خشونت را نداشته و ندارند. توده‌ها همیشه بر حسب امر و دستور با سلاحه متوسل می‌شوند، و مجبورند در اجرای دستور و اوامر رهبران فرمان آتش بس را هر اندازه هم که حس انتقام فردی در آنها شدید باشد رعایت نمایند.

در این صورت علت موجهی موجود نیست که بگوئیم توده‌های انقلابی معتقد بروش ملایمت از انضباطی که معمولاً هر نیروی جنگی در جنگ منظم از آن تبعیت میکنند برخوردار نباشند.

یقیناً من معتقدم که اگر قرار باشد اجباراً بین خشونت و ترس یکی را انتخاب کنم، من خشونت را انتخاب خواهم کرد. زیرا بنظر من بهتر است هندوستان جهت دفاع از شرافت خود با سلاحه دست ببرد تا اینکه

مانند پرستوها تماشاچی باقی مانده و به ننگ تماشاچی بودن تن دردهد. لیکن بنظر من اسماً خشن بودن بمیزان غیر قابل قیاسی بهتر از خشن بودن در عمل است. در عفو که نشانه بزرگواری است لذتی فوق انتقام موجود است. عفو اگرچه زیبا است لیکن خودداری از انتقام گرفتن از دشمن عفو و بخشش نامیده نمی شود، بلکه عفو موقعی مصداق پیدا میکند که انسان با داشتن قدرت انتقام، دشمن را عفو کند. عفو و بخشش از جانب مردم عاجز بیهیمنی است.

ملایمت و عدم خشونت مثبت است

ملایمت و عدم خشونت در شکل مثبت خود. عبارتست از محبت بمعنای وسیع و نیکی عظیم. هنگامیکه شما پیرو طریقه ملایمت و عدم خشونت شدید نه تنها باید دشمن را دوست بدانید بلکه باید رفتار شما در قبال خطاهای دشمن که از شما بیگانه است درست مانند رفتاری باشد که با پدر و یا فرزند خطا کار خود دارید.

ملایمت فعال ضرورتاً شامل حقیقت و قهرمانی است.

انسان نمیتواند دشمن خود را فریب دهد و یا از او بترسد و یا او را بترساند.

زندگی موهبت بزرگی است، کسیکه حیات بخش است قادر است هر نوع دشمنی را خلع سلاح کند و برای تفاهم شرافتمندانه راه را هموار سازد.

نهضتی که طعمه ترس قرار گرفته است، هیچگاه از ترس خالی نیست. شخص ترسو نمیتواند طالب ملایمت و عدم خشونت گردد. زیرا

طالب ملامت بودن بزرگترین شجاعت است .

محبت بزرگترین قدرتی است که در دنیا وجود دارد با وجود این
محبت از همه قدرتها متواضع تر است .

هدف من صداقت و راستگویی با همه مردم جهان است . من قادرم
حداکثر محبت را با حداکثر مقاومت در مقابل بدیها بیامیزم .

طریقه ملامت و عدم خشونت مبارزه علیه کلیه بدیها است . و از
حس انتقام و کشتار قویتر و فعالتر است . نباید در برابر شمشیر تجاوز
شمشیر بلندتری برداشت بلکه بجای مقاومت جسمی باید مقاومت روحی
از خود نشان داد . مقاومت روحی موجب می شود که متجاوز به نشویش
افتاده و تسلیم شود ، اما تسلیمی که شرافتمندانه است نه ذلیل کننده و
خفت آور .

پیرو طریقه ملامت طبیعتاً مبارز است .

عدم خشونت و ملامت بصورت دینامیکی یعنی رنج بردن و هدف
آن تسلیم ذلیلانه باراده افراد شرور نیست . منظور از عدم خشونت مقاومت
ارادی کامل انسان در برابر اراده متجاوز است . هنگامیکه ما در سایه
قانون وجود خود رفتار میکنیم هر فردی از ما قادر است در مقابل نیروی
کامل یک امپراطوری جابر بخاطر انحلال و درهم شکستن قدرت آن
امپراطوری ایستادگی کند .

عدم خشونت فضیلت اقویاست نه خصلت ضعفا ، عدم خشونت قادر
بودن بوارد کردن ضربت متقابل و در عین حال امتناع از وارد ساختن
ضربت و داشتن تسلط بر خونخواهی و معامله بمثل ، در عین حال خودداری
از آنست .

انتقام ضعفا از ترس از رسیدن صدمه ناشی می شود. بخشش ضعفا از ضعف از انتقام گرفتن ناشی است. لیکن بخشش داشتن در عین قدرت از سجایای شجاعانست. ملایمت و عدم خشونت ریشه مذهبی دارد. مذهب در پیروان عدم خشونت عنصر فعالی است که در آن ترس و ضعف جایی ندارد. اگر امید آن برود که پیرو خشونت روزی طرفدار ملایمت گردد لیکن هیچ امیدی نیست که آدم ترسو پیرو ملایمت و عدم خشونت گردد. اگر ندانیم که چگونه بوسیله قوه تحمل رنج اختیاری و طرفداری از عدم خشونت، از خود و زن و فرزند و معابد خود دفاع کنیم ناگزیریم بوسیله قوه قهریه و جنگ بدفاع از آنها برخیزیم.

ملایمت و عدم خشونت با ترس یکجا نمی گنجد. بنظر من مردیکه سر تا پا مسلح است ترسو و بزدل است. مسلح شدن یعنی ترس و ضعف. ملایمت و عدم خشونت باید توأم با عقل باشد تا خنثی نگردد. ملایمتی که با عقل توأم نیست ضعیف و بیروح است. ملایمت ضعیف خالی از شجاعت بوده و قوه فعلیت ندارد.

همه آن گفته ها و آهنگهایی را که نغمه کینه و عداوت می سرایند باید دور ریخت.

اگر امروز ما مردانگی نداریم بخاطر این نیست که نمیدانیم چگونه ضربت بزنیم بلکه بخاطر اینست که ما از مرگ می ترسیم. دنیا از قیام های مسلحانه خسته شده است. انقلاب خونین ولو اینکه موفق هم بشود نتیجه اش جز ازدیاد بدبختی نبوده ها نیست. حکومت انقلاب مسلحانه نظیر حکومت بیگانگان است.

من منکر قهرمانیها و فداکاریهای انقلابی نیستم. لیکن در کار بد قهرمانی نشان دادن و فداکاری کردن، تلف کردن قوا و صدمه رساندن به امور نیک است. فداکاری و قهرمانی بی‌موقع و بیجا انسان را از آگاهی به امور نیک باز میدارد.

- ۹ -

وظیفه رهبری

بدون داشتن سرمایه اخلاقی و محاسن، مبارزه ساتیا گراها محالست رهبران نهضت ساتیا گراها موظفند فقط مبارزان پاکیزه را در نهضت بپذیرند. کسانی که توده‌ها را رهبری میکنند، اگر میخواهند توده‌ها بر آنان مسلط نشده و کشورشان پیشرفت بکند باید از قرار گرفتن در تحت رهبری توده‌ها مصرا نه اجتناب بورزند.

صرف بیان نظریه خود و سپس تسلیم نظر توده‌ها گشتن بنظر من برای رهبری نهضت کافی نیست. رهبران در امور مهم باید برخلاف نظر اکثریت رفتار کنند و لو اینکه این نظر موافق منطق توده‌ها نباشد.

رهبری که برخلاف نظر و وحی باطنی خود عمل میکند اعمالش

بیفایده است . رهبر مانند سکان کشتی است و هنگامی که خود را محاط از مردمی می بیند که نظریات مختلفی ابراز میدارند باید به ندای داخلی خود گوش فراداده و بوسیله وجدان باطنی خود مردم را هدایت کند . فرمانده بزرگ در وقت مناسب و در موقع لزوم بحمله دست میزند ، ابتکار عمل را همواره برای خود حفظ کرده و نمیگذارد زمام امور بدست دشمن بیفتد .

فرمانده عاقل منتظر آن نمی نشیند که دشمن او را بعقب براند بلکه در زمان مناسب باروش نظامی ازسنگری که میداند حفظش ممکن نیست عقب می نشیند .

کسانی هستند که سؤال میکنند در صورتیکه همه رهبران بمیرند وضع بچه صورت درخواهد آمد؟ بی ایمانان عدم لیاقت خود را در مبارزه بهر صورتی که باشد نشان خواهند داد .

ماهنگامی صلاحیت رسیدن بهدفعهای خود را واجدیم که در صورت از بین رفتن رهبران قدرت ادامه عمل را داشته و بتوانیم علی رغم زندانی شدن و مردن رهبران جریان نهضت را رهبری کنیم .

اکثریت طالب افتخارات است اما روح قهرمانی افتخار و عظمت را در ادامه مبارزه می داند . گرچه دراستر اثری ملایمت انضباط پسندیده است لیکن ملایمت خصائصی بالاتر از این دارد . اگر هر فرد از افراد ارتش عدم خشونت ، مایل است سر باز و خدمتگزار گردد باید بهنگام ضرورت ، خود فرمانده خویشتن بشود . انضباط به تنهایی جای رهبری نهضت را پر نمیکند زیرا علاوه از اینها رهبری ایمان و هوش بیشتری لازم دارد .

خطر بهنگام نزدیک شدن پیروزی است . هیچ فتحی شایسته نام فتح نیست مگر اینکه کوشش قاطع تر و متمرکز تر از کوشش های قبلی در نیل بآن مصروف بشود .

آخرین تجربه خداوندی از همه تجربه های قبلی مشکل تر ، و آخرین فریب شیطاننی از همه فریب ها فریبنده تر است . اگر میخواهیم آزاد زیسته و آزاد باشیم باید با تکیه آخرین تجربه خداوندی آخرین فریب شیطاننی را طرد کنیم .

-۱۰-

مراحل پنج گانه

هر نهضت صالحی از پنج مرحله میگذرد و آن مراحل عبارتست از:
بی‌اعتنائی ، تمسخر ، توهین کردن و سرکوبی و بالاخره احترام .
ما در ابتدای نهضت خود چند ماهی با بی‌اعتنائی دستگاه جاگمه
روبرو شدیم ، پس از آن نایب السلطنه هندوستان از سر لطف ما را مسخره
کرد و استهزا نمود ، سپس بما اهانت کرد و گفته‌های ما را وارونه جلوه گر
ساخت ، پس از آن مقامات جاگمه به سرکوبی نهضت ما دست زدند . هر
دستگاهی که بخواهد به سرکوبی مخالفین اعم از اینکه سرکوبی شدید
یا ضعیف باشد اعتماد او کتفا کند ناگزیر است که اراده خود را بر دیگران
تحمیل نماید . ما در صورتیکه در مبارزه صادق باشیم میتوانیم بگوئیم که

شروع سر کوبی علامت اینست که پیروزی نزدیک است.
اگر مادر مبارزه صادق باشیم نباید مبارزه خود را بخاطر اینکه
از طرف مقامات حاکمه سر کوب می شود متوقف سازیم و یا خشونت را با
خشونت پاسخ دهیم. خشونت خود کشی است. باید متذکر شد که طبقات
حاکمه بسهولت روحاً تسلیم نمی گردند و طبیعی است که آخرین تلاش
جهت حفظ حیات خود را ولو با توسل به قوه قهریه و سر کوبی باشد انجام
خواهند داد.

حفظ متانت و شکیبائی از طرف توده ها سریعترین عامل پیروزیست

-۱۱-

حق استقلال سیاسی

اگر میخواهیم آزاد زندگی کنیم باید بهر گوی مطمئن باشیم ، تنها این قبیل مردان شایستگی دارند که مانند زندگان بخورند و بپوشند و نفس بکشند .

هر ملت شایستگی اداره امور خویشتن را دارد ولو اینکه آنرا بد اداره نماید .

حکومت مردم بر مردم لازمه اش بکار بردن کوشش مداوم جهت آزادی از تسلط حکومت است حال این حکومت حکومت بیگانه باشد یا حکومت خودی . مسئله تأسف آور اینست که مردم اداره همه امور زندگی خود را ازدوات مستقل خود میخواهند .

تخلیه کشور از وجود قوای اشغالگر خارجی استقلال نیست بلکه استقلال عبارتست از اینکه دهقان ساده بداند که خود اوست که سر نوشت خود را بدست خویش گرفته و آینده خویشتن را بدست خود میسازد و قوانین زندگی را از جانب نمایندگان آنی که خود انتخاب کرده است وضع میکند .

من ایمان دارم که دموکراسی حقیقی فقط از عدم خشونت بدست می آید .

ارکان اتحاد جهانی فقط میتواند بر اساس عدم خشونت استوار گردد . بهمین جهت در روابط بین المللی جداً باید از خشونت پرهیز کرد .

-۱۲-

استقلال با خود خواهی سازگار نیست

ما آزادی کشور خود را بحساب استعمار دیگران و پست شهردن آنان نمیخواهیم . من آزادی هندوستان را بقیمت انقراض ملت انگلیس نمیخواهم . من میخواهم کشور من آزاد شود تا نحوه آزادی ملت ما را بسایر ملتها یاد بدهد و تولید ثروت کشور ما را به نفع همه بشریت بکار اندازد .

مذهب ملی ما بما یاد داده است که فرد باید در راه سعادت خانواده و خانواده در راه سعادت ده و ده در راه سعادت شهر و شهر در راه سعادت کشور جان فشانی کند .

من این نکته را اضافه میکنم که میهن ما باید آزاد شود تا در صورت لزوم بتواند بخاطر سعادت و منفعت همه بشریت جان فشانی کند .

-۱۳-

شرایط کار اخلاقی

هیچ کار جبری و غیر ارادی، کار اخلاقی شمرده نمی شود. در جائیکه کارمآشینی وجود دارد اخلاقیاتی نمیتواند وجود داشته باشد. فقط کاری کار اخلاقی شمرده می شود که آن کار با میل و رغبت و بشکل و وظیفه انجام بشود. کاریکه سراسر ترس و اجبار و اکراه است کار اخلاقی نیست.

کار نیک کاری نیست که انگیزه اش کسب ثواب در آن دنیا باشد، زیرا چنین کاری خالی از اکراه نبوده و کار اخلاقی شمرده نمی شود.

-۱۴-

جوهر عدم خشونت و ملایمت

ملایمت و عدم خشونت قانون نوع بشر است و در دسترس کسانی نیست که بخدا و محبت ایمان ندارند.

من به خشونت معترضم، زیرا خشونت هنگامی که مفید بنظر میرسد مفید بودن آن موقتی است لیکن عواقب زشت آن دائمی است.

تاریخ بمایاد داده است که کسانی که فاسدین و حریصان را از تخت حکومت پائین کشیدند انگیزه شرافتمندانه‌ای داشتند. لیکن آنان در قبال زور، زور اعمال کردند و باین ترتیب خود بنوبه طعمه مغلوبین شدند. وقتی که ما تمام وظائف خود را انجام میدهم اعمال خشونت در تحمیل اراده خود کوشش زیادی لازم ندارد لیکن در صورتیکه از انجام

وظیفه غفلت کنیم مجبوریم تجاوز دشمن را در حق خود تحمل کنیم و در اینصورت حقوق ما پایمال تجاوز دشمن شده و هر قدر ما بحقوق خود نزدیکتر می شویم حقوق ما از ما میگریزد.

مدنیت بمعنای صحیح کلمه ازدیاد حوائج انسان نیست بلکه محدود کردن ارادی دامنه احتیاجات است.

سعادت حقیقی تنها در تقلیل احتیاجات است محدود کردن احتیاجات بر قناعت و قدرت خدمت انسان بنفع بشریت می افزاید منافع فرد همیشه در منافع جامعه نهفته است. ارزش کاریک و کیل داد گستری معادل ارزش کاریک سلمانی است. بخصوص در جائی که موضوع مربوط بحق کسب معیشت هر یک از آنان از محصول کار خود باشد.

هر انسانی از آنجائی که حق حیات دارد حق کسب معیشت و مسکن نیز دارد.

اقتصادی که میخواهد راه میان بر را انتخاب کند ارزش اخلاقی ندارد.

بدست گرفتن سلطه سیاسی هدف نیست، بلکه هدف امکان دادن بافرااد در بهبود وضع شخصی شان در هر مرحله ای از مراحل زندگی است. سلطه سیاسی عبارت از قدرت اداره زندگی ملی از طریق نمایندگان ملی است. و در صورتیکه ملیت کامل باشد و امور خود بخود اداره گردد دیگر بنماینده احتیاجی نیست.

دولت در نظر من آن دوامتی است که از سلطه سیاسی مبرا باشد. در دولت نمونه در حقیقت دولتی وجود ندارد. از آنجائیکه همه نمونه های عالی در زندگی تحقق نمی یابند پس گفته «تورو» دانشمند جامعه شناس

امریکائی که میگوید :

« بهترین دولتها دولتی است که کمتر تسلط دارد »

مطلوب ، من می باشد .

زندگی من جوهر فرد غیر قابل تجزیه، ایست . فعالیت و نشاط من مرا وادار میسازد که بانسانیت محبت داشته باشم ، محبتی که تردید را در آن راهی نیست .

ملایمت و عدم خشونت من با دادن صدقه به گدای سالم و قوی بنیه‌ای که کار نمیکند موافق نیست . اگر قدرت داشتم در همه نوان خانه‌هایی را که در آنها بفقر اغذای مجانی می دهند می بستم . زیرا ما باین وسیله تنبلی و تن پروری و بیکارگی را تشویق میکنیم . باید بجای اینکه تن اشخاص لخت را بالباسی که بدان احتیاج ندارند بپوشانیم بآنان کاری بدهیم که شدیداً بآن محتاجند .

خداوند بشر را بخاطر آن آفریده است که برای تأمین معاش خود کار بکند . میگویند کسانیکه کار نکرده میخورند دزد و سارقند ، نباید معاش روزانه خود را بر اساس بهترین وسیله تولید بنا نهیم بلکه باید معاش خود را به بهترین وجهی اداره و توزیع کنیم .

افزایش تعداد کارخانه‌ها مشکلات اقتصادی کشور را حل نمیکند . افزایش کارخانه فقط میتواند سرمایه و کار را متمرکز ساخته و مضرات هرج و مرج اقتصادی را وسعت بخشد .

هنگامیکه ما چیزی را که بآن احتیاج نداریم بدست آورده و ذخیره میکنیم مثل اینست که آن چیز را از شخصی که بآن احتیاج دارد دزدیده ایم .

مادامیکه ما در زیر سایهٔ اجتماعی بسر میبریم که در آنجا ثروت عادلانه تقسیم نمی‌شود، جماعت دزدان هستیم. من سوسیالیست نیستم و نمیخواهم مال کسی را مصادره کنم لیکن میگویم کسانی که میخواهند نور از ظلمت سرچشمه گرفته و بدرخشند باید از سیستم مساوات در تقسیم ثروت تبعیت نمایند.

مساوات اقتصادی کلید استقلال ملایمت و عدم خشونت است. کار بخاطر مساوات اقتصادی از بین بردن جنگ دائمی بین کار و سرمایه است. منظور من تقلیل تعداد ثروتمندانی است که قسمت عمدهٔ ثروت ملی در دست آنان متمرکز است. و نیز بالا بردن سطح زندگی میلیونها مردم گرسنه و ناتوان در روی زمین است.

متأسفانه وهمی مغناطیسی بر ما مسلط شده است... و در زیر نفوذ هیپنوتیسم سرمایه معنقد شده ایم که هر کس باید بر هر کاری قادر باشد. اگر انسان در این باره لحظه‌ای بیاندیشد می‌فهمد که کارگران سرمایه‌ای در اختیار دارند که سرمایه داران مالک آن نبوده و نخواهند بود. و آن سرمایه کار است، کار است که سرمایه تمام نشدنی را تشکیل میدهد.

رفع استثمار فقرانه تنها مستلزم این نیست که عده‌ای از میلیونرها از بین بروند بلکه پایان دادن بجهل و نادانی فقر او یاد دادن بآنان است که با استثمار کنندگان خود همکاری نمایند.

حقوق اقلیت‌ها

رسم تبعیت از اکثریت و تسلیم بحکومت وی آشکارا نتص دارد .
این قاعده بفرد حکم میکند که حتی در مسائل جزئی از اکثریت تبعیت
نماید .

تبعیت کور کورانه از اکثریت مانند بندگی است . دموکراسی
عبارت از آن نیست که مردم در آن گاو ان شیرده باشند ، دموکراسی
آزادی بیان و آزادی عمل هر فرد را شدیداً مورد توجه قرار میدهد قانون
تبعیت از اکثریت در امور باطنی محلی از اعراب ندارد .

مادامیکه ما کسی را استثمار نمیکنیم و اجازه نمیدهیم دیگران ما
را استثمار کنند نهضت ملی ما ممکن نیست بر ملل دیگر خطری داشته باشد .

منظور بهترین متفکرین دنیا این نبوده است که دولت‌های مطلق-
الاستقلالی پیدا شوند که بیکدیگر کمک نمایند بلکه منظورشان تأمین
وحدت بین دولی است که بایکدیگر صادق و بهم متکی باشند.

سرعت سائل ارتباطی در جهان امروز از احساس متزاید وحدت بین
بشر ناشی می‌شود. باید اقرار کرد که نهضت ملی ما باید با نهضت ملت‌های
شرق و نهضت‌های بین‌المللی متجانس باشد. کشور ما نمیتواند از کشور
های دیگر جدا مانده و تحت تأثیر وقایعی که در نقاط دیگر جهان روی
میدهد قرار نگیرد بهمین جهت ما باید در صف نیروهای مرفعی جهان قرار
بگیریم.

دلیلی در دست نیست که بگویم آزادی هند بکنندی فراهم خواهد
شد. آزادی مانند ولادت در یک لحظه و یک مرتبه بوجود خواهد آمد بنا بر
این رسیدن بآزادی کامل بر ما اجباری است.

بعقیده من آزادی یک فرد یا یک ملت موقعی از دست میرود که آن
فرد یا ملت ذاتاً ضعیف باشد.

موجبات بردگی ما را آن اندازه که همکاری ارادی ما با انگلیس
ها فراهم کرد توپ‌های انگلیسی فراهم ساخت.

جابرترین دولت‌ها وقتی میتوانند حکومت کنند که محکومین آنان
بحکومت آنها گردن نهاده باشند اکثر اوقات رضا و رغبت محکومین را
جباران و ستمکاران با کراهت جلب میکنند. هنگامیکه ترس ملت از
حکومت بوسیله نیروی عصیان از بین رفت قهراً تسلط حکومت جابر نیز
شکست خواهد خورد.

دولت اعم از اینکه هر نوع دولتی باشد به منطق تسلیم نمی‌شود و

اساساً دولتها جز منطق زور منطقی نمی شناسند. استقلال هدیه ای نیست که ملتی به ملت دیگر اعطاء کند. بلکه گنجینه ایست که باید با خون ملت آنرا حفظ کرد. استقلال ثمره فعالیت مداوم يك ملت و تحمل شدیدترین رنجها است.

ملت با عظمت، مرگ را چون بالشی در نظر میگیرد که میتواند بر آن سر بهاد و استراحت کرد. کسانی که بر مرگ غالب می شوند از هر نوع ترسی آزادند.

ملتی که بفداکاری و قربانی دادن نامحدود آماده شده است میتواند بمدارج عالی ارتقا یابد.

استقلال از آسمان بر مردم نازل نشده است بلکه استقلال ثمره شکیبائی و کوشش پایان ناپذیر و شجاعت و ارزیابی آگاهانه مسائل زندگی است.

هر قدر زودتر بفهمیم که اکثر مفاسد اجتماعی پیشرفت را بسوی استقلال کندتر میسازد، سریعتر بسوی هدف پیش خواهیم زفت.

تأخیر در اجرای اصلاحات اجتماعی به بهانه اینکه پس از نیل باستقلال آنرا اجرا خواهیم کرد معنایش عدم درك مفهوم استقلال است.

کار تجدید سازمان و اصلاح اجتماع باید دوش بدوش مبارزه در راه استقلال انجام شود، بین این دو فرقی نمیتوان قائل شد و یکی را بر دیگری ترجیح داد و مقدم شمرد. تحمیل نظام اجتماعی جدید تجویز دارویی بدتر از خود بیماری است.

در صورتیکه قوانین دولت مخالف قوانین الهی باشد عصیان علیه آن وظیفه حتمی هر فرد است.

انسان همواره مولود افکار خویشتن بوده و اغلب بمسائلی که فکر میکند تمایل دارد. باید هر لحظه از حیات را از فعالیت فکری و بدنی انباشته سازیم. این فعالیت باید در جهت تأیید حق باشد. کسیکه حیات خود را وقف بخدمت بشر نموده است حتی يك آن نمیتواند بیکار بماند. کسیکه در انتظار رسیدن شرائط مناسب است ایمانش سست است: کسانی که ایمان درست دارند در میان امواج طوفان تنها به نیروی خود تکیه میکنند.

کثرت تعداد مبارزان در هر مسئله عظیمی اهمیت ندارد. و کیفیت مبارزان عامل تعیین کننده مبارزه است.

انبیای عظام بتنهائی بمبارزه قیام نمودند و بتنهائی در برابر دنیا قد علم کردند: آنان بخداوند و بخود ایمان آگاهانند داشتند، هنگامیکه یقین کردند خدا با آنهاست، در مبارزه احساس تنهائی نکردند.

چهل علت اصلی شکست های بزرگ و کوچک نهضت های اصلاح طلبانه ملی است.

استقلالی که بدون فداکاری تحصیل شده است پایدار نخواهد ماند. همه ما باید شجاع باشیم و مانند شهدا بمیریم بدون آنکه در طمع شهادت باشیم.

پایان

من این کتاب را در سال ۱۹۰۸
نوشته‌ام و از آنروز بعد عقیده من
به صحت مطالب این کتاب راسخ تر
شده است و اکنون (۱۹۳۸) حاضر
نیستم حتی يك جمله یا يك کلمه از
مطالب آن را پس بگیرم .

مطالب کتاب بقدری ساده است که
میتوان آن را پیش روی هر کودکی
گذاشت .

مطالب کتاب ضربت خردکننده‌ای
بر پیکر تمدن جدید است . در این
کتاب بجای عداوت و خشونت و نیروی
جسمی، محبت و فداکاری و قوه روحی
تعلیم داده شده است .

فغانی

